

افغانستان در مسیر تاریخ

نویسنده: میر غلام محمد غبار

دیجتال سازی و تنظیم: انتشارات محسن

پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com

ویبلاگ: http://mohsinpubs.blogspot.com

تاریخ: ثور ۱۳۹۱ (می ۲۰۱۲)

....

هشتم

تمرکز سلطنت فیودالی وآغاز جنبش آزادیخواهی

زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰- ۱۹۰۱) :

ر عبدالرحمن خان وقتی به‌سلطنت رسید که در نتیجه دوهجوم انگلیس کشور صدمه وخساره برداشته بود. به این معنی که دستگاه منظم اداری فرو ریخته وتشکیلات نظامی ازبین رفته‌بود . مرکز وپایتخت مملکت وشهر بالاحصار کابل، منهدم وصنعت گران وپیشه وران اغلب دردفاع ازوطن معدوم شده بود. شهرك صنعتی استا لف وبازار های شهر غزنه احراق گردیده، شهرهای قندهار وجلال آباد از پیشه‌وران۔ تخلیه وبشکل استحکامات نظامی دشمن درآمده بود. مزارع کابلستان وزابلستان و پروان وکاپیسا وننگرهار وقندهار، دهقانان جوان خودرا در میدانهای جنگ اعزام کرده بودند، لهذا پیشه‌وری شهر ها وزراعت وآبیاری قسمتی از روستا ها تقریبا از بین برده شده بود. درعوض، طوفانی ازهیجان مردم برضد تجاوز دشمن خارجی برپا وهر قهر مان جنگ شکل۔یك مر كز یت مستقل بخود گرفته بود. خزائن وجباخانه‌های افغانستان خالی بود وهنوز دشمن قوی در سرحدات بلافصل کشور درکمین فرصت قرار داشت .

در داخل افغانستان هم فیودالهای استثمارگر از جنگهای خارجی استفاده کرده وبر تحمیلات خود بالای مردم افزوده بودند . مثلا بنیاد خان مالستانی از رعایا متعلقه خود سالانه ۴۰۰۰ گوسفند و باز ٦٦٠ گوسفند، ۱۱۰ سیر کابل روغن، ۱۳۷ خروار کابل گندم وچندین سیر پشم برهٔ سرخ موی مالیات میگرفت ولی بدولت فقط چهارصد گوسفند می‌پرداخت . نایب یوسف خان یك فیودال دیگر در ۱۸۸۵ هفت نفر ازدهاقین خود را در علاقه هیچه زنده درآتش سوخت . خانهای بلوچ نیز ازرعایای مال‌دار خود فی‌خانه سالانه یك اشتر واز متوسطین فی خانه یك‌گوسفند میگرفتند . فشار یك فیودال دیگر (محمد محسن خان) درعلاقه لاش آنقدر بالای مردم زیاد بودکه ٦٠٠خانوار مردم در ۱۸۹٦ حتی مساکن خودرا ترك وفرار کردند .

امیر عبدالرحمن خان در داخل کشور پروگرام دوگانهٔ داشت که یکی تشکیل دولت مطلق العنان مرکزی در داخل شرایط فیودالی بود ودیگر ریفوزمهای قسما در امور اجتماعی .امیر این پروگرام خودرا باجدیت در کشور تطبیق نمود ودر تعمیل آن هیچ‌گونه قیود اخلاقی نشناخت :

تشکیلات :

امیر عبدالرحمن خان بعد از آنکه به پادشاهی کشور اعلام شد برای احیای تشکیلات فرو ریخته دولت دست بکار برد. اماتشکیلات کابینه عهد امیر شیر علیخان را نپذیرفت زیرا امیر عبدالرحمن خان درامور مهمه دولت بغیر از خود به‌هیچ‌کس اعتماد نداشت. لهذا تمام دوایر عمده دولت متفرق ومستقل تشکیل گردید وهمه زیر نظر مستقیم شخص شاه قرار داشت. امیر عبدالرحمن خان درعین حال صدراعظم، وزیر حربیه، داخله، خارجه ووزیر سایر وزارت خانه‌ها بود. بهمین جهت بود که در

طول دوره سلطنت او- مامورین مستقل الفکر ومعتمد بنفس بوجود نیامد وقشر بزرگی از رجال مطیع صرف ومتکی به‌شخص امیر پروریده شد. درهر حال تشکیلات ملکی ونظامی افغانستان در این دوره وسعت اختیار کرد و عمال وکاتبان بیشتری بکارافتاد. این تشکیلات برپایه اقتصاد واحتیاج قرار داشت، ادارات تشریفاتی واعزازی در دولت وجود نداشت. مامورین دوایر فعال ومسئول کارخود بودند،ازهیچ‌لغزشی‌صرف نظر نمیشد ودر مورد خطاکار مجازات سختی تطبیق میگردید که عبارت بود ازعزل، مصاره، حبس ، شکنجه وحتی اعدام. تمام حکام افغانستان مقید بقانونی بودند که «دستور العمل حکام وضباط» نام داشت. تمام قضات ودوایر قضائی پابندی به‌قانون مدون موسوم به «اساس القضات» داشتند. برای محاسبین دوایر حکومت رساله «شهاب الحساب» رهبری میکرد. برای تسریع کار «قاعده حاضری» وضع شده وهم برای صرفه وقت «قلمهای نوك آهنی» اجبارا در دوایر بکار افتاد تابه سبب‌تراشیدن قلم کاتبان وقت را ضایع نسازند .

ادارات عمده دولت عبارت بود از دوایر مالی واستیفاء ، دفتر بزرگ نظام، دفاتر سنجش وسنجش سنجش (کانترول محاسبات)، دفاتر وادارات مال شماری ، پوسته، رهداری (پاسپورت)، کوتوالی (امنیه وپولیس)، تحصیلی (مالیات)، حیاتی (مصدق حیات معاش خواران) صکوك وده‌ها دفتر واداره فرعی دیگر. بزرگترین‌موسسه دولت «دربار »بودکه باادارات دارالانشاء وامور قلعه وایشك‌ا قاسی گری وغیره در راس حکومت قرار داشت. تمام این تشکیلات از ١٨٨٥ تا ١٨٩٦— انکشاف کرده میرفت. در ١٨٩٢ نشان «محراب ومنبر» درمکاتبات رسمی منقوش گردید .

تهدای دولت افغانستان بر تشکیلات نظامی قرار داشت . امیر عبدالرحمن که خود سپهدار قابل بود تمام مساعی خودش را در تشکیل اردوی دولت بکارانداخت. اردوی منظم افغانستان بر «نود وششهزار وچهار صدنفر» بالغ میشد. این اردو عبارت بود از هشتاد کندك هفتصد نفری پیاده، چهل کندك چهارصد نفری سواره، چهار کندك یکهزار نفری گارد شاهی پیاده، سه‌کندك هشتصد نفری سواره ویکصد باتریه توپخانه که هربارتری شش ارابه توپ ویکصد نفر توپچی داشت . بعدها یك رساله از پسران فیودالها نیز بنام «رساله بای بچه‌ها» تشکیل شدکه هریك ماهانه «سی روپیه» معاش داشتند. این اردو درقشله ها میزیستند (که در صحن آن‌بیشتر شلغم کاشته واستهلاك میشد) وبه‌مشق وتمرین نظامی میپرداختند. اردو اززبان‌ملای نظامی مضامین رسایل «ناجیه وهدایت الشجعان» که بغرض تقویه اخلاق نظامی و مذهبی جهاد تالیف وطبع شده بود، میشنیدند . هرفردی ازسپاه پیاده ماهانه هشت روپیه وهر سواره ماهانه ٢٠ روپیه معاش نقد وغله وعلوفه بقیمت ارزان ازدولت میگرفتند. آنوقت گرانترین نرخ اشیای خوراکه درپایتخت بود . در حالیکه دراینجا هم نیم سیر گوشت گوسفند یك روپیه قیمت داشت وسالهای بعدیك چهارك بیك روپیه رسید. قیمت یك گوسفند در قطغن دو روپیه وارزش ٢ سیر کابل پسته یك روپیه بود. افراد اردو به‌سیستم «هشت نفری» از هر هشت نفر نفوس قابل حمل سلاح (طبق شمار نفوس) یکنفر ازسن چهارده تا ٥٠ ساله طور دایمی گرفته میشد. در ایام رخصتی های هرفرد عسکر یکنفر عوضی او داخل قشله میشد تا اردوی تحت السلاح کسری نداشته باشد. هر عسکری که از جنگ میگریخت مجازات او شدید و

تادرجه اعدام بود. عسکری که درجنگ کشته میشد برای والدینش تازمان مرگ وبرای اولادش تازمان بلوغ مستمری داده میشد .

این اردو قوت الظهری از «شصت هزار» تفنگدار دیگر داشت که‌نصف آن بنام «خاصه‌دار» در ادارات وسرحدات کشور وظایف پولیس وژاندارم را ایفا بکرد ونصف دیگران بنام «خوانین سواران» در حصص مختلفه کشور زیر قیادت خانهای دست نشانده دولت قرار داشته وعندالاقتضا در خدمات ملکی ونظامی دولت سوق میشدند. بیرقهای صدنفره خاصه‌دار کمتر از اردوی منظم معاش وامتیاز داشت وقطعات خوانین سواران کمتر از ایشان -زیرا اینها ازملازمین ودهاقین وهمسایه ها واقارب فیودا ل زمیندار تشکیل میشدند ودولت به‌شخص فیودال معاش میپرداخت . این معاش مقدار ثابتی نداشته بسته بمقام فیودال بود. مثلا محمد اکبرخان لعل پوری دربرابر ۱۷۵ سواره خود سالانه ٤٨ هزار روپیه نقد و۳۷ خروار غله معاش میگرفت . در حالیکه یك خان دیگر با ۲۰ سوار خود سالانه ۳ هزار روپیه معاش داشت . خان دیگری با ۲۰۰ سواره خودسالانه‌فقط ٥ هزار روپیه معاش میگرفت. بودجه این اردو (بغیر از خرید اسلحه وجباخانه) سالانه متجاوز از «۱٦ ملیون» روپیه بود .

این تنها قوت الظهر اردوی منظم افغانستان نبود بلکه از ۱۸۸۷ مقرر گردید که در تمام کشور هر بیست خانوار نفوس بمصرف ومعاش خود یکنفر عسکر برای یکسال بدهند که بعنوان جهاد درمیدانهای مخصوص تمرین نظامی ودر سرحدات کشور خدمت نمایند وسال بسال عوض شوند. مصرف خانه این افراد وخودشان همه برذمت همان ۲۰ خانوار بود ودولت فقط آرد خوراکه خودش را میپرداخت . امیر عبدالرحمن خان در علاقه قلعه نو هرات مقرر نمودکه هر صد خانوار یکنفر «خان» برای خود «انتخاب »کنند و هرده خانوا ر بمصرف خودیکنفر عسکر سوار ه بدهند تااین خان ده سوار درجمع خود حاضر بخدمت داشته باشد .

در عقب تمام این تشکیلات اردو، سیستم حمل اسلحه وغله وکمند های حمل و نقل اسپ واشتر وقاطر قرار داشت. امیر عبدالرحمن خان سعی بسیار میکرد که ذخیره مهمات جنگی دولت را برای یك ملیون عسکر آماده نماید . لهذا ازتمام معاش خواران دولت یك ماهه معاش درسالی‌برای خریداری اسلحه گرفته میشد . بزودی در ۱۸۸٦ توسط یك مستخدم فرانسوی دولت (بنام شورم کریشکر) از اروپا فابریکه حربی ونخستین افغانستان که باقوه بخار بکار می افتاد خریداری و وارد شد وبنام «ماشینخانه» در کابل تاسیس گردید. در این فابریکه ٤۰۰۰ کارگر مصروف بود. تولید سالا نه آن ۱۰٤ توپ و۵۲۰۰ تفنگ وغیره لواز م نظامی بقرار ذیل بود:تو پ جلوی دنباله پرصحرا، توپ قاطری کوه، توپ بزرگ استحکام وقلعه، توپ غرابین (ماشیندار) تفنگ نوع هنری مارتین ، تفنگ ۳۰۳ بور، تفنگ بغل پر ، تفنگ دوازده تکه، تفنگ پنج تکه جاغ دار، تفنگ دومیله شکاری ،کر یچ،برچه، حر به ، خنجر، کارد، چاقو، باروت ، کارتوس، گله‌شربنل فولادی وچودنی، خول برنجی، پتاقی توپ وتفنگ، فیوز برنجی وچوبی وغیره . این فابریکه قسما توسط دست هم به تولیدات میپرداخت واشیای ذیل را بیرون میداد : دریشی نظامی ، خیمه ، بیرق، بوت وموزه دستکش وکلاه، دوربین مساحت ، آلات جمناستیك، وغیره . فابریکه‌دارای شعب صنعتی ذیل بود : آهنگری نجاری، سراجی، حلبی سازی، فلز کاری (زرگری ،

مس گری ، گداز ، مسکوك سازی، کلیت کاری وغیره ،)سیم دوزی ، صندو قسازی، بیت بافی، گل سازی، حکاکی، ارابه سازی، چاپ خانه لیتوگرافی، جراب بافی، دندان سازی، سترنجی وقالین بافی، کاشی مسازی، حجاری، نقشه کشی، چودن ریزی، شیشه سازی، چرمگری ، اسپریت کشی، سوهان سازی و غیره .

مالیات وعایدات :

امیر عبدالرحمن خان با تشکیلات وسیع اداری ونظامی وریفورمهای که درنظر داشت محتاج پول بود. پس در مالیات قدیم افزود ومالیات های جدیدی وضع کرد و این خود البته برفشار بالای دهقانان وسایر زحمت کشان کشور افزود . مثلا مالیات سالانه اراضی للمی که «ده‌یك» بود «پنج یك» گردید، مالیات هر اشتری که سالانه یك روپیه و۲۰ پیسه بود به ۲روپیه بلند رفت (هر روپیه برابر ٦۰ پیسه بود) وبا براشجار مثمر مالیات جدید گذاشته شد. همچنان برمواشی مردم کوچی که در هند رفته و بر میگشتند مالیات وضع گردید واز هر ٤۰ گوسفند وبز ٤ روپیه، ازهر اشتر یك روپیه، ازهر ٤ ماده گاو یك روپیه، ازهر ٦خر یك روپیه گرفته میشد وغیره .

رویهرفته مالیات مستقیم وغیر مستقیم متعدد بود از قبیل : سرخانه، زکات، جل وجوال، تکس از فروش کفش وکلاه، ظروف مسی وغیره. مثلا ازمال مواشی یك زکات کامل گوسفند وبز ده‌ونیم روپیه واز ناقص ده‌روپیه در صدراس گرفته میشد ویاطبق شمارش مواشی از یکهزار گوسفند وبز ۲گوسفند واز هر اسپ یك روپیه اخذ میگردید (به‌استثنای اسپ سواری ، گاو شیری خانواده، نرگاو قلبه‌ئی وگاو و خرتی که‌شامل گله نبود) . مالیات برچراگاه های افغانستان ازاین قرار بود: ماده گاو ۵۰ پیسه، خر ۳۰ پیسه، اسپ یك روپیه، اشتر یك قران (مساوی نیم روپیه)، از صد گوسفند ۲ روپیه واز صد بزیك روپیه .

ازمردم بی‌زمین (مثلا نورستانی های جوار پنجشیر) سالانه مالیات «سرخانه» فی‌خانه ٤ روپیه گرفته میشد وهم جنس به‌تسعیر ذیل درعوض پول نقد پذیرفته میشد : گاو شیری ۱۰ روپیه، گاوقلبه‌ئی ۲۰ روپیه وبز ۲ روپیه . همچنین مالیات جدید برازدواج وداد وستد داخلی ومتروکات مرده وضع گردید. مثلا ازهرنکاح باکره ۱۲ روپیه ۳۰پیسه ونکاح‌بیوه ٦روپیه ۳۰ پیسه گرفته شده، ۲ روپیه دراجرت ملای ناکح ویکقران به‌قیمت تکت نکاح نامه محسوب میشد. از اموال متروکه مرده وسایر داد وستد های متفرقه هم نیم فیصد مالیات اخذ میگردید .

مالیات بر صادرات ازاین قرار بود : (درقلمرو روسیه) ازهر گوسفندی یك روپیه واز هر رونده‌ئی ۱۰ پیسه، (دربندر خمیاب) ازهر دوونیم چهارك بوزن کابل روغن یك روپیه و۱۲ پیسه واز هرگاو (طبق قیمت) ازهر ۲۰ روپیه ۸ روپیه گرفته میشد . همچنین از صدور اسپ نریان درهند (سالانه ۲هزار اسپ نریان صادر میشد وصدور مادیان ممنوع بود) واز صادرات پسته وبادام (به‌هند) بعلاوه مالیات معینه گمرکی مالیات بارانه فی‌بار ۳۰۰ روپیه وازپسته پوست دار فی‌بار ۱۵۰ روپیه اخذ میگردید. مالیات بر واردات نیز متعدد ومختلف بود ولی عموما طبق قیمت «چهل یکه» گرفته میشد، یعنی ازچهل روپیه مطاع یك‌روپیه. بعلاوه این مالیات یك‌نوع مالیه دیگر هم بنام «کوشی» از واردات وصادرات افغانستان درسرحدات کشور اخذ میگردید .

اما این مالیه نسبتاً سبك بود وسالانه در قندهار که‌یك مرکز عمده تجارتی بود از چهارصد هزار روپیه تجاوز نمیکرد. از اموالی که کوچیهای افغانستان ازهند می آوردند نیز طبق قیمت فیصد سه روپیه گرفته میشد .

امیر عبدالرحمن خان برای تعیین مالیات اراضی مساحه زمین وجریب کشی را اساس قرار داد. او بشمار مواشی نیز پرداخت ودر ۱۸۸٦ بتعداد ۱۳٦۳ خانوار مالداران بی‌زمین ولایات فراه وقندهار را اجبارا درمراتع بادغیس ومرغاب هرات‌منتقل وده‌نشین ساخت. اراضی در دسترس این مردم بامصارف سفر وبذروگاو وپول‌تقاوی گذاشته شد ومقرر شد که‌بعد از چهار سال مالیات بپردازند. همچنین درتعیین‌مالیات بعضی مناطق تسهیلاتی فراهم نمود چنانچه ازمردم اندری عشر محصول (ده یك) میگرفت ومالیات شنواری ها را (حیدرخیل، پشه‌ئی ورحیم دادخیل) سالانه ۱۷هزار روپیه معین کرد .

تمام اوقاف مذهبی که از قدیم در افغانستان موجود بود باارقام وتصدیق‌نامه‌های روحانیون ومستمری خواران ضبط گردید وفقط برای بعضی که درخدمت دولت بودند مستمری کمتر و «رقم» جدید داده شد. معافی روحانیون ازتادیه مالیات لغو گردید وآنها درخدمت دولت درآورده شدند. برای انکشاف زراعت هم بنداب قدیم غزنه ترمیم ونهر های جدید غوری واجمیل درقطغن حفر گردید. تخم پنبه ازامریکا، زرد چوبه وزنجبیل ازهند، نیشکر از لاهور، ناك ازسمرقند بقولات واشجار وگل ازاروپا وافریقا، اسپ ازسیلان وایران وخراز بخارا وارد شد. ولی بعضا مثل گوسفند لندن نظر بعدم مساعدت اقلیم بی‌نتیجه ماند. همچنین در داخل کشور انتقالاتی بعمل آمد وشیر توت بدخشان وقوی سیستان وغیره بین ولایات مبادله گردید . بااین ترتیب بود که مالیات وعایدات دولت بلند رفت. مثلا مالیات نقدی یك ولایت افغانستان (قندهار) درسال ۱۸۹۷ به٦٤ ملیون و۳۳۰ هزار روپیه بالغ شد ومالیات نقدی خالص سالانه میمنه (بدون مضافات آن) به ٦۰۰ هزار روپیه رسید (مناصفه مالیات هرولایت بمصرف خود ولایت میرسید وبقیه تحویل خزانه عمومی میشد) . درحالیکه مالیات جنسی وغله‌گی دولت داخل این‌حساب نبود. زوبهمرفته انکشاف تجارت ورشد پیشه وری ومالیات های متعدده باتصدي های تجارتی دولت، عایدات دولت راکه در اوایل سالانه در حدود سی ملیون روپیه بود به‌سالانه تقریبا شصت ملیون روپیه رساند .

واما انواع مالیات مستقیم وغیر مستقیم دولت درمعرض مزایده واجاره داری مستاجرین گذشته میشد . این روش منجر بداشتن دست آزاد مستاجر وزحمت و خسارت مردم میگردید. همچنین در شقوق ادارات مالي دولت طریقه «داوطلبی» معمول بود. هر ماجراجوئی میتوانست علیه رئیس یك اداره مالی ادعای خورد وبرد نموده تعهد تزئید عایدات ویا تقلیل مصارف را نماید. این داوطلبی به آسانی پذیرفته‌میشد. وداوطلب در صورت تحقق ادعایش جای متهم را میگرفت ودر صورت عدم تحقق جزائی نمیدید. بطور مثل در ۱۸۹٤ مرزا جلال الدین خان سردفتر غزنین طرف ادعای یکنفر کاتب غزنوی خود مرزا عبدالاحمد خان قرار گرفت ومعزول ومحبوس گردید. مرزا عبدالاحمد خان درجای او نشست وبعدها مامور بلند رتبه دولت شد .

امیر عبدالرحمن خان تمام عایدات دولت را - باآنچه که از دولت انگلیس میگرفت (این وجه در اوایل سالانه یك ملیون ودو صد هزار کلدار وبعدها سالانه یك

ملیون وهشتصند هزار کلدار بود)، بمصرف میرساند وپس‌انداز بسیار کم داشت. روزیکه امیر چشم از زندگی بست در خزانه پس‌انداز دولت بیشتر از ۶۰ ملیون روپیه ومقداری طلا نبود. در مصارف دولت سنگین تر ازهمه بودجه نظامی بود که تقریبا ثلث مصارف عمومی را تشکیل میکرد . بعد ازان مصرف دربار بزرگ امیر بودکه دستر خوان ونان آن وسعت وشکل عمومی داشت . تنها درشربت خانه وسرکه خانه امیر ۱۵۰ نوع ترشی ومربا ساخته میشد. در حالیکه سایر ادارات دولت باصرفه جوئی کار میکرد. بودجه پسران خورد سال امیر (سردار امین اﻟﻪخان، سردار محمدعمر خان وسردار غلام علی‌خان) طوریکه فیض محمد مینویسد (سراج جلد ۳ صفحه ۹۶٤) به‌این قرار بود: معاش نقدی هرشهزاده ماهانه ۲۰۰ روپیه نقد وماهانه دو دست دریشی ماهوت ومخمل ساده ولیس وچرمه دوزی، یك جوره بوت، دو جوره جراب، یك کلاه قره‌قلی، یك دستمال ابریشمی، یك جوره پیراهن وتنبان سان سفید. برای غلام بچه‌گان وکنیزان شهزاده ماهانه وسالانه چنین پرداخته میشد: معاش ماهانه هرغلام بچه ۶۰ روپیه واز هر کنیز ۵ روپیه، لباس سالانه برای هریك شان چهار دست (لباس زنانه وپیراهن وتنبان ودریشی ماهوت وکشمیره وبوت وکلاه مردانه). البته مصارف خوراکه اینها ازکارخانه طباخی دربار داده میشد ومرکوب شان داخل کمند های دولتی بود .

تجارت :

البته سیستم اقتصاد فیودالی افغانستان که در طول قرنها انکشاف کرده بود شکل سیاسی ملوك الطوایفی خود را نیز تغییر داده میرفت، اما سقوط دولت ابدالی وتجدید زد وخورد های فیودالی وملاك وهم جنگهای‌انگلیس درقرن نزدهم، مجددا کشور رابسوی تجزیه وملوك الطوایفی قدیم کشانید. امیر عبدالرحمن خان توانست که باردیگر در شرایط فیودالی دولت‌را مرکزیت بخشد وامنیت سرتاسری کشور را قایم نماید. لهذا باآنکه ماهیت اقتصاد رژیم فیودالی باقیمانده بود، تبادله جنس وپول روبه انکشاف نهاد ومقدمه پیدایش سرمایه تجارتی را در دایره وسیعی فراهم نمود. یعنی هسته‌ئی که بادوره امیر شیرعلیخان یکجا معدوم شده بود، احیا گردیده وسرمایه تجارتی «بسویه ملی» بمیان آمد ودرطی ۲۰ سال آینده طبقه بورژوازی‌تجارتی متراکم گردید ودر پهلوی آن فرهنگ جدید ظهور کرد .

امیر عبدالرحمن خان درحفظ امنیت بشدت کوشید تا جائیکه بقول مرزا یعقوب علی‌خافی نویسنده معاصر او، شخص متهم به‌دزدی بدار کشیده میشد وکاروانهای تجارتی اگر مورد سرقت قرار میگرفت، اموال مسروقه کاملا پیدا وبه‌تجار مسترد میگردید. او میگوید روزی مقداری پول در دستمال پیچیده درمعبر عام (شور بازار کابل) افتاده بود وکسی جرئت برداشتن نداشت تاسپاهی کوتوالی (پولیس) رسید وبرداشت ودر چوك شهر آویخت، صاحبش آمد ونشانی گفت وبگرفت. این امنیت عمومی تجارت را تسهیل کرد ودر داخله باعث تشکیل مارکیت عمومی گردید. امحای انزوای اقتصادی فیودالی هم زمینه تبارز بورژوازی تجارتی ملی را آماده نمود، ورشد تجارت خارجی مملکت رابرای مارکیت شدن سرمایه داری بین المللی مساعد ساخت. اما کسرت تولیدات انگلیس که بطور روز افزونی در افغانستان سرازیر میگردید

علی الرغم «سیاست حمایه‌وی» دولت پیشه وری وصنایع را بطرف ورشکستی سوق نمود (مگر آن‌صنایع که‌از ورود امتعهٔ بالمثل خود آزاد ومامون بود) ومانع‌انکشاف صنایع‌ملی میگردید.درتجارت‌کشور سود خواران و معامله گران هندی نقش بارزی دا شتنـد.

امیر عبدالرحمن خان نماینده های تجارتی در مشهد وپشاور وقونسل درکراچی و «تجار باشیها» درشهر های عمده افغانستان مقیم ساخت وسیستم تقاوی راموردعمل قرار داد. در داخله برای هر تاجری ازپنج تاپنجاه هزار روپیه (باقید ضمانت) بدون ربح، قرضه متوسط المدت داده میشد. درکراچی نماینده تجارتی افغانستان اختیار داشت که عندالللزوم ازتجار درمانده افغانی بادادن پول تا اندازه ١٥٠ هزار کلدار حمایت کند. بعلاوه امیر عبدالرحمن خان یکنوع تصدیهای رسمی تجارتی تشکیل و پوست قره قلی، بادام، پسته، چوب وسنگهای معدنی بخارج صادر میکرد. این‌تجارت که بحساب دولت بعمل می‌آمد ازدرك صدور قره‌قلی دربخارا بهر جوپه‌ئی دوصد وچند هزار روپیه حاصل میکرد. میوه خشك بامعدنیات به‌هند میرفت. تولیدات معدنی افغانستان باآلات وفزار ابتدائی سالانه به اینقرار بود: یاقوت ازمعدن جنگدلك در سال ١٨٩٥ ده سیر کابل استخراج ودر هند فروخته شد. لعل ٥٥٠ مثقال، لاجورد ٦ خروار کابل، سرب ٨ خروار وچند سیرکابل، درهمین سال از معادن بدخشان استخراج گردیده بود . همچنین دولت ازشیوع تریاك در داخل جلوگیری وتجارت خارجی آنرا در دست گرفت .

وقتیکه دولت صدور خوراکه باب را بخارج آزاد ساخت وتکس گرفت، نرخ اشیا ی مذکور در داخل بالارفت .مثلا نرخ‌گوشت گوسفند ازیك سیرفی روپیه بیك چهارك فی‌روپیه بلند شد وپسته قطغن که درمحل دوسیر بیك روپیه قیمت داشت بیك پاو فی‌روپیه رسید. دولت از اموال ترانزیتی فی‌بار اشتر تقریبا ٢٥ روپیه‌مالیات گمرکی میگرفت. آنوقت در کابل اسعار خارجی بقرار ذیل خرید وفروش میشد : یك روپیه کلدار هندی تقریبا یکنیم روپیه کابلی، در قندهار ٤٦٦٦ کلدار معادل‌میشد با٨ هزار روپیه قندهاری. طلای بخارائی (در بخارا فیدانه ده روپیه کابلی قیمت داشت) در کابل فیدانه ١٤ روپیه کابلی دادوستد میشد. مسکوك کاغذی صد صومه روسی در کابل به ٣٠٠ روپیه کابلی مبادله میشد وبعدها ارزانتر گردید .

پیشه وری وصنایع :

بعد از استقرار امنیت عمومی وانکشاف تجارتی در افغانستان شهر ها رونق گرفت ومارکیت داخلی بسویه سراسر کشور بمیان آمد، لهذا صنایع دستی و پیشه‌وری دوباره زنده شد، تقاضای بازار این صنایع مخصوصا نساجی‌کرك، برك، بشرویه، قناویز، الجه، قالین، گلیم، پوستین وغیره را منکشف ساخت. تولیدات فابریکه حربی کابل وفابریکه چرم‌گری در رشته‌های فلز کاری وساختن سامان چرمی وامثال آن، صنعت کاران وپیشه‌وران آزاد را رهبری خوبتری نمود، بخصوص انصنعت وحرفتی که‌هنوز طرف رقابت مصنوعات خارجی قرار نگرفته بود. حمایت وتشویق دولت ازاین صنایع انکشاف آنرا تسریع نمود وقسمت مهم از احتیاجات داخلی را مرفوع کرد. هکذا نجاری وگلکاری ومعماری مثل زرگری، آهنگری وغیره پیشرفت . عمارات اندوره در افغانستان نمونه مهارت استادان این کشور است از قبیل :

ارگ کابل، عمارت گلستان سرا وعمارت‌بوستان‌سرا(باغ زرنگار کنونی کابل‌جای

هردو را گرفت)، عمارت مهمانخانه (بشکل ادارات کنونی ولایت کابل تغیر قیافه داده است)، برج شهر آرا (بخرابه زاری مبدل گردیده)، کوتی لندنی (محروق وبه چمنی تبدیل یافت)، گنبد مشهور کوتوالی (جای آنرا میدان خیبر رستوران گرفت)، عمارت حرمسرای باغ بابر، عمارت باغ چرمگر، عمارت سرای‌علیا (بعدها سوزانیده شد)، مسجد عید گاه، مسجد شاهی، مسجد پل خشتی، سلام خانه‌عام، سلام خانه خاص (محترق وباز به‌عمارت سینمای کابل مبدل شد)، عمارت باغ‌بالا، مقبره خود امیر، سلام خانه پغمان، مهتاب قلعه، قصر قدیم چهلستون، همچنین عمارت زرنگار درشهر هرات، عمارت جهان آرا درخلم، قصر شاهی درجلال آباد، عمارت منزل‌باغ نزدیك شهر قندهار ویکعده پل‌ها وقشله های نظامی در کابل وخوست ودهدادی و هرات وغیره .

واما در مورد فرهنگ :

هیچ یك نقطه درخشانی در تاریخ این‌عهد راجع به‌فرهنگ جدید دیده نمیشود. بی‌اعتنائی امیر دراین زمینه تاجائی بودکه میتوان آنرا تعند وتعمد اودر جلوگیری از فرهنگ نامید. زیرا امیر عبدالرحمن ازتمدن وفرهنگ جدید جهان آگاه بود، معهذا یك مکتب نساخت ویك جریده تاسیس نکرد، در حالیکه افغانستان باهردو سابقه داشت. تنها امیر مطابع لیتوگرافی وارد کرد وکتب ورسالات چندئی برمبنی اطاعت پادشاه وتحویل دادن مالیات درسر موعد وچند قانون اداری چاپ نمود. امیر در مسجد شاهی بازار چوب فروشی مدرسه‌ئی مختصر تعمیر ودر قالب کوچکی تدریس فقه را دایر نمود. مدرسین این مدرسه دونفر از ملاهای ننگرهار وقندهار بنام ملا غلام محمد وملا ابوبکر بودند که بعدها معزول وعوض شان در ۱۸۹۳ ملااحمد جان توخی وملاکل‌احمداحمدزائی مقرگردید. برعکس‌مطبوعات ورسالات‌خرافی واساطیری ازهند انگلیسی مثل سیلی در افغانستان میریخت ونسل جوان کشور را برجعت قهقرا بجانب فال‌گیری واوهام وتاریکی رهنمونی مینمود .

طرز اداره :

امیر عبدالرحمن خان مرد شدید البطش وسنگدل بود. یعقوب‌علی که معاصر او دربلخ بود مینویسد که سردار عبدالرحمن خان درصباوت مشق تفنگ زدن‌میکرد. روزی بیرون شهر مزار حین نشان زدن گفت: گلوله تفنگ آدم میکشد یاخیر ؟ بعد ازآن غلام‌بچه خودرا چارقدم دور استاده کرده وباتفنگ زد وکشت و «خندید». چون این خبر به‌سردار کلان (پدرش والی بلخ) رسید اورا عتاب کرد ویکسال‌بیشتر درکارگاه توپخانه محبوس نمود. سردار درمحبس موی سرنگرفت ولباس تازه نپوشید تارها گردید (۱). امیر باچنین نهادی به‌سلطنت نشست وباقساوت حکمرانی کرد بخصوص که اوضاع محیط طوری فراهم میشد که خشونت اورا میدان وسیع میداد. امیر عبدالرحمن خان در ۱۸۸۰ زمامدار شد واز ۱۸۸۱ عکس العمل‌های مختلفه در برابر اوبوجود آمد وسیزده سال طول کشید. این شورش ها مختلف بود: دریکجا شورش سیاسی بودکه ازطرف رهبران جهاد ملی رهبری میشد زیرا اینها بعدازآنکه روش وسازش امیر را بادولت انگلیس دیدند وهم رهبران مردم را که‌برخ دشمن

---

(۱) پادشاهان متاخر جلد اول صفحه ۸۱

شمشیر کشیده بودند تحت انتقام یافتند، برضد امیر بفعالیت آغاز نمودند . ازقبیل جنرال محمد جانخان ومحمد افضل خان وردکی، میربچه خان ومیر درویش خان بابه قشقاری، برزوخان وغلام محمدخان وجلندر خان تتمدرهٔئی . محمدعظیم وعبدالسمع خان وفتح محمدخان بابانی، عبدالغیاث خان جلال زائی، مشك عالم وعبدالکریم خان اندری، حسین علی خان سپهسالار و داودشاه خان نایب سالار وعبدالرحیم خان برگت، دلاورخان میمنه‌گی، محمداکبر خان لعل پوری، پیر دوست خان احمدزائی، محمد افضل خان ومحمد موسی خان صافی، محمدشاه خان غلجائی، عصمت‌اله خان وارسلاح خان وبهرام خان جبارخیل، وعدهٔ ازروحانیون کوهستانی وقندهاری چون ملا امیرمحمد خان وملا عبدالرحیم خان وملا عبدالاحد خان وامثالهم، وقیام های مردم قندهاروسردار محمد ایوب خان وهوتك وناصری، ترك واندر، غزنه ومیمنه وهرات همه سیاسی بود.

در جای دیگر قیامهای دهقانی بود که از افزودی ووضع مالیات جدید به‌تنگ آمده وبرضد امیر عبدالرحمن خان داخل مبارزه میشدند. چنانیکه قیامهای مردم پنجشیر ونجرو ودرنامه وترکمان وپارسا درکابلستان ـ مردم راغ وشهر بزرگ در بدخشان ـ مردم جمشیدی وفیروز کوهی ومرغابی درهرات ـ مردم جاجی وجدران ومنگل در پاکتیا ـ مردم بلوچ درفراه ـ مردم نورزائی واچکزائی درقندهار وکوچیهای مالدار سلیمان خیل وغلجائی، همه از فشار مالیات سرچشمه میگرفت. خونین ترین شورش های داخله همان شورش فیودالهای گریزنده ازمرکز بودکه به‌سختی خاموش میشد. تحریکات ودسایس دولت انگلیس نیز در حواشی شرقی مملکت موجب بروز اغتشاشات میگردید وگماشتگان اندولت از قبیل سردار نورمحمد ، سردار پیرمحمد، سردار بازمحمد، سردار محمدحسن وسعدوی کروخیل وامثال آن، در پکتیا وشنوار وکنر وباجور وسر حدات شرقی ، متناوبا آتش فتنه برضد امیر عبدالرحمن خان می افروختند ـ چنانیکه دولت روس در شمال افغانستان این آتش را توسط سردار محمد اسحق خان روشن نمود .

امیر عبدالرحمن خان که از قبل مست‌بود این اوضاع باده را بباد او داد واو بوسیله وحشت وخون برتمام این حوادث غلبه جست ودولت مطلق العنانی را برروی خرابه های آن استوار نمود. تهدای این دولت برصخره تهدید وتخویف، جاسوسی وزندان، شکنجه واعدام قرار داشت تا ازیکطرف قیامهای مردم را سرکوب وازطرف دیگر ملوك الطوایف وفیودالها وروحانیون مخالف خودرا معدوم کرده وجایشان رابه فیودالها ورحانیون خادم دولت بداد. امیر هیچ قوه مقاوم دربرابر دولت رابرجا نماند وخلع السلاح نمود، البته بوسایل شدیدی که کمتر سابقه داشت، بطور مثال :

اداره استخبارات :

دایره جاسوسی امیر عبدالرحمن خان بسیار وسیع وشامل زن ومرد وزیرنظر مستقیم شخص امیر قرار داشت که یك قسمت آن‌علنی بود. جاسوسهاتنها قشری بود که درمدت ۲۲ سال سلطنت امیر عبدالرحمن خان برجان ومال خود مطمئن وبرجان ومال دیگران مسلط بودند. چون تقاضای امیر بسیار بود عناصر شریر برای جاسوسی

خودشان را عرضه کردند وبسهولت در اجتماع تاثیرات منفی ازخود بجا گذاشتند.
فیض محمد مینویسد که :

زنی از قندهار بنام مادر محمد امین بارکزائی ازامیر اجازه جاسوسی عندالله ومستقیم بحضور خود امیر خواست ومنظور شد (۱). مرزاگل محمد خان درسوانح خود راجع به‌این زن چنین نوشت : مادر محمد امان بارکزائی روزها باشوهر خودعلنا بدربار والی قندهار آمده درپهلوی او می نشست واجراآت امور را میدید وبکابل راپور میداد، والی وماموربن همه از این‌زن میترسیدند .

امیر عبدالرحمن خان فرصت وتوانائی آنرا نداشت که هزاران راپور جواسیس راتحلیل وتدقیق وباز امر صادر نماید. لهذا کاربجائی کشید که‌فقط راپور جاسوس مدار اصدار اوامر امیر گردید . یعنی همینکه راپوری شخصی رامتهم قرار میداد، متهم عزل یاحبس ویا مصادره میگردید وتحقیقات ابتدائی بعدها شروع میشد واین تحقیق هم‌مدت ها به‌تعویق می‌افتاد ووقتیکه بعمل می‌آمد بیشتر بوسیله شکنجهٔ های‌گوناگونی بود. اگر اتفاقا مردی ازاین تحقیقات بری‌الزمه برآمده ورها میگردید نیز دارائی مادی ومعنوی خودش را قبلا در محبس ازدست داده بود. ارزش جاسوسی درنزد امیربجائی رسیده بود که‌حتی مامورین عالی‌رتبه دولت هم بعضا برای حفظ جان خود ویا ازبین بردن شمنان ورقیبان خود جاسوسی اختیار میکردند. محافل جاسوسی عالی‌رتبه کار را بجائی رسانده بودند که دربزم های خویش باشرط یك «قیماق چای» کشتن‌شخصی را تعهد میکردند، روز کشتن ونوع کشتن هم داخل این تعهد بود .

همچنین جواسیس انفرادی درزیر احساسات شخصی ویابیع وشری ونفع‌مادی میتوانستند هرکه را بخواهند ازبین ببرند. بعدها دربین جاسوس های عالی رتبه دولت رقابت وکشمکش های شخصی پیدا شد ودسته های مخالف تشکیل گردید. این مخالفت ها موجب ایجاد وتوسعه توطئه وتقلب ودسیسه بازی ها گردید. اسناد وخطوط ومهر های جعلی مردم بسیاری را تباه کرد. مدار این‌تقلب هاراجع به‌اشخاص اتهام «پولهای فلانی باقیده درنزد او امانت مانده است»، «بافلانه باغی دولت سروکار داشت» ، «در قتل فلانه شخص شریك بود» ، «بافلانه رقیب امیر (خانواده امیر شیر علیخان) خط وکتابت دارد» و امثال آن. سعدوی کروخیل یکنفر شورشی‌گماشته انگلیسها مدتی در پاکتیا فعالیت نمود ومغلوبا فرار کرد. یکنفر جاسوس بنام «ملا احد بیدك خیل» در پاکتیا مهری بنام سعدو بساخت وهرکه را خواست مکتوبی بمهر جعلی سعدو به‌اسم اوبنوشت وبنزد امیر فرستاده رفت. در نتیجه یکعده مردم بی‌گناه ازبین رفت و بالاخره خود این جاسوس متقلب اعدام گردید. در عقب چنین دایره وسیع جاسوسی ، ادارات خوفناك کوتوالی (قوماندانی امنیه وپولیس) وزندانهای وحشت افزا ومتعدد امیر قرار داشت. از مشاهیر کوتوالان او نایب میرسلطان خان، میرزا محمدحسین خان ومرزا عبدالرئوف خان (نایب کوتوال) بشمار میرفت . تذکر اسم آنان مردم را بوحشت می‌انداخت .

فیض محمد مورخ رسمی درمورد دونفر اخیرالذکر چنین مینویسد : «مرزا محمد حسین خان سردفتر سنجشی کوتوال کابل‌ومرزا عبدالرئوف خان‌نایب‌اومقررشدندواز

---

(۱) سراج جلد ۳ صفحه ۱۱۸۶

این دو شغل بزرگ رعب عظیم وخوف عمیم دردل خلق انداخته امور بس شگفت و هنگفت برروی روزگار آورده کار های آشکار او نهفت بسیار کردند . » (۱) و اما نایب میر سلطان خان که تمام شهر های افغانستان رازیر خوف وتهدید نگهمیداشت، وکوتوال او در قندهار زنان سید دوست محمدشاه متهم را روز روشن ازخانه‌شان کشیده ودر اداره کوتوالی احضار وزیر شکنجه قرار داده بود، بالاخره ظلم وفساد او بجائی رسید که امیر عبدالرحمن خان برای توجیه افکار عامه بجانب او وانحراف تنفر مردم ازشخص خود، اورا درپغمان از درختی بیاویخت وبار ملامتی خویش را در گردن او انداخت . در چنین موارد است که انسان احساس میکند ماکیاول در نوشتن کتاب پرنس کدام نبوغ نشان نداده است بلکه طبع یك دستگاه استبدادی را عکس برداری نموده است وبس .

زندانها و طرز مجازات :

علاوه برزندانهای متعدد پایتخت وولایات «سیاه چاه های» کابل وهرات باقسام شکنجه های : کنده، ولچك، غره بغرا، زولانه، قین وفانه، تیل داغ، قطع اعضا، بیدار خوابی دادن، کور کردن، برچه‌پك ، چاندماری، غرغره ذبح‌کردن، سنگ سار، به‌توپ بستن، توسط درخت ها پاره کردن وغیره ـ کشور را بطور بی سابقه‌ئی زیر کابوس وحشت قرار داده بود. بندیوانها درمورد بندی های خود آزادی بی‌سرحد داشتند وجرم فرد بخانواده وحتی رفقایش سرایت مینمود .

درکابل بعلاوه زندانهای ارگ وکوتوالی وشیر پور وسراهای داخل شهر، زندانهای مخصوص دیگری نیز بود که یکی به‌محمد نعیم‌خان (بعدها نایب سالار) کپتان امیر ودیگری به «بابه برق» شاطر باشی امیر تعلق داشت. بابه‌برق درمیدانی مقابل دروازه خود در مراد خانی داری هم نصب کرده بودکه محکومین را می‌آویخت. فیض محمد مورخ رسمی دولت در این مورد چنین مینویسد : «دوتن ازمتهمین به‌امر حضرت والا (امیر) تفویض حراست بابه برق شاطر باشی که دراین وقت داردزد و خائن کشی در میدان سیاست به‌حکم پادشاهی افراخته وبرپای ساخته بود، شدند.» (۲)

مرزا گل محمدخان وردکی دفتری نظام قندهار راجع به‌این قضیه درسوانح‌خطی شخصی خود نوشته میکند که : بابه برق شاطر باشی وشاطر های زیر دست او همه چرسی بودند. امیر عبدالرحمن بعضی محبوسین را تحویل آنها میکرد که قین وفانه وتیلداغ کرده اقرار بگیرد. اینها صدنفر محبوس را در یك اطاق می انداختند که یکی از آنجمله خودمن بودم ، زیرا من بخواهش احمدجان‌نام فقط عریضه‌ئی از طرف او بحضور امیر راجع به رهائی پدرش سید محمد ازحبس تسوید کرده بودم. ولی او وقتی بدربار عرض وداد امیر احضار شد ازترس ازنوشتن عریضه انکار نمود وهردو محبوس شدیم. بعد از چند روزی بایك عده محبوسین دیگر بدربار برده شدیم. زنجیر وزولانه من چند سیر کابل وزن داشت . زمستان بود ومحبوسین استاده ماندند تاهنگام شب امیر وقت یافت وهمه پیش شدیم. اول فقره دزدی های کوهدامنی خوانده شد. امیر بدون سوال وجواب دیگر امر کردکه : دونفر غرغره، دستان چهار

---

(۱) سراج جلد ۳صفحه ۸۳۲ ـ(۲)سراج جلد ۳ صفحه ۹۷۷

نفر وگوش های سه نفر قطع وچشمان دونفر کشیده شود، سه‌نفر رافرد اشکم بدرند وروی اشتری در بازار ها تشهیر نمایند. باز فقره دزدان دکان محمدکاظم بزازخوانده شد، امیر امرنمودکه : جلال الدین مامور وناصر ملازم کوتوالی بدارزده شوند،چشمان صاحبزاده های «پایان چوک» که مال مسروقه ازخانه شان برآمده، نشتر زده وچونه‌پر شود، سیدمحمد مامور کوتوالی کشته وپسرش احمدجان رها گردد، ومرزا گل‌محمد نویسنده عریضه احمد جان دوهزار روپیه خون خودرا بخرد والا کشته شود (١) .

در ١٨٩٤ یکنفر سپاهی حین رسم گذشت عسکری پای غلط انداخت . کمیدان قطعه عبدالملك خان نورستانی (معروف به‌ملك سفید) جوانی درباری وعصبی المزاج به‌تقلید از امیر عبدالرحمن خان سپاهی را دشنام ناموس داد. سپاهی ازصف خارج شد وکمیدان را به‌گلوله تفنگ از اسپ سرنگون ساخت. همینکه این سپاهی بدربار امیر برده شد گفت کمیدان دشنام داد ومن اورا کشتم وعلت دیگری دربین نیست. امیر امر کردکه اورا باجنرال فرقه رستم خان تحت شکنجه قرار دهند تااعتراف نمایند. سپاهی در جده کوتوالی بدرختی بسته شد وسه روز وشب تحت اقسام شکنجه قرار گرفت. از جمله باحلقه‌ئی از خمیر سر اورا بشکل کاسه‌ئی در آورده و روغن جوشان دربین آن میریختند. سپاهی بیهوش بوده وعلامه زندگی او این بودکه گاهی چشمان خون آلودش باز میشد ومگس ها وزنبورها از روی چشمش حرکت میکردند وباز می‌نشستند تااززحمت زندگی برست .واما جنرال رستم مردقوی پیکر ودلیر وکم سخن، اسپان بلند می‌نشست وروی لباس ابره کمرزرین می‌بست وشمشیر می‌آویخت. او حاضر بودکه بیك اشاره امیر شهری را به‌تل خاکی مبدل کند واینك اورا مثل سگی درزنجیر زیرگنبد کوتوالی ومعبرعام میخ کردند واز سبدی که در پشت او بسته بودند آب نمك ونان نمك بخورد او میدادند وبابرچه اورا بیدار نگهمیداشتند. اخیرا چشمان جنرال بسته شد وبا فرو بردن برچه درپشت وپهلویش باز نگردید. فیض محمد در این مورد اینقدر گفت که :

«جنرال رستم خان را به‌امر حضرت والا (امیر) سبدی که نان خوراکه اورانصف آرد ونصف نمك پخته ودران نهاده بودند، همه روزه برپشتش از زندان اندرون ارگ بربسته ودر زیر گنبد نقاره خانه واقع متصل بازار ارگ که محل عبور عامه خلق است، آن سبد را درپیشش نهاده ومیخ آهنی‌که ازهمان تفنگ که عبدالملك خان‌را به‌آن هدف گلوله کرده بودند ودر زنجیر گردنش بود، درزمین کوفته ازبام تاشام در آنجا میداشتند وشب هنگام در زندان ارگ میبردند تاکه بمرد.» (٢)

این سیستم استنطاق باشکنجه تاجائی اسباب هراس متهمین گردیده بود که به‌گناهان ناکرده اعتراف میکردند تا بدون شکنجه بسهولت ویکبار کشته شوند . ازاین جا بود که کوتوالها وزندان بانان ازمتهمین آنچه خود میخواستند اعتراف و آنکه را درنظر داشتند شریك جرم قلمداد میگرفتند وخشك وتر را میسوختند . آقای سید احمدخان نویسنده دفتر نظام کابل در یاد داشت های خود چنین مینویسد :

مرزا عبدالحکیم خان امین نظام افغانستان (طرف رقابت مرزا محمد حسین‌خان

---

(١) نسخه خطی سوانح مرزا گل محمدخان متعلق کتابخانه خواهر زاده اش‌آقای مرزا سید داود خان در کابل .

(٢) سراج جلد ٣ صفحه ٩٤٤

کوتوال ومرزا عبدللرئوف خان نایب کوتوال) متهم به سوختن «تیرج» (مسوده باطله سنجش مصارف که‌بعد از تصحیح بشکل ثابت درکتاب رسمی قیدمیشد وهیچ‌ارزش رسمی نداشت) معاش دادگی به‌قطعات نظامی کابل گردید وباچند نفر نویسندگان دفتر نظام در زندان ارگ محبوس شد. امین نظام دروقت استنطاق از ترس اقسام شکنجه ها به‌مستنطقین گفت که : من توان وتحمل شکنجه های شمارا ندارم، هر چیزیکه شما وکوتوال امر کنید اعتراف مینمایم. مرزا محمد حسین خان کوتوال پیام داد که : راه آسان اینست‌که بنویسی تهرج را خودت سوختاندمی. امین نظام‌همچنان بنوشت وروز دیگر دردهن توپ پارچه پارچه گردید وخاندانش مصادره شد .(۱)

همین آقا سید احمد خان که مدتی در ارگ محبوس ماند ودارائیش مصادره شد خود قصه میکرد که ماه رمضان محبوسین ارگ بیرون دروازه های اطاق خود در انتظار افطار می نشستیم . ناگهان جلاد ارگ معروف بدیوانه میرسید ومقابل ما می‌نشست وکاردادم کشی ازکمر خود میکشید وروی سنگی تیز میکرد ومحبوسین را ازنظر میگذشتاند ومیگفت : این بی‌پیر (اشاره بکاردش) باز مستی میکند دیده شود که امشب خون کدام اجل گرفته نصیب اوست. فردا فهمیده میشد که محبوسی شبانه ذبح گردیده است ، زیرا معمول بود که در شب باصدای تفنگ وتوپ کسی کشته نمیشد .

ترس از شکنجه های امیر عبدالرحمن بجائی رسید که بقول فیض محمد مردبلند رتبه‌ئی چون سپهسالار غلام حیدرخان توخی بمجرد شنیدن این‌خبر که اورا ۳۸هزار روپیه باقیدار قلمداد کرده اند بدون درنگ در هندوستان فرار کرد. همچنین مرزا امیر ابوالحسن همینکه شنید پدرش را (میر محمد حسین خان سرشته دار) محبوس کرده‌اند باضربت گلوله تفنگچه خودش را بکشت. مردم از شنیدن نامهای «شش‌کلاه» و «نام گیرک» مخصوصا در پایتخت تنفر وانزجار نشان میدادند. شش کلاه عبارت از تشکیل یك اداره سنجش محاسبات امور مالي وتعيين دارائی محکومین بود که سرشته دار آن مرزا محمد حسین کوتوال واعضایش مرزا عبدالرئوف نایب کوتوال، مرزا محمدقاسم خان روزنامچه ، مرزا سید محمودخان قندهاری ، مرزا شیر علیخان ومرزا غلام حسن خان بودند. اینها برای ابراز حسن خدمت به‌امیر عبدالرحمن خان بسا خانواده ها ومردم بیگناه را به‌عناوین باقیداری و تحریف محاسبات وغیره برباد نمودند. واما نام گیرك یکنوع ترور سری رسمی بود که‌چندی درشهر کابل ازطرف کوتوالان شهر ــ به امر و بنام امیر ــ عملی گردید. درنصف شب ها خانه شخص مدنظر دق‌الباب وخودش خواسته میشد. ازان بعد مرده ویازنده این شخص معلوم نبود وخانواده اش ازترس جرئت اظهار واستغاثه نداشت. زیرا آنوقت ها غیر از مامورین کوتوالی، دیگری بدون داشتن نام شب در شهر کابل شبانه بگردش مجاز نبود .

روبهمرفته اداره نظامی وجاسوسی ومجازات فجیع امیر عبدالرحمن خان در روح مردم مخصوصا در شهر های افغانستان نقش منفي بجاگذاشت وبرشادت وهوش ملی افغانستان صدمه زد. مردم اورا «پادشاه ظالم» عنوان دادند ویکبار هم در ولایت

---

(۱) نسخه خطی وناتمام یاد داشتهای آقا سید احمد خان متعلق کتابخانه پسرش آقای میر محمدشاه خان صدیقیان .

هزار اورا به‌گلوله زدند که خطا شد. امیر که دربین تراکم امور داخلی وخارجی وهجوم راپور های جاسوسی خود محصور بود، در حالیکه ازشدت درد نقرس مثل پلنگ زخم خورده‌ئی میپیچید وفرصت غور وتحقیق در فقرات وارده نداشت، بیشتر چشم پت فیصله وامر صادر مینمود . امیر فی الواقع یك مدیر تنها بود، نه کابینه معتمدالیها داشت و نه مجلس مشوره‌ئی . پس برای اداره کشوری از طرف یك فرد غیرمسئول راه آسانی که‌باقی‌می‌ماند همان دیکاتوری شمشیروزیر تخویف دایمی نگهداشتن‌مردم بود وبس. روزیکه امیر چشم از زندگی پوشید هنوز تنها در زندانهای شهر کابل ۱۲ هزار مرد و ۸هزار زن بیادگار اداره اوباقی بود واین تعداد به‌نسبت تعداد نفوس آنروز یك رقم دوشت محسوب است .

متاسبات اهانت کننده امیر عبدالرحمن با مامورین دولت او ازیك سند دست خطی‌شخص امیروعریضه‌تملق‌آمیزیك‌عده ملمورین‌پایتخت بشکل‌روشنی‌آشکارامیگردد. وقتی امیر برمامورین دفاتر کابل برآشفت وامرکرد که‌وقت کار دفاتر وحاضری مامورین روزانه از «طلوع آفتاب تاغروب آفتاب» است ومتخلف مجازات میشود. این امر تطبیق گردید وعرصه حیات برمامورین دولت تنگ شد پس به‌تقدیم عرایض پرداختند که ملمورین موظف در بار جرئت پیش کردن بحضور امیرنه‌نمودند. اخیرا درکابل جشن ختنه سوری سردارمحمدعمر خان پسرامیر برپا شد و۵۲ سر رشته‌داران دفترهای کابل عریضه‌ئی نوشته توسط ملکه «بوبوجان» (مادر سردا رمحمدعمر) به‌نزد امیر فرستادند . اینست نقل‌عریضه و جواب دست خطی شخص امیر :

«تصدق علیا جناب مقدسه معظمه مکرمه محترمه مخدره شویم

«نویسنده های دفاتر مبارکه بعز عرض ملازمان حضور مبارکه میرسانند اینکه ازعنایات بلا نهایت ایزد جهان آفرین درسایه دولت قوی شوکت حضرت ضیاءالملة والدین آسایش داریم، شب وروز دعای دوام عمر وبقایای سلطنت ولینعمت خودرا نموده خدمتکاری مینمائیم، مگر اینکه ازسب قید حاضری همه مایان بمرگ خودراضی میباشیم وچند مراتبه درباب تخفیف حاضری عرایضی ارسال حضور معدلت ظهور نموده‌ایم لیکن ازسبب آنکه نویسنده های حضور جرئت نکردند که عریضه را سرتاپا بحضور مبارك بخوانند و حالی رایِ عـالی نمایند سر کار و الا غمخواری غلامان و خدمتگاران خودرا نفرموده‌اند ، لهذا دراین‌روزها که چهارده ساعت کامل بدفتر ها نشسته تحریر مینمائیم همه بیمار واز زندگی خود بیزار شده‌ایم لاچارشده خدمت حضرت شهریار عریضه نگار شدیم ازآنجاکه حضرت مهد علیا را بمانند مادر مهربان دلسوز وغمخوار خودها میدانیم استغاثه والتماس داریم که مرحمت فرموده در ساعت سعید وآیام نکوتر ازعید لیکن قریب نه بعید عریضه غلامان خودرا از نظر مبارك حضرت‌ظل‌الهی‌سرتاپا بگذرانند وعربی حال غلامان خود شوند که درحاضری مایان تخفیف عنایت‌شودتابیشتر ازپیشتردعای مزید عمروبقایای‌سلطنت ولینعمت ودعای‌مزید عمر وجاه وعزت علیا جناب مهد علیا وشهزاده والاشان اقبال بنیان سردار کامگار سردار محمد عمر جان رانموده بخدمت گذاری قیام واقدام نمائیم. باقی جهانت بکام وفلك یارباد: جهان آفرینت نگهدار باد .»

دراین عریضه ۵۲ نفر سردفترداران وسر رشته داران امضاء ومهر نموده‌اند بدینطریق : «پرورپده نعمت غلام قدیمی عبدالعلی، کمترین غلامان محمد امین، غلام

فدوی مرزا عطا محمد، کمینه غلام احمدعلی، کمترین غلام جان‌نثار محمد رضا هراتی نظامی، حقیر فقیر محمدحسن نظامی، غلام نمك پرورده مرزا شاه پسند، خادم دولت خداداد نهال‌چند...» وقس‌علیهذا. امیر عبدالرحمن‌خان در حاشیه عریضه اینان بقلم خود چنین جواب نوشتب :

«برپدر همه شما مرزاهائیکه دراین کاغذ مهر ودست خط کرده‌اید لعنت وبرشما هاهزار لعنت برهر کدام شما باد، ببرکت ارواح پاکان درگاه خداوند دل شماها هرگز کار نمیخاهد (نمیخواهد) همه شما مردار وپدر ازار ومادر ازار استید، تمام مرداری دفترها از شمایان است فقط امیر عبدالرحمن بقلم خد (خود) نوشتم فقط» (۱)

امیر عبدالرحمن خان بامردم محشور واز معاشرت باحرم دور بوده وشب وروز درمحیط مردانه میزیست. بازی ها وسپورت های‌ملی را تماشا میکرد. وصنعت کاران را تشویق مینمود. او به‌عرایض مردم گوش میداد ودرتمام شهرهای کشور صندوقهای مقفل توزیع ونصب کرده بود تاهرکس هرچه میخواهد بنویسد وبیندازد. سال دربار محتویات صندوقها باز وبه‌امیر پیش میشد . کلید دار این صندوقها در، دربار آقای میراحمد شاه‌خان‌بود. امیرکه روزنامه نداشت تمام مقررات خودرا توسط اشتهارات چاپی بمردم کشور میرساند. تحصیل مالیات رابدون محصل - مثل عهد امیرشیر علیخان - مقرر نمود وفقط باقیات راتوسط محصل حصول میکرد. رساله «ممرات العقول» را تالیف ونشر نمود که ماحصلش توجیه مردم ازنظر مذهب به‌تسریع در تحویل کردن مالیات بود. مصارف شخصی حکام ومامورین راکه ازمردم میگرفتند منع کرد واعلان نمودکه مردم بدون مالیات معین دولت به‌هیچ مامور پول وجنس ندهند. اگر کسی هدیه‌ئی به‌اینها میداد، آنها مجبور بودند که‌نقد وجنس راتحویل خزاین دولت نمایند. ماموین مراقبت میشدند ودر صورت تکثر دارائی بنوعی از انواع مصادره میگردیدند. راجع‌به‌مامور متجاوز ازمردم محل رای میخواست ودرصورت شکایت مردم مجازات مینمود. این مجازات بعضا درمنظر عام وچوك کابل‌عملی میگردید. بعلاوه اداره عهدنامه تاسیس کردکه هر ماموری عهدعدم خیانت بمردم ودولت ببندد ودر صورت تخلف ازبین برده شود. امیر بست خرقه قندهار راکه پناه‌گاه مجرمین بود درهم شکست وپناهنده آنرا (محمد یوسف خان تیموری برادر سردار عبداله‌خان) کور کرد .

در دوره سلطنت امیر امنیت عمومی موجود بود. دربازار ها قصه سرایان رزمی ودر مساجد مبلغین جهاد دینی مصروف فعالیت بودند. ازدیگر طرف میله های اصناف اهالی وپیشه وران باساز وسرود ورقص وآواز دوام داشت. درپایتخت محله «خرابات» مرکز ساز وآواز ورقاصه ها شمرده میشد. درمیدان های مخصوص چوب بازی وپهلوانی وقچ‌جنگی وطیور بازی رواج داشت واسپ دوانی وشمشیر ونیزه بازی معمول بود. خانواده شخصی امیر (به استثنای سردار حبیب‌اله‌خان درامور نظامی وسردار نصراله خان درامور مالی) حق مداخله درامور کشور نداشتند. رویهمرفته هیچ‌کدام ازپسران امیر تاجر وسرمایه دار در داخل وخارج کشور نبودند وفقط بامعاش دولت ورتبه‌اعزازی میزیستند. سیاست امیر درد داخل کشور آشکارا بود یعنی اطاعت بی‌قید وشرط

---

(۱) اصل این‌عریضه وجواب دست خطی امیر در دوسیه اسناد تاریخی آندوره متعلق آقای مرزا سید داود خان است .

میخواست ومخالفین را باشمشیر سرکوب میکرد .

روش امیر در برابر رهبران ملی :

امیر عبدالرحمن خان همینکه پادشاه شد تمام رهبران مبارزه ملی علیه انگلیس به‌او اظهار اطاعت نمودند، مگر سردار محمد ایوب خان که انگلیسها را در میوند شکسته واینك در قندهار تحت محاصره قرار داده بود. بعداز آنکه رزش سازش ونرمش امیر باانگلیسها دیده شد، تمایل رهبران جهاد بجانب سردار محمد ایوب خان کشیده شد وامیر عبدالرحمن ازهمه کاملتر این‌مسئله را درك میکرد. لهذا قبل از آنکه باسردار دعوی تاج وتخت افغانستان رافیصله نماید مصمم شدکه مثل امیر دوست محمدخان ازهمه پیشتر قضیه رهبران فداکار جهاد راحل نماید، زیراکه اینها نمایندگان حقیقی مردم افغانستان بودند ، از طرف ملت احترام میشدند و در سیاست کشور قوه های عمده بحساب میرفتند. پس امیر بیك حمله ناگهانی آن قهرمانان کشور راکه در دسترس او در کابل قرار داشتند از قبیل جنرال محمدجان خان غزی وردکی وبرادرش محمد افضل خان، عصمت اله‌خان جبارخیل ، بهرام‌خان جبارخیل وچندین نفر دیگر محبوس نمود وبه‌غلط آوازه انداخت که جنرال محمد جانخان بتوصیه انگلیس سپهسالاری افغانستان میخواست ودیگر هاپیمان کرده‌بودند که‌امرا در حین سفر قندهار بکشند. این یك روش عام ومعمول سیاست انگلیسی بود که‌درهر جا مردم مبارز ونجیب کشور را بازور پروپاگند، جعل اسناد وافترا واتهام دربین جامعه بدنام کرده وباز ازبین میبردند. امیر عبدالرحمن خان نیز درموردرهبران ملی افغانستان عین همین سیاست را بکار برد .

امیرجنرال محمدجانخان رامخفی توسط ۲۰۰سوار بشهرمزار بنام تبعید اعزام نمود وتوسط ۲۰۰ سوار دیگر ازمزار، که‌آن جوانمرد رانمی شناختند، دریك منزلی شهر مزار اعدام نمود. عصمت اله خان درمحبس امیر بمرد وارسلاح خان برادرش ازطرف امیراعدام گردید . همچنین امیر دورهبر دیگر را (محمد افضل خان ومحمد موسی خان صافی) به‌اتهام اینکه بامادر امیر محمد یعقوب خان مکاتبه وکشتن امیر را درشکار گاه چمن بینی حصار تعهد کرده‌اند، بشکل وحشیانه ئی دسنگساره کرد.

سایر رهبران جهاد که‌این چنین دیدند یگان یگان بفرار کردن آغاز نمودند. میربچه خان مشهور اول به‌ننگرهار رفت وباز به‌ایران کشید وبه اتفاق سردار محمد ایوب خان درصدد حمله بدولت افغانستان شدند. میربچه خان بعد ازناکامی باسردار به‌هند رفت وبعد ازمرگ امیر به‌افغانستان برگشت وببود تابمرد ودربابه قشقار مسقط الراس خود دفن گردید. سایر پهلوانان جهاد کوهدامن وکوهستان زکانون‌تمدن انقلاب ملی در جنگهای ضد انگلیس) به‌هندوستان فرار کردند، مانند : جلندر خان وغلام محمدخان وبرزو خان تتمدره‌ئی ، میردرویش خان بابه قشقاری ، محمدعظیم‌خان وعبدالسمع خان وفتح محمدخان بایانی وعبدالغیاث خان جلال زائی. امیر عبدالرحمن خان در ۱۸۹۱ زنان ودختران وپسران اینها راکه ۳۹ نفر میشدند نیز درهندوستان فرار کرد. همچنین محمدشاه خان غلجائی رہبر درست خان احمدزائی بعد از فعالیت های بی نتیجه‌ئی در ولایات شرقی کشور بکوه رفتند تاناپدید شدند. همینطور تمام خانواده های ۶۷ نفرجنگ جویان دیگر ملی‌که همراه سردار محمد ایوب خان قلمرو امیر را ترك گفته بودند، مورد عتاب امیر واقع شده در ۱۸۸۹ ضبط ومصادره گردیدند.

قسمتی از مردم شهر کابل نیز به‌این نام بدست نایب میر سلطان کوتوال امیربرباد شدند .

ملا دین محمد مشک عالم اندری که بعد ازکشته شدن جنرال محمد جانخان در بین مردم میزیست دربدل قهرمانیهائیکه در برابر تجاوز انگلیس نشان داده بود از طرف امیر عبدالرحمن خان عنوان «موش عالم» گرفت. بعداز آنکه دربرابر فشار امیر با رهبران جهاد، عکس العمل مردم شدید شد امیر درصدد دلجوئی برآمد. در ۱۸۸۴ سردار محمدحسن خان حاکم غزنین بحکم امیر تمام کلان شوندگان اندری را بشمول مشک عالم درغزنی احضار ودر دربار عامی ازطرف دولت دلجوئی نمود. اما مشک عالم دراین مجلس اشتراک نکرد. براثر سردار شریندلخان والی پکتیا بایک نفر عالم مذهبی ملا عزیز خان وکوتوال پکتیا محب‌علی خان بفرمان امیر نزد مشک عالم رفتند وسخن گفتند. مشک عالم به‌سردار چنین گفت :

«سه هزار تن بدون خطا وخیانت وجنا وجنایت از بزرگان افغانی که در وقت استیلای دولت انگلیس بمدافعت گرائیده در حمایت ناموس ومملکت اسلام زحمات شاقه بپای برده‌آند، امروز درزندان کابل محبوس وباعث یاس وهراس ناس شده‌اند وبنابران تمامیت مردم که‌یکی ازایشان منم خودرا درمحل خوف وخطر پنداشته‌ایم .» (۱)

وقتیکه امیر این جواب مشک عالم راگرفت فرمانی بعنوان او ومردم فرستاد و گفت :

«مردم افغانستان را عموما واندری ها راخصوصا خیرخواه سلطنت وپیروشرعیت میدانم بخرابی هیچ یکی رضا نمیدهم وحرکت مخالفانه احمدخان را حجت‌الزام خلقی نمیسازم (احمدخان غلجائی از دادن مالیات سرپیچیده بود) این‌که ملا دین‌محمدخان (مشک عالم) ازسه هزار تن محبوس سخن رانده، خلاف واقع شنیده چه اکثرزندانیان موافق امر خدا وشرعیت محبوس اند. چنانچه عصمت اله خان وغیره بزرگان فتنه‌جو بواسطه سندات محکم که بدست افتاده محبوس گشتند. ازاین مسئله خود ملای موصوف ومردم بهانه طلب مسئول خواهند بودکه آیا خدا ورسول راضی هستند که پس از بیعت کردن گروهی از مسلمانان به‌امیری، چندنفر از جاهلان برخیزند وفتنه در مملکت انگیزند ؟ خود منصف شوند که از روز مراجعت بدین مملکت چشم بملک ومال احدی نگشوده‌ایم وبر سبیل تخفیف هزاران روپیه برعایا اعطا کرده‌ایم وبر وظایف علما آنقدر افزوده‌ایم که در سابق نبوده است. صرف همت مادرترقی ملت وترویج شریعت است، تاچه اندازه زنان مسلمان مستور گردیده وفاسقان ودزدان‌ترک اعمال شنیعه کرده‌اند که درتمام مملکت ازبیم سیاست کسی توان اقدام به‌امر خلافی ندارد، مجازات شرعی به‌فتوای علما وجنایات دولتی به‌عقوبت ویاساویاعفو ومواسا بعمل می‌آید... ازشنیدن عرض وداد‌گوش نبسته‌ایم چنانیکه سردار عبدالرسول خان حکمران قندهار را ازسبب رشوه گرفتن معزول کرده ومبلغ زیاد از اوگرفته وبه‌رعایا سپردیم. مادر حفظ امانت الهی که بارسلطنت وحراست عرض وناموس رعیت است کوشیده زحمت را راحت میپنداریم. هرکه بدخواهی نسبت بدولت وملت نمایدمستحق غضب کردگار است وبه امر کتاب خون ومال چنین شخصی حلال خواهد بود.»

---

(۱) جلد ۳ سراج صفحه ۴۰۸

درهر حال مشك عالم دو سال بعد (١٠ ربیع اول ١٣٠٣ مطابق ١٨٨٦) بمرد و پسرش عبدالکریم برهبری مردم برضد امیر قیام کرد. امیر سپاهی بقیادت جنرال غلام‌حیدر خان لندی سوق نمود ودر جنگهائیکه بعمل آمد جنرال فاتح شد وبحکم‌امیر ازکله هزارنفر کشته شدگان اندري درکابل مناری افراخته گردید. همچنین ازهر خانوار اندری یك تفنگ ویك شمشیر اجبارا گرفته شد. مستمری ٣٠ نفر ملاهای‌اندر از آغاز مقرری بازگشت‌گردید، اراضی قیام کنندگان اندری ولوهانی وخروتی درقره‌باغ ضبط وبه زمینداران هزاره داده شد. امرگردید که‌غله خریداری دولت ازمردم اندری وتاجك غزنی آینده بنرخی گرفته شود که نسبت به‌سایر مردم درهر روپیه نیم‌چهارك غله بیشتر تادیه کنند. از اسرای جنگ اندری‌فی‌نفر یکهزار روپیه ودارندگان شان بیشتر ازاین تحصیل گردد. بااین ترتیب داستان مشك عالم در ذیل سایر رهبران جنگ دوم افغان وانگلیس به‌پایان رسید ومردم مبارز ومجاهد خلع سلاح شدند. تنها مردی که دست نخورده زنده ماند غلام حیدرخان معروف به‌سپهسالار چرخی بود و بس. یکنفر دیگر را (میرغلام قادر خان اوپیانی) نیز امیر د راول مرحله چیزی‌نگفت ویك حکومت محلی داد. ولی اوبزودی توسط ملازم خود «فرهاد» مسموم شد. میر عبدالقیوم پسرش قاتل پدر رابکشت.

درعوض اینها امیر عبدالرحمن خان به‌سردارانیکه درصف دشمن ایستاده وبرروی مردم افغانستان شمشیر رانده بودند واینك درزیر بیرق انگلیس درهندوستان میزیستند، عطف توجه کرد. از آنجمله بود سردار نورعلی‌خان پسر سردار شیر علیخان (قندهار را به‌انگلیس تسلیم کرده بود) که درکراچی مثل پدر به‌جیره انگلیس میزیست وبه هوس تفرج در افغانستان افتاد ولی درکراچی قرضدار بود ونمیتوانست سفر کند. لهذا امیر عبدالرحمن خان بمامورین خود امر نمود که از پول دولت قرض اورا درکراچی پرداختند ومصرف سفر اورا بدادند تاسردار وارد سرحد چمن گردید وبحکم امیر ازطرف مامورین دولت افغانستان استقبال شد. وقتیکه او داخل شهر قندهار گردید امیر ١٢ هزار روپیه دیگر برایش بداد وخودش را درکابل بخواست تا در پایتخت افغانستان استراحت کند . (١)

امیر عبدالرحمن خان درمسئله خاندان پرستي دارای نقطه ضعیفی بود ومثل امیر شیر علی‌خان وامیر دوست محمد خان مصالح کشور را درراه عاطفه خاندان پرستی مدنظر قرار نمیداد، چنانیکه او ولایات عمده افغانستان را در دسترس اینها گذاشت و نتایج خوبی نگرفت. سردار محمد اسحق خان کاکازاده امیر والي بلخ بود که با دولت روسیه بساخت وبه ضد امیر قیام کرد وهزار هانفر را بکشتن داد. سردار نور محمد خان والي قندهار بودکه پسرش سردار شیر احمد خان هنگام استیلای انگلیس در کابل به‌جنرال رابرتس پیوست وجاسوسی اختیار کرد ویکمده وطن پرستان کابل را بمجازات انتقامی انگلیس سپرد. اوبالاخره باقشون رانده شده انگلیس به هندوستان رفت ودر همانجا بمرد (٢). سردار محمد سرورخان پسرسردار سلطان محمدخان والی میمنه آنقدر پیروزهیر بود که دونفر قولهایش راگرفته می آوردند ودر اداره حکومت می نشاندند. معهذا وقتیکه به‌سبب خرابی امور معزول و

(١) سراج جلد ٣ صفحه ٩٩٦- (٢) سراج جلد ٣ صفحه ٤٩٦-

بکابل جلب شد آنقدر دارائی از رشوت اندوخته بود که امیر عبدالرحمن خان امرکرد ۲۵۸ راس اسپ سواری وباری، یك گله گاو وگوسفند، ۱۳ شتر و۳۸بار اشتر امتعه اورا درشهر مزار بفروشند (۱) . سردار شاه محمدخان والی دیگر امیر در ننگرهار شیخ فانی بودکه قادر بهیچ حرکت وکاری نبود .

البته امیر که اداره چی ماهری بود نقایص این طور انتصاب خودش را میدانست ولی عاطفه خانوادگی براو غلبه میکرد. چانچه وقتیکه در ۱۸۹۱ سردار محمدعلی خان پسر سردار پیر محمد خان را والی قندهار مقرر کرد، نامبرده گفت کهمعاش ولایت (سالانه ۸۳۳۰ روپیه) مصارف شخصی اورا کفایت نمیکند ـ درحالیکه معاش نسبی جداگانه هم داشت. امیر در جواب گفت: این مبلغ تنخواه حکومت قندهار است (آنوقت معاش سالانه والی هرات دههزار روپیه بود) هرکه مامور شود بهاو داده می شود، اینکه اومیگوید کفاف امر معیشت اورا نمیکند درقندهار نرود شخصی دیگری که ادعای بزرگی وفضول خرچی درسر نداشته باشد واز فرقه محمدزائی نباشد ، مامور حکومت آنجا خواهد شد، زیرا که مهتر وکهتر اینقوم (محمد زائی) اگر دانا وگر نادان وگرتوانا وگرناتوان، مملکتی رابخورد وضعفای رعیت راآزار واذیت کند ، از غروریکه دارند سیر نگشته اضافه طلبی میکند و قناعت را جائز نمی شمارد و خودرا بواسطه صقبینه گیخاندان سلطنت باایشان درهمه چیز مساوی میداند. (۲)

معهذا امیر عبدالرحمن خانبرای تمام قبیله محمدزائی درسال ۱۸۹۳ معاش سالانه مقرر کرد که بدون شرط وقید خدمت رسمی برای هر مردسالی ٤۰۰ روپیه وبرای هر زن سالی ۳۰۰ روپیه داده میشد، حتی برای آنزن محمدزائی که شوهر غیر محمدزائی داشت. دراین معاش مفت نهتنها اولاده سردار پاینده خان بلکه اولاده برادران پاینده خان (حاجی درویش خان وعبدالحبیب خان) نیز شامل بودند و سردارزاده بزرگ معاشات گزاف جداگانه داشتند (۳) . امیر عبدالرحمن خان بعضا برای سردارانی که در خارج میزیستند نیز از خزانه افغانستان معاش مستمری میپرداخت چنانیکه برای سردار محمد ابراهیم خان پسر امیر شیر علی خان که درهند فرار کرده بود سالانه ٤۸ هزار روپیه معاش میداد در حالیکه در افغانستان برای یکهزار روپیه بیت‌المال یك خانواده ازبین برده میشد .

در سال ۱۸۹٤ هفتاد ونهنفر سرداران موجود در کابل عریضة بهامیر تقدیم و دران گفتند :

۱ـ هوای حکومت وریاست در سر ندارند وصرف رضای شاه میخواهند .

۲ـ تمنای منصب ندارند اما ادعای خدمت وصداقت نسبت بهشاه وخاندانش دارند .

۳ـ چون انسانند وخالی ازخطا نیستند اگر مصدر جنایتی شده خیانتی ازقوه بفعل آرند وازان‌عمل بی‌خبر باشند متوقع اندکه پادشاه ایشان آن‌کردار ناهنجار را بخاطر فیض ماثر نگاه نداشته ایشان را ازان عمل آگاه کنندکه دوباره مرتکب نشده ترك نمایند .

٤ـ خواهشمند امری‌اند که مشتمل امور چهارگانه مستدعیه ایشان است وآن اینست که :

---

(۱) سراج جلد ۳ صفحه ۱۲۰ (۲) سراج جلد ۳ صفحه ۷۱۹ـ (۳) سراج جلد ۳ صفحه ٦۱٤

«حکام وعمالیکه ازدیگر اقوام (غیرمحمد زائی) ازحضور انور مامور خدمت‌دولت میشوند، ممیز حال ومخبر احوال آنان، ایشان باشند ودر هرجائی از مملکت رفته افعال واعمال نیك وبدحاکم وضابط وعامل ومردم سرزمین رابخود مکشوف ومعلوم نموده، سجل آنرا ارسال پایه سریر سلطنت کنند یاخود حاضر پیشگاه حضور انور شده حوادث‌و عوارضی راکه برروی روز افتاده باشد بزبان وبیان راست ومطابق واقع بعز عرض رسانند تاباز خواست آنرا حضرت والا بهر نوعیکه مقرون به‌صواب دانند بفرمایند.»

امیر در جواب شان بقلم خود نوشت: «الحمدالله حضرت ایزد تعالی هوش شما را بروفق دعا وطبق ادعای من‌بشما اعطا کرد وخردرادر کاخ دماغ شما جای داد، از خداوند امید دارم که‌نیك نام‌شوید‌وخدا و خلق ازشما راضی گردند وتمام ناس‌بزبان تشکر وسپاس برای ارواح نیاکان شما طلب مغفرت وآمرزش کنند. خدا شاهد حال ومقال است که من خیر خواه شمایم فقط». (١)

مرزا فیض محمد بعد ازاین تفسیر مینویسد که : ازاین عرض وعهد واستدعای معقول ایشان بودکه به «ممیزی» (واقعه‌نگاری علنی) ولایات ومحالات چنانچه بیاید مامور شدند واز آنجمله بودند سردار فیض محمد خان وسردار محمد ناصر خان میزان ولایت ننگرهار وسردار نظر محمدخان وسردار عبدالکریم خان میزان قطغن وبدخشان وامثالهم .

اما امیر عبدالرحمن خان بااین توجه وعطوفتی که درمورد سرداران خاندانی و تابع خود داشت، آن سردارانی راکه مخالف شخص خود میدانست بشدت میراند چنانکه یك قسمت را از افغانستان در ممالك خارجه تبعید واخراج نمود ویك قسمت دیگر راکه در خارج بوده وخواهش مراجعت به‌افغانستان نمودند رد کرد ونپذیرفت. از آنجمله بودند خانواده طرزی وغیره که تبعید شدند ویا سردار محمد قاسم خان وسردار محمدکریم خان وسردار عبدالرزاق خان وسردار محمد ایوب خان پسران سردار عبدالرحیم خان که کتبا استدعای مراجعت از هندوستان نمودند وامیر ردکرد واین بیت را در جواب عریضه ایشان نگار داد :

چون گرسنه میشوید، سگ میشوید — چونکه گشتیدسیر بدرگ‌میشوید(٢)

در سال ١٨٩٦ سرداران کابل عریضهٔ وعهدنامه‌ئی بنام تمام محمدزائی‌ها به امیر عبدالرحمن خان تقدیم ولقب «ضیاء الملةوالدین» را در تمغائی از طلا نقش کرده وبه‌امیر اطلاق نمودند. امیر این عریضه وعهدنامه محمدزائی ها را طبع کرده بامقداری مسکوکات طلا ونقره که حاوی این لقب بود درولایات افغانستان منقسم وروز ٢٦- اسد هر سال را جشن «اتفاق ملت» به‌تقریب اعطای این لقب معین کرد وهم‌امر نمود که به «شکرانه این لقب» ملت افغانستان آنکه زمیندار است هرنفر یك روپیه وآنکه بی‌زمین است هرنفر نیم روپیه، اردوی افغانستان هر فردی ازنیم تایك روپیه،افسران کوچك ازپنج تاده روپیه وافسران بزرگ ازپنجاه تاصد روپیه تحویل خزانه دولت نمایند (٣) . البته سرداران که اعطا کننده این لقب بودند از تادیه پول‌شکرانه معاف شمرده شدند.

---

(١) سراج جلد ٣ ص ٩٣٤- (٢) سراج جلد ٣ ص ٨٤٢
(٣) سراج جلد ٣ ص ١٢١٧

شورش ها وجنگهای داخلی :

در شورش ها و قیامهای داخل افغانستان که از لحاظ سیاست یا مالیات ویا بشکل عکس العمل مظالم از آغاز جلوس عبدالرحمن خان به‌بعد به‌ضد دولت بعمل‌آمد، امیر عبدالرحمن خان بعد از اشتهارات متعدده، سیاست شدید نظامی را پیروی نموده وهر شورش را درمحلش باقساوت سرکوبی مینمود . مضر ترین روش او درچنین موارد این بود که امیربرای سرکوبی یك شورش محلی تنها به‌سوق عسکر اکتفا نمینود بلکه ازمناطق مختلف اجبارا قوای مسلح تشکیل وبرضد شورشیان بکار می انداخت وبدینصورت تخم دشمنی واستخوان شکنی رابین طوایف ومناطق مختلف افغانستان میکاشت واتحاد ووحدت ملی رازخم دار میساخت . امیر برای این چنین قوه هائی که تشکیل میکرد معاشی بیشتر از اردوی منظم میپرداخت. یعنی برای هر فردی آرد خوراکه رایگان، اسلحه وجباخانه موقت، ومعاش ماهانه ده روپیه میپرداخت، درحالیکه عسکر منظم ماهانه هشت روپیه معاش داشت. امیر دراین تشکیل ومصرف مجبور ومحتاج نبود زیرا اردوی قوی وکافی دربرابر هر قیام داخلی موجود داشت ولی میخواست که توسط اینگونه تشکیل وسوقیات ، مردم ومنطقه شورشی را دشمن طوایف ومناطق دیگر ساخته از اجتماع ملی تجرید نماید. چون این‌شورشها متعدد بوقوع میرسید ، نتیجه پالیسی امیر تولید دشمنی ونفاق در دایره وسیع تربود .

امیر عبدالرحمن خان تمام شورشهای دوامدار را باتحمیل فشار ورفتار ناهنجاری در موضعش خاموش نمود، درهمه جا قلعه های مستحکم راتخریب، مردم راخلع سلاح، مواشی را تاراج، مقاومت کنندگان را اعدام وحتی زنان را در ردیف مردان اسیر گرفت، چنانیکه منگلی های پکتیا وبلوچیهای چخانسور چنین شدند. همچنین کروخیل ها، پنجشیری‌ها، نجراوی‌ها، جاجی‌ها، جدرانیها، جمشیدیها، فیروز کوهی ها، میمنه‌گی‌ها، بلوچی ها وغیره همه یکسان ازاین زهر قهر چشیدند. ولی دربین همه قیامهای قندهار وبلخ وهزاره جات دامنه وسیع‌تر داشت، زیرا منحصر بعلاقه‌ئی نی‌بلکه در ولایات وسیع کشور گسترده شده بود. آخرین مرحله جنگهای داخلی را سوقیات بولایات نورستان درسال ۱۸۹۶، شورش های جمشیدی های هرات، کوچیان غلجائی، مردم میمنه وفیروز کوه وبلوچ های چخانسور تشکیل میداد. بعد ازان‌حادثه مهمی تازمان مرگ امیر در ۱۹۰۱ اتفاق نیافتاد .

قیام قندهار ، هرات ومیمنه :

سردار محمد ایوب خان زمامدار هرات بعد ازجلوس امیر عبدالرحمن خان و سازش ونرمش او بادولت انگلیس طرف توجه مردم قرار گرفت. زیرا مردم سردار محمد ایوب خان را دشمن انگلیس وقاید جنگ میوند میدانستند. همینکه سردار در قندهار بصورت ناگهانی مورد حمله جنرال رابرتس قرار گرفت وبه‌هرات عقب‌نشست در صدد تهیه وتجدید قوا وحمله به‌قندهار برآمد. تا اینوقت انگلیسها قندهار را (اپریل ۱۸۸۱) تخلیه ومامورین امیر عبدالرحمن خان اشغال کرده بودند. سردار که خودش را مستحق سلطنت افغانستان میدانست با ۱۴ کندك عسکر منظم وتوپخانه به‌قندهار کشید وقوای مدافع امیررا (غلام حیدرخان وقاضی سعدالدین خان) درهم

شکست وشهریان باپیشانی باز ازاو استقبال کردند. روحانیون‌هم بریاست ملا عبدالرحیم کاکر وملا عبدالاحد پوپلزائی وپنج نفر دیگر سلطنت سردار را بحیث‌دشمن فرنگ تصدیق وامیر عبدالرحمن خان را بحیث طرفدار انگلیس ومستوجب عزل‌اعلان کردند .

امیر عبدالرحمن خان شخصا وبه عجله سپاه قوی به‌قندهار کشید وسردار عبدالقدوس خان حاکم تاشقرغان را به‌تایمنی وفیروزکوه هرات فرستاد تا درعقب جبهه سردار محمد ایوب خان تولید اغتشاش نماید. جنگ امیر وسردار در خارج شهر قندهار بعمل آمد وبعد از حرب شدیدی سپاه هرات درهم شکست وسردار مجبور به‌عقب کشی گردید . در حالیکه شهر هرات بدون جنگ به‌سردار عبدالقدوس خان تسلیم شده بود. پس سردار محمد ایوب خان مجبور به‌فرار درکشور ایران گردید. جنرال فرامرز بایکهزار سوار به‌تعقیب او پرداخت. نصرالدین شاه ایران‌نیز بدولت انگلیس تعهد کرد که به‌سردار مجال حمله به‌افغانستان ندهد .

امیر عبدالرحمن خان به آسانی قندهار وهرات را تامین کرد وهم درشهر قندهار ملا عبدالرحیم وملا عبدالاحد وپنج نفر دیگر ر ااز «بست خرقه» خلاف عنعنه بکشید ودر حضور خود اعدام نمود. اما کار سردار محمد ایوب خان به‌پایان نرسیده بوه. شش سال بعد (١٨٨٧) مردم میمنه برهبری دلاورخان والی وقسمتی ازقشون هرات بقیادت داود شاه خان نایب سالار برضد مظالم امیر عبدالرحمن خان برخاستند وسردار محمد ایوب خان را به‌آمدن افغانستان دعوت نمودند. سردار بشکل مخفی از تهران بولایت خراسان کشید وتا خواف رسید اما دیرشده بود زیرا قسمتی از سپاه هرات طرف دولت را التزام وبضد داود شاه‌خان قیام کردند وجنگ داخلی در گرفت. سردار محمد ایوب خان از سرحد افغانستان مغلوبانه به‌مشهد برگشت واز طرف حکومت ایران محبوس وبدولت انگلیس تسلیم گردید. داود شاه خان هم درجنگ بشکست وفرار کرد اما دستگیر شد وبکابل اعزام گردید. امیر اورا بادونفر همراهان او به‌طریقه «سنگسار» اعدام نمود. دلاورخان والی میمنه نیز مورد هجوم قشون بلخ قرار گرفت وچون تنها مانده بود تسلیم شد.

دراین ضمن درسال ١٨٨٦ مردم جاجی وجدران سر از تادیه مالیه دولت‌پیچیدند ولی باقوت شکستانده شدند. همچنین سردار نور محمد خان وسردار فیض محمد خان که از سرحد شرق باپول انگلیس واعلانات بسیار در ولایت پاکتیا داخل شده واهالی را بشورش ضد دولت واداشته بودند وحتی شهر خوست را اشغال کرده بودند، نیز از طرف قوای دولت کوفته شده وبفرار درعلاقه تیرا مجبور ساخته شدند.

قیام بلخ (١٨٨٨) :

سردار محمد اسحق خان والی بلخ کاکازاده وهمکار امیر، مرد معتدل وطرف امید ولایت بود. اما همینکه مظالم امیر درافغانستان شدت اختیار کرد، سردار متنفر گردیده ودر صدد اشغال تاج وتخت برآمد. تمام دهقان ومالدار ومامور وافسرولایت که ضد امیر بودند، صمیمانه طرفدار سردار شدند، زیرا صدای مظالم امیر سرتاسر ولایت را درهراس افگنده بود ودراین میانه سردار نعمتی محسوب میشد . یعقوب‌علی که خود جز مامورین سردار وناظر وقایع بود مینویسید که : آوازه های ظلم وستم‌امیر

چنان ترسی درولایت مخصوصا در قشرمامورین ملکی ونظامی تولید کرده بود که‌اگر کسی را بمطایبه میگفتند در کابل جلب شده‌ئی او از ترس قالب‌تهی میکرد چنانیکه یك افسر چنین شد وبمرد وگر کسی بکابل میرفت فاتحه او در مزار خوانده‌میشد.

در هجوم وتراکم چنین شایعات وتبلیغات، فرمانهائی از امیر رسید که اول عدهٔ از مامورین وافسران ولایت را بغرض رسیدگی از امور محوله شان وبازخود سردار را بنام مشوره دادن درامور مهمه مملکت بکابل احضار کرده بود. اینست که‌همه به سردار متوسّل شده چارهٔ رهائی ازاین مهلکه خواستند. سردار از فرستادن آنان بکابل امتناع کرد وخود در دشت شادیان اعلان استقلال نموده وبمردم گفت کابل از ظلم امیر به‌ستوه آمده ومرادعوت به‌آمدن کرده‌اند اگر ردکنم سردار محمد ایوب خان که در دست انگلیس است کابل را خواهد گرفت. بسرعت تمام عسکروافسر ومامورین بیعت‌نامه را امضاء کردند مگر یکنفر ضابط سواره «حبیب اله» که‌گفت مهرش‌موجود نیست وفورا اعدام شد. پس تسلیحات شروع وسرحدات ولایت مسدود ، خطبه در جوامع قرائت گردید، توپهای قشله به‌صدا درآمد وسوقیات آغاز شد . سردار محمد اسمعیل خان فرزند سردار محمد اسحق خان تنها شخصی بود که اشتعال خانه‌جنگی را برای کشور مضر میدانست و طرفدار فیصله پدر نبود .

سردار باسپاه خود به‌خان آباد قطغن کشید. تمام قشون قطغن وبدخشان با جنرال سیدال به‌سردار پیوستند در حالیکه والی قطغن عبداله‌خان توخی در خنجان میخ‌کوب مانده بود. سردار با نه‌کندك عسکر منظم وهمینقدر قشون گشاده وتوپخانه بعد از تامین قطغن به تاشقرغان برگشت ودر موضع «غزنی گك» وضع الجیشی‌اختیار نمود. امیر عبدالرحمن خان به‌ضد سردار تبلیغ موثر ووسیعی در کشور نمود تا جائیکه مردم وعسکر میمنه برخاستند وجنرال شربت قوماندان طرفدار سردار را محبوس وبه هرات فرستادند. جنرال درهرات باپنج نفر همراهان خود (صمد خان کمیدان ، توره‌خان منگباشی، المارخان قراول بیگی، کمال‌الدین شاه آغاسی وامیربیگ خان) اعدام وکله‌های شان پرکاه شده بدربار امیر فرستاده شد .

قوای امیر در دوستون یکی براه هزارمودره صوف‌ودیگری به استقامت‌تاشقرغان در حرکت بود. قوماندان سپاه بلخ جنرال محمد حسین خان باقوماندان کابل جنرال غلام حیدرخان معروف به سپهسالار لندی، دربین راه غزنیگك وحضرت سلطان بهم رسیدند. جنگ درمحاذ دشت ومحاذ تپه‌های جوار دشت درگرفت. سردار ازسطح مرتفعی نظارت مینمود. قشون سردار در دشت سپاه کابل را درهم شکست وعوض ادامه جنگ دست به‌تاراج بنه دراز کرده وشکست خورد وفرار نمود. درعوض جنرال محمدحسین در تپه‌ها برآمد وسپاه کابل بیرق تسلیم برافراشت وبغرض عرض‌سلام جانب سردار حرکت کرد. اماجنرال محمدحسین خان مخابرات منظم نداشت وسردار را از جریان میدان غافل گذاشته بود. سردار که فرار قشون خودرا از جبهه دشت وپیش آمدن قشون کابل رابطرف خود دید، شخصا به‌آتش کردن توپخانه پرداخت ، در حالیکه سپاه کابل بغرض تسلیم می‌آمدند. دراین وقت به‌سردار گفتند که سپاه اردل (کابل) سلام کرده است. او تصور کرد که سپاه خودش بدشمن سلام نموده است لهذا میدان فتح شده را بگذاشت وبسرعت بجانب تاشقرغان حرکت کرد واز آنجا به‌ساحل آمو کشید. عایله اش از مزار رسید وباشکست خوردگان به‌تعداد۸۳۷۷

نفر توسط کیمه بندرپتکی سر جیحون را درپنج روز عبور نمودند ودر شیر آباد وباز قرچی فرو کشیدند. امیر بخارا بامهمان نوازی مصارف همهٔ را میپرداخت تاآنانرا در شهر ها متفرق نمود که خود کار کنند ونان خورند. سردار باسه صد نفر خواص او درچهار باغ سمرقند جا داده شد ودولت روس سالانه ۱۲ هزار منات به‌سردار معاش تعیین نمود .

امیر عبدالرحمن خود به بلخ کشید ودر راه شهر مزار هنگامیکه رسم گذشت سپاه را از زیر سایه بانی معاینه میکرد، یکنفر عسکر هراتی از قطار خود برآمد و امیر را هدف گلوله تفنگ‌قرار داد . درهمین وقت اتفاقا امیربیك جانب چوکی‌خمید وگلوله تکیه‌گاه امیررا سوراخ ومحافظ عقب چوکی رازخمی نموده وامیر نجات یافت. جنرال غلام حیدرخان که نزدیك خط عبور قشون استاده بود به‌فوریت ضارب را با ضربت های شمشیر خود بکشت وصدای منع امیر را ناشنیده گرفت. به‌همین سبب بودکه بعد از مرگ سپهسالار لندی باآن همه خدماتی که‌برای امیر نموده بود، دارائی او ضبط وخانواده‌اش محبوسا بکابل احضار شدند. این چوکی امیر که ازگلوله تفنگ سوراخ برداشته بود باتفنگچه‌ئی که مکناتن بوزیر اکبرخان داده وبهمان تفنگچه‌کشته شده بود، یك‌جا در اولین موزیم کابل (کوتی باغچه ارگ شاهی) ـ بعد ازجنگ‌سوم افغان وانگلیس گذاشته شد . ولی بعدها هردو ازموزه غایب گردید .

درهر حال امیر بمزار رفت وبعد از تنظیم بکابل برگشت اما انتقام سختی از طرفداران سردار محمد اسحق خان کشید. اسرائی که از افسران سردار بدست او افتاده بود، روزانه پانزده نفر درمیدان مراد خانی کابل به‌ضربت شمشیر افسران‌سپاه کابل پارچه پارچه میگردیدند .

قیام هزاره‌جات (۱۸۹۱ـ ۱۸۹۲) :

اصلا مردم زحمت کش هزاره‌جات که در قلب کشور افتاده‌اند از دیرباز درسایه استحکامات طبیعی منطقه وصعوبت راه های مواصلات، از ارتباط دایمی پایتخت دورتر مانده وبا زراعت ومالداری وصنایع نساجی وفلزکاری (ساختن برگ وگلیم وستام اسپ وغیره) بشکل منزوی تری میزیستند. این شرایط در داخل حیات فیودالی زمینه بسط وتحکیم ملوك الطوایف را دراین سرزمین آماده داشت. لهذا درهر منطقه خورد وبزرگ این ولایت یك تعداد کثیر ملوك الطوایف بوجود آمد وبعدها که از نظر مذهب نیز جنبشی واقع شد، یك تعداد رهبران مذهبی بنامهای : سید، مجتهد، مبلغ، ملا وخطیب وغیره در پهلوی ملوك الطوایف قرار گرفتند. پس مردم هزاره که قبلا قسمت عمده حاصلات کار خود را «قهرا» دردهن میر وارباب وسلطان وکدخدا می انداختند اینك بقیهٔ حاصلات خود را «طوعا» در دامن این نایبان شرعیت میریختند. به‌این‌ترتیب دارائی دهقان وچوپان هزاره بعنوان مالیات وبیگار وخرچ دستر خوان ملك وخان ونذر ونذور وخمس وزکات وغیره توسط ارباب وروحانی بلعیده میشد. در عین حال عناصر مرتجع افکار مردم را بطرف قهقرا وخرافات واوهام رهنمونی میکرد . تمام چراگاه های غنی واراضی شاداب ومزروعی هزاره در دست این گروه استثمار گرد آمده بود واز طرف دیگر نان مفتوراحت‌بدون زحمت روزبروز درتولید مثل‌وتکثیر جنس این طبقه استثمار کننده می‌افزود. در مناسبات اداری و رسمی بین هزاره‌جات

وادارات مرکزی دولت نیز وکیل وقیم مردم فقط طبقه فیودال وروحانی بشمارمیرفت. اینها عنداللزوم ماحصل استثمار خود را باحکام محلی ومامورین رسمی دولت تقسیم کرده ونفوذ خود را در بین مردم استوار نگهمیداشتند.

یکی از بزرگان این دسته میرناصر بیگ بود که در دربار امیر شیر علیخان نفوذ کرد و توانست که مردم خودرا ازشمول در دربار واردوی افغانستان دور نگهدارد. محمد عظیم بیگ پسرعلی زاهد خان سرکرده طائیفه «سه پای - دایزنگی» فیودال دیگری بود که به‌امیر عبدالرحمن خان درسال ۱۸۸۷ مکتوبی نوشت وگفت: پدران من بضد سلاطین سابق افغانستان اقداماتی کرده وبمردم هزاره وپشتون ضرر ها رسانده اند، من‌نیز همین کار را کرده‌ام واکنون ازدولت خایفم. اگر شاه مرارتبه «سرداری» دهد بخدمت دولت حاضر خواهم شد. امیر عبدالرحمن خان باآنکه‌پروگرام انهدام ملوك الطوایف مقتدر ورقیب خود را داشت، برای جلب اواین درخواست محمد عظیم بیگ را منظور نمود وبیگ در ۱۸۸۸ بدربار آمد. امیر چنانیکه وعده کرده بود اورا لقب «سرداری» داد.

فیودالهای هزاره که در داخل دره‌ها میزیستند برضد مرکزیت دولت بوده و به مقاومت های کوچك ومحلی میپرداختند. چنانیکه در ۱۸۸٦ مردم پشه ئی وشیرداغ توسط ابراهیم سلطان وعبدالعلی خان وسلطان علی‌خان پسران سردار شیر علیخان جاغوری وحیدرعلی خان نواسه او بمقابل دولت قیام کردند. ولی امیر عبدالرحمن‌خان با سوق سپاره شورش‌را خاموش نمود وطبعا خانهاکه مسبب شورش بودند بدولت تسلیم شدند. بالاخره این مقاومت ها متمرکز شد وجنبه عمومی اختیار کرد. امیر عبدالرحمن خان در ۱۸۹۱ سردار عبدالقدوس خان را بغرض تامین سرتاسری هزاره جات باسپاهی ازکابل وهرات وقندهار بفرستاد. او باخانها به‌مدارا داخل مفاهمه‌شد واکثریت شان اظهار انقیاد وتادیه مالیات نمودند. خانها به‌نوبه خود خلعت گرفتند وولایت آرام گردید تا جائیکه سردار توانست بعضا قلعه های مقاوم رامنهدم‌ومقاومت کنندگان راخلع سلاح نماید وهم عده رابنام سرغند شورش محبوسا بکابل گسیل‌کند. عساکر سردار در قشله های جدیدی که بالای مردم به‌بیگار آباد کرده‌بود، جاگرفتند.

سردار عبدالقدوس خان در هزاره بحیث رئیس تنظیمیه باعده از قشون‌باقیماند. بعدها چندنفری ازاین قشون در ارزگان که تابع دولت بودبه ابروی‌خانواده‌ئی تجاوز کردند ومردم بیشتر برافروختند.ودر ارزگان‌وزاولی واجرستان وغیره‌دست به‌شمشیر بودند. این آتش بتدریج در دایره وسیع‌تری مشتعل گردید. فیودالهای بزرگ مانند میر فضیلت بیگ ومیرمحمد رضا بیگ وغیره براین آتش هیزم ریختند. عبدالقدوس خان سرکرده گانیرا که قبلا خلعت داده بود محبوس کرد ودر کابل فرستاد. در زندانهای هولناك کابل براین عده سخت گرفته شد وآوازه آن درهزاره جات پیچید ومردم ازترس جان بمقاومت خود افزودند. درسال ۱۸۹۱ جنگهای کوچك ومحلی تقریبا بیك جنگ عمومی هزاره‌جات مبدل‌شد خصوصاکه مامورین وافسران‌عبدالقدوس خان به‌تعدی بیشتری پرداختند واین روش مردمان بیطرف رانیز به‌ضد دولت بر انگیلخت. غلام حسین گدامدار دولت آنقدر بامالیه دهان وتحویل کنندگان غله رفتار ظالمانه وخشن نمود که مردم ازتحویل دادن غله برای‌مصرف قشون سرباز زدند و قشون متعلقه عبدالقدوس خان خود برای تحصیل غله برآمدند ودر اینکار ازشکنجه

وآزار وتاراج مردم مضایقه نکردند در حالیکه خود سردار بهبیماری عصبی گرفتار شده واین وضع بروخامت اوضاع افزود. کلنل فرهاد یك افسر شریر قشون مواشی مردم را تاراج ومساکن شانرا تخریب وبعضا اسرای جنگ را اعدام مینمود وبمردم دشنام میداد. در دایزنگی نیز یکنفر عسکر سواره بهخانواده میریزدان بخش تجاوز نمود در حالیکه دایزنگی ودایکندی پنجهزار عسکر بدولت داده بودند. اینست که فیودالها و روحانیون ودهقانان و مالداران متحددا بدفاع برخاستند و جنگهای خونینی بعمل آمد .

امیر عبدالرحمن به سوقیات مجدد پرداخت. امیر نمایندگان مردم تسلیم شده ارزگان را که اسپان چندی تحفه آورده بودند در کابل محبوس کرد وآخرین رشته ارتباط هزاره را بادولت منقطع نمود. مردم هزارههم در نهایت مایوسی بدفاع بر خاستند. حتی محمد عظیم بیگ سهپای که لقب سرداری از دولت داشت نیز ازدولت برگشت و در صف مدافعین هزاره قرار گرفت وقوای او در کوتل چوره شخص عبدالقدوس خان را باقشونش درهم شکست و ٤٥ دختر هزاره راکه سردار بسریهگی خود گرفته بود مسترد نمود. در ارزگان نیز بریگیدیر زبر دست خان وقشونش در برابر قوای هزاره مغلوب گردید. همچنین جنرال شیر محمد خان وجنرال میر عطا محمدخان زخمی شدند. امیر عبدالرحمن خان که از اعلامیه های خود نتیجه نگرفته ودلیری وسر سختی مردم هزاره را دید اینك بیشتر از قوت کارگرفت وبه سوقیات وسیع سپاه پرداخت . امیر که برای جلب اذهان بنفع خود اعلامیههائی نشر میکرد در اینمورد نیز چندین اعلامیه نشر کرد ویکی ازآنها اعلامیهئی است که بعنوان مردم دایزنگی ودایکندی وبهسود فرستاد ، بقرار زیر :

«بامردم هزاره عداوت نداشته وندارم وگر میداشتم یکنفر آنها را در افغانستان نمیگذاشتم، چون چنین نبود سعی در غمخواری آنها نموده وچون مسلمان واهل قبله هستند خرید وفروش پسر ودختر شانرا ممنوع قراردادم. وقتیکه مردم ارزگان و هجرستان وزاولی وغیره تمرد کردند وباز اطاعت نمودند همه مشغول امور زندگی خود گردیدند. اکنون میرهایدایزنگی ودایکندیکهتمرد نمودهاند برای آنستکهبزرگان هزاره هرچه میخواستند اززیر دستانخودگرفته ودختران وپسران ایشانرامیفروختند، دولت دست اذیت وآزار آنهارا از ارتکاب قبایح افعال باز داشت ، ایشان ترك عادت را مرض مهلك دانسته آغاز فتنه وفساد کردند. باری اگر از راه انابت پیش آیند مشمول عواطف پادشاهی گردند والا کیفر کردار خودرا بهقتل وتاراج خواهند دید.»

آنان در جواب منشور امیر چنین نوشتند :

«فرمایش حضرت اعلی سراپا صحیح ومطابق واقع است. اما حکام وقضات و ضباط وافسران نظام کهدر هر موضع ومقام بوده وهستند مال وخون وزن وفرزند هزاره راحلال دانسته ازسفك دماواسرنسا وتاراج متاع ایشان دریغ نمینمایند. چنانچه در اوایل حال برای مطیع ساختن طوایف که مطیع نبودند سردار عبدالقدوس خان باقلیلی از سپاه مامور شد. مردم دایزنگی ودایکندی وبهسود ومالستان وجاغوری وغزنه دایچوپان باسردار مذکور کمر خدمت بسته جهد ورزیدند تامردم متمرد هزاره که ازبزرگان خود جور وستم کشیده بودند سر برخط فرمان نهادند، قلاع خودراخراب کرده واسلحه خود را تسلیمنمودند. مگر بعد ازآنکهسپاه دولت در اندرون ملکشان

مقام گرفتند همان دختران وپسرانیرا که اعلیحضرت از خرید وفروش باز داشته‌بودند مفت ورایگان به‌جبر واکراه متصرف شدند وبه‌آنهم اکتفا نکرده زنان شوهردار را گرفتند . پس مردم اطاعت را گذاشته بغاوت کردند تا دیدند هرچه دیدند. از جانب دیگر علمای ملت (ملا ها) در وقت اوت تفریق مصلح ومفسد نکرده همه راتکفیر نمودند. ازان پس حکم شد که سادات وکربلائیان وزوار در کابل فرستاده شوند. اینها دیگر خود را کشته ومال وعیال خودرا تاراج شده پنداشتند، پس تن‌بمرگ نهادند وتمرد آغاز کردند والبته تاپای مرگ سر برخط فرمان نخواهند نهاد.» (۱)

امیر عبدالرحمن خان قضیه را علاوتاً صبغهٔ «مذهبی» داد واعلاعیه مرتبهٔ میراحمد شاه خان را مهر گذاشت ومنتشر نمود وبه اینصورت تفرقهٔ مذهبی را تشدید کرد. این تنها نبود امیر ازسیاست مضر خودکه در چنین موارد داشت تعقیب کرد. یعنی سپاه نامنظمی موقتاً از مناطق همجوار منطقه قیام کننده تشکیل وبا اسلحه وجباخانه دولتی مجهز نموده سوق مینمود وهم برای چنین سپاهی بیشتر از قشون منظم معاش میپرداخت. امیر عبدالرحمن خان دراین عمل خود دربین مردم افغانستان ومناطق مختلفه آن دشمنی واستخوان شکنی ایجاد مینمود تاهیچگاهی مردم نتوانند درمقابل دولت متحد باشد واین عین همان چیزی بودکه دولت استعماری انگلیس در افغانستان میخواست ویا در سایر کشور های شرق تطبیق میکرد .

سرقبات امیر تحت این نقشه از کابل و بلخ و هرات و غزنه و غیره در هزاره جات آغاز گردید . افسران بزرگ عبارت بودند از : سردار عبدالقدوس خان (بعد ها اعتماد الدوله) ، سردار فقیر محمد خان . سردار عبد اله خان والی قندهار، جنرال شیر محمد خان ، کرنیل فرهاد خان ، سپهسالار غلام حیدر خان ، برگد امیر محمدخان ، وفیودالهای طرفدار دولت از قبیل سلطانعلی خان پسر سردار شیر علیخان جاغوری ، میر حسین بیگ لعل، میر ابراهیم بیگ سرجنگل، میر غلام رضا بیگ خلج، میرمحمد رضا بیگ القان، میرغلام حسین بیگ اشترلی ، میر یوسف بیگ تخت وغیره. در طول سال ۱۸۹۲ زد وخورد خانه‌گی در داخل کشوردوام داشت والبته منجر به شکست شورشیان گردید. زیرا مردم هزاره تنها باتفنگ و تفنگچه وقره‌بنه وشمشیر وسیلاوه بمقابل توپخانه واسلحه برتر دولت می‌جنگیدند. مردم هزاره تلفات زیادی دادند وتلفات روحانیون نسبت به‌فیودالها بیشتر بود.زیرا فیودالها اغلب بدولت تسلیم شدند. در حالیکه روحانیون کشته و یافراری گردیدند. از ویکه اولنگ، صدخانوار روحانی بدست دولت افتاده ویکهزار خانوار روحانی‌موفق بفرار گردید ودوهزار ویکصد روحانی در جنگ کشته شد .

امیر عبدالرحمن خان آن فیودالهای هزاره راکه بطرف دولت خدمت کرده‌بودند اعزاز نموده ورتبه ومعاش داد وازآنجمله بود سلطانعلی خان باغوری پسر سردار شیر علیخان که مستمری سالانه چهار هزار وسه صد روپیه وپنجاه وچهار خروار غله گرفت، زیرا نامبرده اکثر سر کردگان شورش را بدست آورده وبه دولت سپرده بود وهم تصادیق این خدمت را از جنرال شیر محمد خان وکرنیل محمدحسن خان وسمندر حاکم ارزگان بدست داشت .

امیر عده از افسرانیراکه نسبت بمردم هزاره تعدی کرده بودند بعضا مجازات

---

(۱) سراج جلد ۳ صفحه ۸۹۰

نمود: جنرال میرعطا محبوس ودارائی اوضبط دولت گردید. او از ۵۰۰ خانوار هزاره هجرستان فی‌خانه چهل سیر جو وگندم، از مردم بی‌زمین فی‌خانه سه روپیه واز دایه فولاد وزاولی وسه پای هشتاد هزار روپیه به‌ظلم گرفته بود وهم دختری نامزاد دار را خود بنکاح کرده بود. کلنل فرهاد که درهزاره جات مرده بود تمام مایملك او مصادره شد. او درجنگ شیخ علی هفت هزار مواشی مردم را بتاراج برده بود و ۳۵۰ نفرمرد وزن بیگناه جاغوری را محبوس بکابل فرستاد تا دربازار هریك به‌قیمت ۲۰ تا ۱۲۰ روپیه فروخته شد وخودش مردم را تعذیب وتوهین نمود. البته امیر عبدالرحمن خان در مجازات خفیف این افسران خود منظوری جزاین نداشت که در نظر جامعه بار مسئولیت خودرا بگردن‌آنان اندازد. درجمله افسران‌دولت سپهسالار غلام‌حیدرخان‌لندی وبرگت امیر محمدخان کسانی بودندکه در عین ایفای‌وظیفه واوامر نظامی، اخلاق نظامی خود را تبارز داده بودند .

امیر عبدالرحمن خان بعد از آنکه عده زیاد ازمردم وروحانیون هزاره وقسما فیودالهای مخالف را درو کرده بود روش دلجوئی نمودن را در پیش گرفت. امیردختر عظیم بیگ سه پای راکه جزء اسرا بود به‌پسر خودسردار حبیب الله ترویج نمود و اعلانات طبع ومنتشر نمود که شورشیان فراری به مساکن خودباز گردند وهم امر نمود که برای کشت وکار مردم گندم تخمی به‌تقاوی داده شود ودر نقاط قحط زده امداد آذوقه بعمل آید. امیر درهزاره‌جات بین‌چراگاه های‌مردم هزاره وچراگاه های قبایل کوچی‌حدودی مشخص ومعین نمود. در حالیکه قبلا امیر چراگاه‌ها را مال‌دولت اعلام ومستاجرینی مقرر کرده بودکه آنها قسمتی ازچراگاه هارا به مالداران کوچی فروخته بودند. همچنین امیرامر کردکه اراضی متنازع فیها بین‌دهقان هزاره وفیودالها قسما ازدست فیودالها کشیده شده وبه دهقانهای هزاره داده شود .

ولی این شورش طوری فجیع وبا قساوت از طرف دولت خاموش ساخته شده بود که به‌هزارها خانوار مردم درماورای جیحون وایران وهند انگلیسی فرارکرده بودند. حکومت انگلیسی هند از فراریان دوفوج عسکر منظم تشکیل کرد. وقتیکه‌بقیه مردم هزاره بعد ازختم جنگهای دو ساله به‌مساکن خود برگشتند آنقدر کم‌بودند که مثلا از ۲۰ هزارخانوار مردم بهسود فقط ششهزار خانوار باقیمانده بودند. تمام قلعه ها ومساکن مردم هزاره تخریب ومزارع شان پایمال شده بود. طبق امر امیر هزار هادختر وپسر بیگناه هزاره در داخل افغانستان وهم در ماورای سرحدات‌شرقی افغانستان فروخته شدند. مظالم امیر درهزاره جات سابقه‌ئی در تاریخ کشور نداشت وفقط میتوان مثال آنرا در تاریخ‌هجوم چنگیزمطالعه کرد وبس. امیر بعدها امرکردکه غلام وکنیزهزاره بمردم خارج (یعنی هندیها) فروخته نشوند و در ۱۸۹۷ تکسی‌راکه بالای فروش غلام وکنیز هزاره گذاشته بود لغو نمود. اماآنچه که هزارها نفر فروخته شده بودند در داخل افغانستان بحیث برده وبنده باقی ماندند تادر زمان پادشاهی شاه امان‌اله خان آزادی آنان اعلان شد. مردم هزاره نیز به‌این شاه طرفدار ماندند ودر وقت اغتشاش بچه سقا تا آخرین لحظه سقوط او دست از طـرفـداری شاه نکشیدند. امیر عبدالرحمن خان علاوتا تفرقه مذهبی «سني وشیعه» را در افغانستان هنگام قیام هزاره شدت بخشید وآنرا بشکل يك زخم غير قابل التيام درآورده بودكه بواسطه يك عمل شاه امان الله‌خان رو به‌بهبود نهاد. د رزمان این شاه‌مراسم مذهبی

آزاد وپیروان هر مذهبی بشمول هندوها در حقوق مساوی گردیدند.

لحاق نورستان :

جبهه شرق شمالی افغانستان ولایت کوهستانی دشوار گذار نورستان (نام قدیمی آن بلور وبابولر بود) واقع است که یکی از منزوی ترین دامنه های هندوکش بشمار میرود . این سرزمین خاموش وجنگلدار وقتی بشمول چترال وگلگت وسیع تر از این بود که است. در قرن شانزده هم این ولایت را مسلمین بنام «کافرستان» میخواندند زیرا سکنه آن بت پرست بودند. مردم این ولایت صنعت نجاری وآهنگری وچرمگری میدانستند. در قرن چهاردهم (۱۳۹۸) یکبار امیر تیمور گورگان ازاندراب براه حصه فوقانی وادی پنجشیر داخل نورستان شد ولی ازسختی راهها وشدت سرما کاری انجام نداده وبرگشت . بابر نیز بعدها به‌این شوق افتاد ولی سواران اعزامی او در چنین سرزمینی از پیشرفت عاجز بودند .

امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۸۹۱ متوجه نورستان شدکه هنوز از مطامع وحرص دولت انگلیس محفوظ مانده واز قرنها درداخل دره‌های دشوار گذار ومنزوی استقلال محلي وعنعنه ولهجه ومذهب قدیم خویش را نگهداشته بودند. امیر به سپهسالار غلام حیدرخان چرخی که قوماندان ووالی ننگرهار ولغمان بود هدایت داد که مقدمات کار را فراهم نماید. تاآنوقت بعضا ازمردم نورستان بدربار های کابل آمد ورفت داشته واحیانا داخل ماموریت هائی میبودند وقسمتی هم که در همسایه‌گی پنجشیر بودند مالیات بدولت میپرداختند. امابعضی دسته جات آنان در جوار لغمان گاهی به حمله ویغما مبادرت میکردند وچون تباین مذهبی موجود بود حمله ودفاع شکل مذهبی بخود میگرفت .

سپهسالار چرخی برای انضمام نورستان بدوا به‌کشیدن راه‌های عبور متوجه شد وهم یك قشون چهار هزار نفری آماده مارش نمود، اما اینکار نمیتوانست عملی شود تاوقتیکه مسایل سرحدی شرق افغانستان با دولت انگلیس یکطرفه نمیگردید. در ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ معاهده منحوس دیورند چترال را دردهن استعمار انگلیس انداخت وآندولت در ۱۸۹۵ چترال را اشغال کرد. امیر عبدالرحمن مجددا متوجه نورستان گردید در حالیکه علاقه اسمار راقبلا تحکیم کرده بود. اما امیر مراجعات مردم چترال، باجور ،تیرا، وزیری، مسعود وکرم را بامکتیب ونمایندگان شان که‌قبول اطاعت امیر را برخلاف معاهده دیورند پیشنهاد میکردند، نپذیرفت ودیوار های‌طبیعی وآهنین کشور را بدشمن گذاشت. سردار پسر امانی الملك مهتر سابق چترال در جلال آباد وشیر افضل خان مبارز مشهور چترالی در کابل وهمچنین بعد ها عمراخان باجوری یکی پی دیگری ـ بعد ازمعاهده دیورند وتسلط انگلیس برعلاقه های‌شان ـ در افغانستان پناهنده شده‌اند .

در هرحال سپهسالار چرخی قبل از حمله به‌نورستان دربریکوت قشونی مقیم ساخت وبامردم نورستان ارتباط دوستانه قایم نمود تاجائیکه رجال نورستانی نزد او آمد ورفت شروع نمودند وبعضا برهنمونی او تادیه مالیات پذیرفتند . اکثر مردم کشتوز اظهار انقیاد وقبول اسلام نمودند. مردم کاموز دین اسلام نپذیرفتند ولی اطاعت دولت را گردن نهادند. این لیاقت سپهسالار بودکه مردم جنگ جوئی رابه

تغیر دین اجدادی وبقبول اطاعت باحداقل تلفات واستعمال شمشیر واداشت .دیگر نه کشتار انبوهی صورت گرفت ونه مردم به‌برده‌گی کشانده شد .

در سال ۱۸۹۶ سپهسالار که جاده‌ئی تا اسمار ودهنه نورستان تمدید کرده بود بمردم نورستان ابلاغ کرد که هدف دولت فقط تمدید راهی ازبین نورستان تا بدخشان است وبس ومتعاقبا خود باقشونی داخل نورستان شد. قشون چهارهزار نفری او باپانزده روزه آذوقه درچهار ستون به‌استقامت کامدیش، کوردیش، بتی گل وبزگل مارش نمود وخودش پای پیاده درمحل رود کوردیش کوهی راعبور کرد. دراین جا مردم نورستان دو دسته شدند، دسته ئی اطاعت سپهسالار را پذیرفت ودسته ئی بدفاع برخاست. از آنجمله مردم بزگل مساکن خودرا گذاشته به‌کوه ها برآمدند. قسمتی از مدافعین بعد از یك تصادم مختصر دست از دفاع کشیدند. سپهسالار داخل دره کموشد وروسای کاموز بااهالی آن اظهار انقیاد کردند ودین اسلام‌پذیرفتند. همین‌ها بودند که یکنفر جاسوس انگلیس را باچهار نفر طرفداران وطنی او ازبین خودها اخراج کردند زیرا اینها مردم را به‌اطاعت از انگلیس وضدیت باامیر دعوت میکردند. متعاقبا کامدیش وبتی گل ومنده گل گرفته شد. مردمانی که درکوه‌ها فرار کرده بودند، همینکه از روش سپهسالار آگاه شدند از کوه‌ها فرود آمدند وتسلیم شدند. آنانیکه از طرف سپهسالار بکابل فرستاده شده بودند هم به‌توصیه اوازطرف امیر عبدالرحمن خان مخلع گردیدند. شدید ترین جنگی که‌بین سپاه ومدافعین رخ داد در موضع کلوم بود. تلفات قشون دولت به ۲۰۰ نفر رسید. مدافعین در این‌جنگ تفنگ وکتاره ونیزه وتیرو کمان استعمال کردند .

سپهسالار به شدت مشغول تمدید راه‌ها وساختن پلها بود تا ولایت را تحت کنترول آورده بتواند. سپهسالار «لندی سین» را نیز بگرفت ونشه کام رامطیع ساخت ودره پیچ را تامین کرد. آنگاه اوبت‌خانه‌ها را برانداخت، مساجد بنیاد نهاد، معلمین مذهبی بگماشت وبروسای اهالی چوخه ماهوت ولنگی های زرین انعام داد. سپهسالار ۱۹ مجسمه چوبی (ارباب انواع نورستانیها) و مقداری تیر و کمان نورستانی بکابل فرستاد و ۸۰ نفر معلمین مذهبی بخواست وبه‌تعلیم دین اسلام پرداخت. بعدها سپهسالار معلمین مذهبی بیشتری از کاپیسا وپروان ولوگر ولغمان به نورستان آورد وتوسط ترجمانان مستخدم از نورستان به‌تعلیم اهالی پرداخت. معهذا تبدیل دین قدیم بدین جدید بزودی میسر نبود وهنوز ۱۳۶۰ خاندان درقصبات ، اوشیر، مونونر، پشرو، سورنج، دره شنگر، ایلوری، منجا، دره‌بارگل، کوم‌دوم، پیکل، براده، مستر گرام وغیره دربت پرستی باقی ماند. امیر امر نمود مسلمانان قدیمی لغمان دربین آنها داخل ومخلوط گردند تادین اسلام در نورستان تعمیم یابد .

سپهسالار برای مساحت اراضی‌مزروعه نورستان‌مساحین مقرر ومقدارمالیه‌نقدی وروغن معین نمود وشمار مال مواشی مردم را بغرض تعیین مالیات امر کرد. همچنین مالیات مواشی را از چهل «یك» مقرر کرد وبالای اراضی مزروعه‌شان (دوازده هزار وچند صد روپیه) مالیات گذاشت. امیر که ازعدم قبول سفید پوشان نورستان دین اسلام راشنید به‌جنرال تاج محمد خان قوماندان بدخشان امرسوقیات مکرر به نورستان ومسلمان ساختن سفید پوشان نمود. سپهسالار نگذاشت وکتبا امیر را

قانع ساخت ناجنرال را باعسکر وتوپخانه اش از عرض راه بدخشان عودت داد .
بهاینصورت الحاق کافرستان تکمیل شد ولی مردم «بشنگل وکتور» (سفید پوشها) دین اسلام نپذیرفتند. نام اینولایت به «نورستان» تبدیل شد وسپهسالار در بریکوت برگشت. تمام اینکار درمدت هشت ماه (سال ۱۳۱۳ مطابق ۱۸۹۶) به انجام رسید درحالیکه تلفات قشون سپهسالار بیشتر از ۲۲۹ نفر کشته و۳۰ نفر زخمی نبود- ۵۰ نفر عسکر درکوتل بانبول ازشدت برفباری بمردند ولی بانبول و واینش وممو راگرفتند. مجموع اسرای مدافعین نورستان بر ۲۳۰۹ نفر بالغ میشد که در کابل آورده شدند. عده کمی از مدافعین بهچترال فرار کردند. این عده اسرا کسانی بودند که ازطرف محمدعلی خان وکیل سیغانی بکابل فرستاده شدند نه ازطرف سپهسالار . معهذا طبق توصیه سپهسالار برای ایشان ازطرف امیرمنزل رهایش و خوراکه وپوشاکه مقرر گردید. واما دستههای سه هزار نفره متعلق محمدعلی خان وکیل سیغانی ومحمد صدیق خان حاکم تگاو وعبدالمجید خان حاکم پنجشیر که از طرف امیر عبدالرحمن خان براه پنجشیر مستقلانه در نورستان سوق شده بودند، گرچه موضع «کورپتو» راگرفتند ولی تلفات جانی بیشتری دادند.

مناسبات با دولت روسیه زاری :

مردم افغانستان بعداز هجومهای دولت انگلیس درکشور خود یك احساس تنفر وانزجار نسبت بهمسایه های اروپائی خود بهم رسانندند. امیر عبدالرحمن خان که درکشور روسیه سالها زیسته بود سیاست آندولت را در شرق تحلیل کرده و میدانست که بدوستی دولت زاری اعتماد کردن خطا است. خصوصا که تاریخچه دوستی امیر دوست محمد خان وامیر شیرعلیخان دربرابر چشم اوقرار داشت. بعلاوه از قرارداد ۱۸۷۳ روس وانگلیس مطلع بود کهدولت روسیه از داشتن هرگونه «ارتباطی بلا واسطه انگلیس باافغانستان» انصراف کرده واین تنزل سیاسی دولت روسزمینهئی برای «تعادل قوا» در افغانستان نگذاشته است. از طرف دیگر امیر بادولت انگلیس سازش کرده بود. لهذا امیر برای همیشه ازنزدیکی باروس اجتناب میکرد وحتی در مکاتبات ورفت وآمد های جزئی نیز باروسیه محطاط بود. امیر بهسرحد داران خود نوشت که پای هیچ روسی را این طرف سرحدات افغانی نگذارند وگرنامهئی داشته باشند خودشان درسر حد متوقف ونامه ها بکابل ارسال گردد .
سردار عبدالقدوس خان والی هرات بهسببی مورد عتاب وعزل واقع گردید که خودسرانه یك نفر روسی را اجازه عبور ازولایت هرات بهایران داده بود. معهذا امیر از دشمنی باروس احتراز داشت وحتی المقدور سعی میکرد پای خشونت وتصادم درمیان نیاید. افسران وسرحد داران افغانی موظف بودند کههیچگاه دربرابر حرکات اشتعالی روسها ازجا درنرفته ودست بهسلاح نبرند. وقتیکه سردار نصراله خان پسر امیر در ۱۸۹۵ رسما بهلندن فرستاده شد امیر یك هدایت نامه ۳۲ فقرهئی بهاو نوشته داد کهدر ماده ۱۵ چنین نوشته شده بود: «اگر حرف دشمنی روس یاد شود ویااز نور چشم بپرسند کهروس دشمن افغانستان است یادوست ؟ جواب مختصر قلیل اللفظ کثیر المعانی بگوئید که : اگر روس ارادهٔ پایمالی ماراندارند ماهم خیال گرفتن آنطرف سرحد خود را نداریم فقط ، درماده ۱۸- آن مینویسد: «اگر همراهزار

روس یاوزیر مختار اوملاقات شد این‌قدر میگوئید که: ازسرحد داران ملك، خردکه همجوار سرحد داران ملك شما میباشند همینقدر خبردارم که از سرحد داران شما رضامند هستند بنابراین من هم از دولت اعلیحضرت امپراتور راضی هستم وبقای عمر این امپراتور را دیرسال میخواهم فقط» (۱).

با وجود این امیر عبدالرحمن خان ازبیطرفی دولت روس نسبت به افغانستان اطمینان نداشت وتحکیمات نظامی وتمرکز قوا را درمقابل سرحدات روسیه فراموش نمیکرد. او درنقاط مهم سرحد طویل باروسیه چون دهدادی، بلخ وشهر های میمنه وهرات قلعه های نظامی وعساکر ساخلوی قوی داشت. البته این سیاست نمیتوانست مانع روابط تجارتی بین دوهمسایه دربدیوار گردد لهذا برعکس سیاست درساحه تجارت روابط طرفین رو به‌توسعه میرفت. دولت روس از صادرات غله، روغن وگوسفند افغانی در قلمرو خود تکس گمرکی برداشت وخودش را خریدار خوب معرفی کرد. همچنین نماینده تجارتی افغانستان د ربخارا مقیم وتجارت پوست قره قلی افغانستان در بخارا روبه توسعه نهاد. امتعه روسی ازقبیل منسوجات نخی وپشمی وابریشمی ، اسلحه ، ظروف چینی وآهنی، شرینی، چای، کاغذ، ابریشم، صندوق، مس، تاروغیره وارد میشد .

اما پیشرفت نظامی روسیه در آسیای مرکزی که اسباب هراس دولت همسایه گردیده بود دوام داشت. تاوقتیکه مرکز نظامی روس در اورنبورگ قرار داشت خطر روس در افغانستان کمتر احساس میشد ولی بعد از رسیدن روس درتاشکند این خطر نزدیکتر گردید وبعد از اشغال خیوه وعشق آبادخطر جدی شد. دولت افغانستان در ۱۸۸۳ علاقه‌های واخان ، شغنان وروشان، را درپامیر غربی تامین نمود ودر۱۸۸٤ قوای محافظ درپنجده متمرکز ساخت. کمسیونی مشترك (انگلو روس) برای تعیین وتثبیت سرحدات شمال مغرب افغانستان معین شد. واما دولت روس بعد از اشغال عشق آباد به‌تجن استحکام گرفت وبرطوایف سیارو واخال وسالور وغیره مسلط گردید. ازآنجا در ۱۸۸٤ بر ضد ترکمان های که‌چشم امداد از افغانستان داشتند عسکر کشید وناگهانی مرورا که یکولایت تاریخی افغانستان بود گرفت. چون این حمله روس ناگهانی بود مردم شکستنند وقبعرخان رئیس ترکمان ها به افغانستان پناهنده شد. زیرا ترکمانان مرو ازنظر تاریخ ومذهب وغیره مایل به‌پیوستن به افغانستان بودند نه‌به ایران وروس. بعدا روسها سرخس را اشغال کردند وبخیال تسخیر اقرباط دربادغیس هرات افتادند. از این بعد ولایت هرات تحت خطرمستقیم روس قرار گرفت خصوصا که راه آهن بخارا به‌مرو وسرخس متصل گردید وفاصله بین مرو وهرات ۲٤۰ میل بود) . درحالیکه دولت انگلیس هنوز مصروف تجاوز برخاك مصر ومبارزه سیاسی بادولت فرانسه بود .

کمسیون سرحدی انگلیس بریاست سرپتر لمسدن مشاور حکومت هند با ۳۵ نفر افسر، ۱۲۰۰ نفر افراد، ٤۰۰ قاطر، ۱۳۰۰ اشتر در ۱۷ نوامبر ۱۸۸٤ وارد هرات شدند. دراین هیئت سه نفر مسلمان خادم انگلیس نیز موجود بود چون سردار

---

(۱) اصل این دستور العمل به‌امضای امیر عبدالرحمن خان درخانواده «کبیر سراج» نواسه‌گان امیر درکابل محفوظ وعکس هائی ازآن در دست بعضی اشخاص موجود است .

محمد اصلان، میجر محمدحسین ومیجر روح الدین خان. درحالیکه کمسیون روسی هنوز معلوم نبود وچندین ماه انگلیسها را درانتظار گذاشت. دولت افغانستان قاضی سعدالدین خان را رئیس هیئت افغانی درامور سرحدی مقرر نمود. امیر عبدالرحمن خان دستور العمل ۱۴ فقره‌ئی صادر کرد :

مامورین افغانی از یك وجب زمین خود نگذرند . . هدایای‌مامورین انگلیس‌پذیرفته نشود ـ سپاه هرات درحالت تیارسی باشد ـ مردم باجانب رفت وآمد ننمایند ـ رئیس هیئت افغانی راششصد سوار وپیاده نظامی ودو توپ همراهی نماید وسه هزار سواره غیر منظم درعقب خود داشته باشد ـ چون هیئت انگلیس یکهزار نفر گفته شده لهذا درهر منزل اشیای ذیل ازطرف حکومت افغانستان برای شان داده شود :

آرد ۸۰ سیرکابل ـ جو ۳۳۰ سیر ـ کاه ۳۲۰ سیر ـ برنج ۲۰ سیر ـ گوسفند ۴۰ راس ـ روغن ۲۰ سیر ـ گاو یك راس ـ مرغ ۴۰ دانه ـ قندذوسیر ـ چای پنج پاو ـ چوب ۶۰ بار ـ آب ۴۰۰ مشك ـ شمع ۱۰ قلمدان ـ تنباکو دوسیر ـ چرس یك چهارك وتریاك یکپاو .

همچنین برای هشتصد نفر انگلیس ازکابل البسه ذیل فرستاده شد: برای هر نفر یك دست لباس نظامی ـ یك پوستین ـ یك پوستینچه ـ یك‌کرتی کرك ـ یك جراب ـ یك‌دستکش وبرای هر اسپی یك‌جل سرکش. ونیز امرشدکه درزمستان ۲۴۰ خرگاه دررهایشگاه بادغیس برای هیئت انگلیسی افراشته باشد. (بعدها خوراکه‌خود را انگلیسها به‌پول نقد خریدند .)

در سال ۱۸۸۵ـ امیر عبدالرحمن خان‌ازطرف لارد رپن وایسرای هند دعوت شد وتاوقتیکه امیر به‌هند میرفت‌لارد دوفرین جای اوراگرفته بود. امیر عبدالرحمن خان در آخر مارچ وارد لاهورپندی شد ودر ۳۰ مارچ قشون روس درپنجده افغانی هجوم نمود. درحالیکه طبق قرار داد سال ۳ـ۱۸۷۲ بین دولت انگلیس ودولت روس (گرانویل وگور چیکوف) خط سرحدی افغانستان از شمال پنجده عبور مینمود. دولت افغانستان پل خاتون را (در ۱۲ فرسخی سرخس کهنه متصرفی ایران واینطرف هریرود واقع بود) حد فاصل میدانست در حالیکه روسیه سرخس را از ایران گرفته بود. همچنین افغانستان از صد سال به‌اینطرف پنجده راجزء لاینفك خودمیشمرد اما روس چشم طمع بدان دوخته داشت. حکومت افغانستان «پولتان» را «سرزمین‌هیچکس» میخواست والبته روسیه خلاف آن آرزو داشت. حکومت افغانستان درمروچاق قلعه نظامی اعمار کرده ودرپنجده حاکم گماشته بود (اول امین‌اله خان وبازیلنگ توش‌خان) وپنجصد نفر عسکر افغانی درآنجا به‌قیادت کلنل شاه مردخان، میرآقاخان اجیدن و علی‌اکبر خان سارجن ساخلو بود. جنرال تیمورشاه خان درمرغاب فرو کشیده و۵۵۰ سوار وپیاده منظم وغیر منظم درآق تپه وپل خشتی (درکشك) ومحمد امیرخان افشار با ۱۰۰ سوار دردهنه ذوالفقار مقیم بودند .

نزاع سرحدی بین افغانستان وروسیه از ۱۸۸۴ به اینطرف تجدید شده بود به این‌معنی که درجون ۱۸۸۴ قشون افغانی درپنجده متمرکز شد وروسها درمقابل پل خاتون وقزل تپه را اشغال کردند ودر کشك تاپل خشتی رسیدند. عساکر افغانی بالاتر طرف شمال رفته سرای «یازی» راموقع گرفتند. پس روسیه پیشنهاد کرد که نماینده انگلیسی با نماینده روس درمورد نقاط تعیین ناشده سرحدی مذاکره کند.

لمسدن وزیلنوی بایستی درسرخس ملاقات مینمودند ولی درطی مکاتبات طرفین موافقی حاصل نشد ودر ۱۸۸۵ تجاوز کوماروف درپنجده عملی گردید.

اصلا این گفتگوی سرحدی از ۱۸۶۸ به اینطرف موجود بوده وبین انگلیس و روس سخن زده میشد، تا بموافقه کلارندن وگور چیکوف منجر شد. در ۱۸۶۹ گور چیکوف به کلارندن اعلان نمودکه افغانستان خارج منطقه نفوذ روسیه است یعنی باید افغانستان منطقه بیطرف بین انگلیس وروس باشد. ولی لارد های انگلیس گفتند که سرحد نفوذ برتانیه وروسیه فقط در دریای آمو تلاقی مینماید اما دولت روس این ادعای بیجای انگلیس را رد کرد. اینست که «فورسوت» درپتروگراد رفت و بموافقه رسید که انگلیس وروس هردو نفوذ خود را در آسیای وسطی بکار برند یعنی ازمنطقه بیطرف صرف نظر شد وهم سرحدات افغانستان، مناطق تحت حکومت امیر شیر علیخان شناخته گردید. منتها انگلیس سرحدات امیر شیرعلیخان را موافق باسرحدات زمان امیر دوست محمدخان میشمرد وروسیه سرحدات موجوده امیر شیر علیخان را میشناخت. کافمان حکم ترکستان روس برای تعیین خط سرحدی امیر شیر علیخان به سر حد افغانی آمد واعلام کرد که امیر شیر علیخان در بدخشان نفوذ نداشته ونفوذ او دربلاد آقچه، سرپل، میمنه، شبرغان واندخوی مشکوک است (یعنی نفوذ روس در ترکستان ثابت است واز افغانستان در کشور خودش مشکوک!). امیرشیرعلیخان این تعریف کافمان را ردکرد. وزارت خارجه انگلیس توسط یاد داشت ۱۷- اکتوبر ۱۸۷۲ عنوان سفیر لندن لارد لوفتس سرحدات وخاکهای افغانستان رابرای دولت روس اینطور تعریف نمود:

۱- بدخشان باواخان ازسر قول تامحل اتصال رود کوکچه بادریای آمو (یا دریای پنج) -

۲- سرحد شمالی ازمناطق قندز، خلم وبلخ ازنقطه اتصال کوکچه تابندرخواجه صالح -

۳- مناطق اقچه، سرپل، میمنه، شبرغان واندخوی که این آخرین انتهای سرحد شمالی افغانیست وماورای آن بقبایل آزاد ترکان تعلق دارد -

٤- سرحد غرب افغانستان بین مناطق هرات ومنطقه خراسان واضح بوده و حاجت تذکار ندارد.

چون در این تعریف وموافقه ۳-۱۸۷۲ روس وانگلیس جملهٔ «مناطق هرات» مندرج در ماده چهارم توضیح نشده بودکه «مناطق هرات» شامل کدام جاها است لهذا حادثه پنجده در ۱۸۸۵ واقع شد. در ۱۸۸۲ که مذاکره روس وانگلیس راجع به سرحدات شمالی افغانستان دوام میکرد، روسیه پیشنهادکردکه حاضراست سرحدات افغانستان و روسیه را ازنقطه خواجه صالح تاسرخس تعین نماید بشرطیکه نفوذ روسیه در شمال افغانستان وایران شناخته شود. اما البته انگلیس (گرانویل) این پیشنهادهارا ردکرد ومذاکرات در آنوقت قطع شد.

در هر حال هیئت جنرال لمسدن که اول درچند میلی شهر هرات فرود آمده وباز به سرحد کوهستان وگلران رفته بودند، ازدهنه ذوالفقار روبجانب چهل دختران وپنجده به تعین حدود پرداخته واخیرا به کناره دریای مرغاب ومروچاق نقطه پل خشتی ونواحی پنجده رسیدند ودر جنوب رود خیمه زدند. قدری بالاتر از آنها هیئت افغانی

(قاضی سعدالدین خان وجنرال غوث الدین خان ونایب سالار تیمور شاه خان) اقامت داشتند. محافظین افغانی در آنطرف رود درآق‌تپه قرار داشتند. مذاکرات هیئت ها نیز جاری بود .

علی خانوف قفقازی ... رندی که خودش راوقف خدمت استعمار روس نموده ودر شمال مرو فداکاری زیادی نشان داده بود، اینك در مرو مسکون بوده ودربین مردم پنجده به‌پروپاگند وتحریکات مفسدانه میپرداخت. همین آدم بود که درمرحله اول ریاست هیئت معاینات سرحدی روس را بدست گرفت وباز جنرال زیلی‌نوی رئیس هیئت گردید. اما امیر عبدالرحمن خان بغرض جلوگیری از بهانه جوئی روسها ومغشوش ماندن خطوط سرحدی، دولتین قبلا به‌سپاه هرات امرکرده بودکه ازجنگ با روس ممنوع‌اند وهیچ حرکت تحریك کنندهٔ روس که کمتر از حمله به‌میمنه وهرات باشد نباید موجب استعمال اسلحه ازطرف افغانها گردد. اگر روس درپنجده تجاوز کند قطعه محافظ بدون دفاع درمرغاب عقب نشیند وگر روس پیشتر آید ازمرغاب هم به‌میمنه عقب کشیده شود. تنها درحمله روس به‌میمنه وهرات باید دست به‌شمشیر برده شود. (آنوقت اسلحه سپاه هرات درشهر هرات عبارت بود از تفنگهای مارتین و٤٦ توپ) .

وقتیکه سپاه‌روس‌دردهنهٔ ذوالفقار واویماق‌جر تجاوزکرد پل‌خاتون‌را قبلادر١٨٨٤ گرفته بود، البته افغانها ازدفاع ممنوع بودند. هنگامیکه امیر درراه سفر به‌هند بود (مارچ ١٨٨٥) فرمانده قشون روس جنرال کماروف رئیس هیئت حد بخشی روس در مذاکرات بنای بهانه جوئی گذاشت وبعد ها اخطار نامه‌ئی بعنوان افسر افغانی پنجده فرستاده وتخلیهٔ پنجده را درظرف ٢٤ ساعت خواستار شد. جنرال تیمور شاه که‌از جانب امیر جدا ممنوع ازدفاع بود دست بسته وخاموش ومنتظر حوادث آینده ماند خصوصاً که هیئت انگلیس میگفت روسها قادر به‌حمله نیستند . فردا صبح باران میبارید وباد میوزید وسه‌هزار عسکر روسی بقیادت جنرال کوماروف بجانب پنجده پیش می‌آمد وهمینکه نزدیك رسیدند وآتش گشادند ، پنجصد نفر عسکر افغانی با افسران خود علی الرغم امر شاه بدفاع برخاستند ویك جنگ غیر مساوی بعمل آمد. افغانها درنهایت رشادت بمقابل قوای برتر دشمن تانفس آخرین شمشیر زدند. پس از ختم جنگ ٨٣ نفر زخمدار و ٣٠٠ نفرکشته افغانی بشمول کرنیل شاه مرد خان‌ومیر آقای اچیدن وعلی اکبر سربرش درمیدان افتاده بودند، در حالیکه قشون روس یکهزار نفر کشته داده وبرای بار اول رشادت جنگی مردم افغانستان را دربرابر قوای متجاوز احساس نمودند. دراین جنگ فقط یك تولی توپچی افغانی زنده مانده بود که به‌هرات رسیدند .

اما هیئت سرحدی دولت انگلیس که نزدیك پنجده وجنوب رود مرغاب اردو زده بود، همینکه مارش قشون روس‌را درپنجده بدید بعجله به‌استقامت هرات فرارنمودند وآنهم در زیر حمایت یلنگ توش خان جمشیدی و ٥٠٠ سواره او . افغانها که فراراین هیئت «مجلل» را دیدند گفتند اقلا اسلحه خودرا بما بدهید که‌دفاع کنیم. اماانگلیسها نپذیرفتند وفقط خواستند خودرا نجات دهند، معهذا در حین فرار معجل ٤٢ نفر از شدت سرما بمردند در حالیکه بار وبنه وحتی موزه‌های خودرا در اردوگاه خویش ترك کرده بودند .

به اینصورت پنجده، اق‌تپه، چمن بید وچشمه سلیم را دولت روس اشغال کرد وموضع «شاه خلیل اولیا وتنور سنگی» راحد فاصل افغانستان و روسیه شناخته همانجا متوقف گردید. بعدها لمسدن در برتانیه احضار شد ودر عوض اوریجوی مقرر گردید .

بعد از فرار هیئت انگلیس قاضی سعد الدین خان گفت : چرا انگلیسها که مارا به‌جنگ تشویق میکردند، پا پس کشیدند واسلحه خوب بما ندادند ؟ جنرال تیمورشاه میگفت که : جنگ پنجده خوب شد تا مادوست ودشمن رافرق کردیم. کسانیکه مارا به‌جنگ انداختند وباز تنها گذاشتند دوستان حقیقی ما نیستند. در انگلستان نیز این روش دولت گلیدستون به‌بی شرافتی وبی عزتی برتانیه حساب شد ولی گلیدستون خودش را معذور بقلم میداد زیرا مناسباتش در اروپا بافرانسه خوب نبود وهم آلمان روش روسیه را تائید مینمود. پس دولت انگلیس درانتظار معجزه‌ئی نشست که در نفس روسیه اغتشاش بوجود آید. در حالیکه دولت انگلیس طبق قرار ۱۸۸۰ (مصدقه بین امیر عبدالرحمن خان وگریفن) تعهد کرده بود که درصورت تجاوز یك‌دولت خارجی به افغانستان کمك نماید ولی اکنون درمورد چنین‌قضیه ئی به‌«ارجاع قضیه به‌حکمیت» قانع بود وبس .

هنگام حمله واشغال روس در پنجده که صدای آن در افغانستان وجوار آن‌پیچید یك هیجانی در کشور پیدا شد وهم مردمان شرق کشور برای دفاع از افغانستان آمادگی خود را نشان دادند. مردم سوات وبونیر نمایندگان خودرا بریاست محمدقاسم واحمد خان بکابل فرستادند ونوشتند که «برای دفاع از کشور در زیر امر پادشاه اسلام، حاضر وآماده‌اند . امیر عبدالرحمن خان جواب مفصلی فرستاد و گفت که تنازع سرحدی با دولت روس پیداشد لهذا شهرهرات مستحکم گردید و۲۰ لك‌روپیه وهزار بارجبه خانه وچهارصد توپچی و۲۸ توپ بزرگ فرستاده شد و۳۰ هزارعسکر برای اعزام آماده است، اما روس ازپنجده پیشتر نیامد وحدود معین میشود نتیجه آینده‌را اعلام‌خواهم‌کرد، وظیفه‌شمااطاعت‌پادشاه‌اسلام‌ودوست ودشمن‌اورادوست‌ودشمن خود دانستن است شما مردم خودرا همیشه مطلع واگاه وبیدار داشته خطوط خودرا برای من فرستاده باشید .

همچنین یك دسته مکاتیبی از مسلمانان سند وپنجاب وافغانهای پشاور ودیره جات وباجور، چترال وبلوچستان ، وهم ازیکعده مسلمانان خوقند وسمرقند وبخارا واورگنج بکابل رسید که حمایت خود را از جهاد افغانستان بادولت روس اعلام‌داشته بودند. امیر عبدالرحمن خان جواب داد که مسلمانان برادر همدیگر وبدفاع وجهاد موظف اند اما قضیه سرحدی افغانستان وروس اکنون به‌مصالحت انجامیده است پس شما باید کماکان باتول مطبوع خود رفتار نمائید . به‌این‌ترتیب امیر ازقوای مردم برای استرداد پنجده استفاده نکرد. در چنین وقتی بودکه حکومت ایران درصدد حمله واشغال هشتادان افغانی برآمد وبه‌تجاوز پرداخت ولی افغانها دفاع نمودند وبالاخره قضیه به حکمیت دولت انگلیس محول گردید وبنفع ایران تمام گردید .

امیر عبدالرحمن خان که خودش از افغانستان دور بود وضعف انگلیس ها را در مقابل روسیه احساس کرد درطی مذاکرات خود توسط وایسرا بهیئت سرحدی انگلیس اعلام کرد که برای جلوگیری ازجنگ باروسیه حاضر است‌که دربدل ذوالفقار

پنجده را بروسیه واگذارد . همینکه کابینه لیبرال گلیدستون سقوط کرد وکابینه محافظه کار سالسبری اقتدار را درلندن گرفت در ۱۰ سپتمبر ۱۸۸۵ پروتوکولی بین انگلیس وروس امضاء گردید وطبق آن کلنل رجوی انگلیسی وکلنل «کولبرک» روسی در موضع ذوالفقار بتاریخ ۱۰ نوامبر ۱۸۸۵ ملاقات کرده به‌تعین خط سرحدی‌پرداختند وبا حدوث اختلافات راجع به‌خواجه صالح، خط گذاری بیش رفته وخط بین هریرود و «دوشی» تعین گردید . اما درطی آن مامورین افغانی مداخله و تهدید میکردند. درعوض گولبرگ بامامورین افغانی وضع شایسته داشت او به قاضی سعدالدین خان گفت که روسیه قصد گرفتن کدام پارچه زمینی از افغانستان ندارد وحقوق مردم را احترام میگذارد وگر کششی دارد باانگلیس خواهدبود . کمسیون انگلیسی از ترس وقوع یك قیام در افغانستان ورجعت نتوانستن به هندوستان هراسان گردیده وبه حکومت خود پیشنهاد کرد تا به‌روسیه تماس گرفته کمسیون سرحدی را بخواهند . درنتیجه طرفین قبول کردند که خط سرحدی بین دوشی وامورا بین‌خود حل وفصل نماید. رجوی در اپریل ۱۸۸۷ در پتروگراد رفت وبه مذاکره آغاز کرد اما راجع به‌تعیین این خط اختلاف پیدا شد که آیا خط بین دوشی وآمو از خمیاب واسلام ویا ازخواجه صالح بگذرد. امیر عبدالرحمن خان خمیاب را برای افغانستان میخواست ورجوی تصدیق میکرد. راجع به‌خواجه صالح هم اختلاف پیدا شد زیرا در موافقه ۷۲-۱۸۷۳ خواجه صالح توضیح نگردیده بود وروسها خواجه صالح راتنها قبری میدانستند در حالیکه خواجه صالح یك منطقه بنام اسلام بود . اخیرا روسها گفتند که خواجه صالح عبارت از منطقه ایست بنام «رباط طاهر محمد» (چندمیل پائین تر از دریای آمو) رئیس هیئت روس در مقابل گذاشتن خمیاب واگذاری هائی در کوشان وکشك ودریای مرغاب طلب میکرد وهم مروچاق وچهل دختران را خارج حدود افغانی میشناخت .

دولت انگلیس رجوی را برای مشوره درلندن خواست. او ازآنجا درپتروگراد برگشت وپیشنهاد کرد که در کوشان وکشك ومرغاب واگذاری هائی بروسیه میکند (این وقت برضد امیر عبدالرحمن خان در افغانستان بطرفداری سردار محمد ایوب خان قیام نظامی درهرات ومیمنه بعمل آمده وامیر گرفتار بود) ولی چهل دختران را بروسیه گذاشته نمیتواند. روسها این پیشنهاد را رد کردند وهم پیشنهاد دیگر رجوی را راجع به‌واگذاری درآمو نپذیرفتند. ریجوی ارجاع مسئله را بحکمیت یك‌دولت دوست پیش کشید ولی‌روسها این‌رانیز رد نمودند.ریجوی باقبولاندن حقوق‌کلونیهای افغانی در قره‌تپه وچهل دختران بالای روسها، قضیهٔ تعین خط مرغاب را فیصله کرد . به‌این صورت سپاه دولت روس درچهل دختران ۴۵ میلی شهر هرات مستقر گردید .

در موضوع آمو روسها خمیاب وچه‌های آب وچراگاه‌ها را به‌افغانستان گذاشتند وچاه امام نظر راخود گرفتند. به‌این ترتیب فیصله نامهٔ خط سرحد در ۲۲ جولائی‌سال ۱۸۸۷ بوجود آمد. دولت روس از ادعای خود در دهنه ذوالفقار ومروچاق دست‌کشید وخط سرحدی از اندخوی تاخواجه صالح وبوساغه وخمیاب تثبیت شد. بعدها بقیه خطوط سرحدی نیز معین گردید. افغانستان که هنوز پامیر یابام دنیارا باعلاقه های شغنان وروشان در ساحل راست آمو دردست داشت، درسال ۱۸۹۲ باز موردهجوم قشون روس بقوماندانی ایوانوف در پامیر قرار گرفت وگزمه افغانی باقوای اومتصادم

گردید. زیرا دولت روس میخواست بیرق خودرا دربام دنیا برافرازد وباز در ۱۸۹۵ قشون روس از راه غند وشاخدره به‌شغنان پیش آمده ودر مواضع غند وخرگوشی و مرغابی وقلعه راش متمرکز شدند. عساکر افغانی از آنروی دریای پنج (آمو) برگشته ودر قلعه شغنان فروکش کردند. اینست که جارج کرزن ازهند براه کنجاب بواخان بدخشان رفت ومطابق قرار داد ونقشه قدیم مشغول معاینه حدود شغنان ودرواز و پامیر گردید. درلندن هم مذاکره باسفیر روس آغاز شد وامیر عبدالرحمن خان بدفاع ازمعدن لعل «غاران» برخاست. لارد کرزن بعد از معاینات حدود براه چترال به‌هند برگشت.

بین روس وانگلیس در ۱۸۹۵ موافقت بعمل آمد که طبق آن‌دولت روس فقط مالك پامیر کلان گردید، پامیر خورد وواخان در دست افغانستان باقی ماند. این‌همان منطقه ایست که همسایه‌گی افغانستان را باکشور چین حفظ وقلمرو دو دولت‌استعماری انگلیس وروس زاری را ازهم جدا میکرد.

برای تعین حدود شمال مشرق‌افغانستان وشمالی کول «ویکتوریا» هیئت‌انگلیسی بریاست میجر جنرال جرارد ازراه گلگت وکشمیر وپامیر داخل افغانستان شده و هیئت حدبخشی روسی با او یکجا گردیده بود. روسای هیئت افغانی غلام محی‌الدین خان حاکم کشم ومفتی عاشور محمدخان به‌هیئت های روسی وانگلیسی پیوسته‌بودند. اینها همه‌کار تعیین حدود را در سه‌ماه انجام داده وبرنقشه حدبندی امضاء نموده بودند. نصب علایم سرحدی نیز آغاز گردید. درسال ۱۸۹٦ روسها درواز ـ بدخشان را که اغتصاب نموده بودند به‌افغانستان مسترد داشتند ونامه‌ئی به داراب شاه خان حاکم افغانی شغنان نوشتند که: مواضع سه‌گانه تنگی، کوفا، واهان که‌از مضافات درواز، روشان وشغنان هستند وروسها تصرف کرده بودند، در تاریخ ۱۸ میزان واپس بمامورین افغانی میسپارند. به‌این صورت دولت افغانستان از متصرفات خود در شمال آمو چشم پوشید ودولت روس از ادعای خود نسبت به خاکهای جنوب آمو دست برداشتند.

در هر حال سرحدات افغانستان وروس تعیین وتحدید گردید درحالیکه‌افغانستان درواز را درساحل چپ آمو حفظ کرد ولی قسمتی از شغنان وروشان را در ساحل راست آمو از دست داد وبه‌بخارا گذاشت وافغانستان از تصادمات سرحدی بادولت روس خلاص شد.

مناسبات با ایران:

افغانستان در برابر ایران وضع بیطرفی اما دوستانه خودرا حفظ میکرد ودر مشهد نماینده تجارتی بنام تجار باشی وهم یکنوع نماینده دیگر بنام «واقعه نگار» داشت. گرچه بعدها حکومت ایران سعی کرد که واقعه نگاران افغانی را از مشهد اخراج نماید ولی امیر عبدالرحمن خان پا فشاری نمود وکتبا حکومت‌ایران را متقاعد ساخت که اقامت واقعه نگاران افغانی درمشهد بضرر ایران نی‌بلکه بنفع اتحاد بین دوکشور اسلام است. معهذا دولت قاجاری ایران را بشخصها مصدر هیچ‌خیروپاشری نسبت به‌افغانستان نمیشمرد زیرا میدید که ایران بواسطه بانك استقراضی وقزاقخانه روسی در تهران وهم تسلیم گمرکات ایران به‌بلجیمی های دست نشانده روس وقروض

خارجی وروس پرستی شاه وعلی‌اصغر صدراعظم ایران، این کشور تحت نفوذ مستقیم دولت روس قرار گرفته است. وهمچنین دولت انگلیس توسط بانك شاهی درتهران وداشتن امتیاز کشتی رانی در دریای کارون وانحصار تنباکو وغیره تاقعر امور داخلی ایران نفوذ کرده است. ولی باوجود این اوضاع حکومت ایران همینکه دولت‌افغانستان را در کشمکش حدبخشی بادولت روس دید درسال ۱۸۸۵ به‌جلگه «هشتادان» تجاوز نمود. هشتادان که خاك تاریخی افغانستان بود از عهد احمدشاه ابدالی (۱۷۴۹) جزء لاینفك علاقه کهسان – هرات قرار داشت. افغانستان بسهولت تجاوز حکومت ایران را به‌عقب زد ولی مشاجره درسر هشتادان دوام نمود.

حکومت ایران بحکم معاهده ۱۸۵۷ پاریس، حکمیت حکومت انگلیس را دراین موضوع خواهان شد. رئیس هیئت حکم انگلیس جنرال قنسل آندولت درمشهد«مکلین» بود. ریاست هیئت افغانستان راجنرال غوث الدین‌خان وریاست هیئت ایرانی رامرزا محب‌علی داشت. مذاکره پنجماه طول کشید وبالاخره انگلیس ها که از ضعف دولت ایران مطمئن بودند واز قدرت افغانستان میترسیدند، در حل وفصل قضیه هشتادان طرف ایران را التزام کردند وجنرال قنسل انگلیس فیصله نمود که راجع به‌موضع «فرزنه وکرمه» (متصرفه ایران) هیچ مذاکراتی بعمل نیاید، ولی موضوع «سنگ دختر وشوراب» (متصرفه افغانستان) مطرح مذاکره قرار گیرد. نماینده افغانی موافقت نکرد ولی امیر عبدالرحمن خان سیاست نرمش اختیار کرد وجنرال غوث الدین خان را سر جایش نشاند. هیئت انگلیس هم قضیه را به‌نفع ایران (مثل قضیه سیستان) فیصله شده اعلان کرد لهذا منطقه «ایوبی» وکاریز های آبادان وعمده به‌ایران داده شد وبرای افغانستان یازده کاریز مخروب باقیماند.

درسال ۱۸۸۸ هنگامیکه امیر عبدالرحمن خان سخت مصروف قضیه قیام‌سردار محمد اسحق خان درولایت بلخ بود، قرار داد راجع به‌هشتادان بسته شد ودره«نمکسار» بین خواف وغوریان علامت سرحدی بروی «تیغه سر» نصب گردید. این سیاست انگلیس کامیاب بود زیرا توانسته بودکه باحکمیت های غیر عادلانه بین دول‌افغانستان وایران چنان بدبینی ایجاب کند که بسهولت ازمیان نرود ودر مقابل استعمار یك اتحادیه قوی‌تربوجود نیاید. ازاین سبب بودکه حتی رفت وآمد مردمان افغانستان و ایران در کشور های همدیگر که‌قبلا آزادانه وبدون قید وشرط بعمل می‌آمد، درع۱۸۹۵ معید بداشتن تذکره عبور گردیدند وبتدریج پرده حایلی بین روابط برادرانه‌ودوستانه دو کشور همسایه کشیده شد. این وضع سرد تا اوایل قرن بیستم (جنگ سوم افغان وانگلیس) دوام کرد.

مناسبات با دولت انگلیس:

مردم‌افغانستان بعدازدوجنگ باانگلیس آندولت‌را دشمن‌فریبنده‌خودتلقی‌میکردندلهذاامیر عبد الرحمن خان نیز از نفوذ سیاسی وامتیاز اقتصادی اندولت در داخل افغانستا ن اندیشه داشت. ولی امیردر ساحه سیاست خارجی بوفاداری دولت روس اطمینـان نداشت وبدولت انگلیس متمایل بود. مگر این تمایل یك جانبه بیشتر ازاندازه لزو م بود. امیر عبدالرحمن خان ازنظر اقتصاد وسیاست دولت انگلیس را محتا ج‌الیها ی افغانستان حساب میکرد وهمین حساب غلط بود که منجر بموافقه ۱۸۸۰ وبعدها قرار داد ۱۸۹۳ دیور ند گردید. درحالیکه انگلیس درساحه سیاست بین المللی تقریباً

تنها ماند ، واز قوای بزرگ روس درخشکه بیم داشت وافغانستان درتعیین سیاست وسرنوشت کشور های آسیای وسطی عامل مهمی بشمار میرفت . مگرامیر عبدالرحمن خان از آغاز ورود خود درافغانستان در مقابل سیاست مزورانه انگلیس ،علی الرغم فتوحات ملی افغانستان وشکست انگلیس ، لغزیده بود واین لغزش تا آخردوام نمود. معهذا نه دولت انگلیس بردوستی امیر عبدالرحمن خان اعتمادداشت ونه امیرعبدالرحمن خان بدوستی انگلیس ، لهذا مبارزه سیاسی بین هردو طرف دوام داشت، مگرزمانی متوقف میگردید که خطرپیشروی روس روبجانب هند احساس وانگلیس خود ش را محتاج همراهی افغانستان میدید .

انگلیسها هنگام فراغ ازتشویش روسها برای تضعیف مردم ودولت افغانستان از استعمال هیچ وسیله ئی مضایقه نمیکردند تامقاومت دربرابر انگلیس معدوم گردد. به همین سبب بودکه دولت انگلیس ازیکطرف پشاور وکاکرستان وتیرا را آشیانه فساد برای تولیداغتشاش در افغانستان ساخته وکماشته گان اجیر خود را (سردار نورمحمد خان پسر سردار ولی‌محمد لاتی، سردار پیرمحمدخان برادر زاده لاتی،سردار بازمحمدخان نواسه محمدشریف خان، سردار محمدحسن خان نواسه وزیر فتح خان، سعدوی کروخیل وغیره) باپول واسلحه واشتهارات وقتا فوقتادرداخل حدودافغانستان فرستاده به‌تحریک وتولید شورشها میپرداختند تادولت مرکزی رامشغول وضعیف نگهدارند . ازدیگر طرف فیودالهای گریزنده ازمرکز را درداخل افغانستان تحریک به‌اغتشاش مینمودند. انگلیسها بالاخره‌سردار محمدایوب‌خان راازحکومت ایران‌محبوس گرفته ودر لاهور مقیم ساختند وامیر عبدالرحمن راتحت تهدید همیشه گی قرار دادند. دولت انگلیس به‌سردار محمدایوب خان وسردار محمد هاشم خان ومتعلقین‌آنها ماهانه ۳۳ هزار کلدار مصرف میپرداخت . این تنها نبود از هند انگلیسی کتب ورسالات ونقشه‌های خرافاتی مثل سیل درافغانستان میریخت ونسل جوان کشور را دربین اوهام واساطیر وفالگیری وسحر وجاد وغوطه‌ور میساخت ،چنانیکه کالرا همیشه از هند وارد میگردید ومردم را درو میکرد. بطور مثال در ۱۸۹۲ تنها درقندهار در داخل یك کندك ششصد نفری عساکر متعلقه سردار عبدالله خان والی قندهار، تعداد تلفات کالرا ئی ۳۲۹«نفر» یعنی بیشتر از نصف کندك بود. همچنین جاسوسی انگلیس‌آتش اختلافات ونفاق رابین مردم افغانستان دامن میزد وجنگها ی محلی را مشتعل میساخت .

واما امیر عبدالرحمن خان چون نفرت شدید مردم را دربرابر انگلیس میدید، در داخله وسرحدات آزاد افغانستان شرقی روح جهاد ودشمنی باانگلیس را میدمید وکتب ورسالاتی دراین موضوع منتشر میساخت وخودش رابحیث «سایه‌خدا وحامی شریعت مجاهد دینی» و«ضیاء الملة والدین» معرفی‌میکرد. اوعلنا در دربارهای خود ازبیوفائی‌و غداری دولت انگلیس ودشمنی اوبا اسلام سخن میگفت ومردم را تشجیع مینمود .امیر بسا ازمجرمین محکوم‌به‌اعدام رادرکابل به‌این‌نام میکشت‌که گویا او در وقت شام از سرك مقابل سفارت خانه انگلیس عبور کرده است ویااز دروازه منزل او خط انگلیسی بدست آمده‌است . همچنین امیر در معامله باانگلیس آنانرا می فهماند که ازروش دو رویه انگلیس کاملا مسبوق است.

امیر در۱۸۸۵ دراولین صحبت‌که باویسرانمودگفت که‌دولت انگلیس دشمنان‌مرا درپشاور حمایت میکند وآنها مردم رابرضد من می‌شورانند . هکذا در ۱۸۸۷ به حکومت انگلیس توسط امیر احمدخان سفیر افغانستان درهند نوته دادکه شورشیان پناهنده در کاکرستان به افغانستان سپرده شوند وا لاعسکر افغانستان درماورا ی خط سرحد خود آنانرا تعقیب خواهد نمود. امیر عبدالرحمن خان برهبران‌مردم‌سرحدات آزاد افغانستان کمك پولی وبمردم کمك اسلحه مینمود تابضد حکومت انگلیس بکار

میرفت . یکی ازبزرگ ترین دشمنان انگلیس درسرحد مجاهد مشهور ملانجم الدین اخندزاده بود که از طرف امیر تقویه وکمک‌میشد .

ملانجم الدین معروف به «اخوند صاحب هده» یکنفر عالم باعمل ومثل مرشد خودملا عبدالغفور معروف به «اخوند صاحب سوات»مرد مجاهد وفداکار ودشمن استعمار فرنگ بود. مرشد او خانقاه ولنگری عظیم داشت که مرکز مجاهدین ملی بود و جنگهای بسیاری باحکومت انگلیس نمودتا خسته شدو ازکار افتاد. امام‌لانجم الدین صاحب در داخل سرحد گرفتار رقیب سرسختی «ال «پیر مانکی» بودکه در سر روش مذهبی «اهل سبابه» ملا نجم الدین را تکفیر میکرد . امیر عبدالرحمن خان کوشید این نزاع راکه‌به اصول دین ربطی نداشت مرتفع سازد ولی موفق نشد. همچنین ازطرف امیر رسا لات تبلیغی ضد انگلیسی درکابل بقلم «ملامحمد خان افغان نویس حضور » درپشتو تحریر ودر مطبعه دولت چاپ ودرطول سرحدات آزاد منتشر می گردید .

باوجود این‌مبارزات سیاسی (بین امیر وانگلیس) ،درمناسبات رسمی، طرفین احتیاط را مراعات میکردند. انگلیسها در وقت احتیاج بمطالب امیر عبدالرحمن خان اعتنا میکردند وهنگام استغنا باسردی طفره میزدند . درسال ۱۸۸۵ که فضای سیاسی بین افغانستان ودولت روس در امور سرحدی تاریك وخطر مجادله نظا می محتمل گردید ، حکومت انگلیس از امیر عبدالرحمن خان در نهایت اشتیاق واحترام دعوت مسافرت به هند نمود. وقتیکه امیر در اخر مار چ ۱۸۸۵ وارد راولپندی‌شد، لارد دو فرین وایسرای هند از کلکته برای ملاقات اورسیده بود، دوك ودشس انگلند، سه‌نفرسپهداران‌بزرگ، شهزاده‌گان هندواعضای شورای‌حکومت‌هندهمه‌موجود بودند. پادشاه افغانستان با (۲۱) آتش توپ استقبال گردید. مذاکره در پنج مجلس درطی ده‌روز به‌پایان رسید. درمجلس ضیافتی که‌به افتخار امیر داده شد وایسرای هند دردست راست امیرویك شهزاده انگلیسی دردست چپ اونشستند. درمجلس آخرین ۱۴۰۰ نفر راجه‌ونواب وافسران ومامورین حکومت انگلیس‌اشتراك کرده‌بودند این‌وقتی بود که‌سپاه روس درپنجده افغانستان حمله کرده وهیئت حد بخشی انگلیسی رو به‌هرات فرار کرده بودند و حکومت هند به توهم هجوم روس ازراه افغانستان به‌هندوستان ، درتشویش واضطراب افتاده وبه پادشاه افغانستان توسل میور زیدند .

وایسرا در مجلس نخستین به امیر عبدالرحمن‌خان گفت:اگردولت روس به حمله پردازد شما بدولت انگلیس اعتماد کنید که‌باروسیه در هرطرف جنگ آغاز خواهد شد. امیر جواب دادکه من‌اعتماد خواهم کرداما‌اعتماد مردم افغانستان بمرور زمان حاصل خواهدشد. وایسرا راجع به‌تحکیم هرات دربرابر روس امداد نظامی انگلیس رابه‌پیشی کشید. امیر ردکرد وجواب دادکه بدون مشوره مردم افغانستا ن قبول کر دن سپاه انگلیس درکشور ناممکن‌است، اماکمك اسلحه ومهمات‌نظا می انگلیس پذیرفته میشود.وایسرا گفت اگر تفنگ‌رایفل داشته باشید‌حمله‌رادفع کرده‌میتوانید؟ امیر گفت‌دفع گفته نمیتوانم اماکوشش‌میکنم. وایسرا پرسید اگر توپ‌های بزرگ‌دورزن‌داده شود به‌هرات رسانده میتوانید ؟ امیر جواب داد که‌ممکن‌است. وایسرا از«تل‌بنگی» سوال کردکه به‌شهر هرات حاکم است. امیر گفت تل‌بنگی دوراست و«مصلا» نزدیکتر ومن امر کرده ام که زیر آنها نقب گذاری کنند تا درصورت حمله روس منهدم گردد . وایسرا از خطر احتمالی به هیئت انگلیسی درافغانستا اظهار تشویش نمود اما امیر اورا ازمصونیت هیئت اطمینان داد.

در مجلس دوم وایسراطبق هدایت لندن به‌امیر گفت‌که روس درافغانستان حمله کرده است وشما هنوز آماده‌گي دفاعي ندارید وسپاه انگلیسي راهم قبول نمیکنید پس‌وقتیکه افغانستان ازدست رفت آنوقت استمداد از انگلیس بیسود است بـ چاره اینکار را ازخود شما میپرسم که‌چیست ؟ امیر جواب داد که چون چنین است من یك پارچه خاکي راکه روسیه درسران نزاع دارد بدولت روس میگذارم تاوقتیکه من درداخل کشور آماده‌گي بگیرم وشما هم ازکشمکش درمصر خـلاص شوید و اینکار هشت سال وقت لازم دارد تامن آماده شوم وسرحدات رامحکم کنم و لی البته تاآنوقت مو قـع جنگ باروس ازدست خواهدرفت زیرا حالاتمام مسلما نا ن آسیای مرکزی منتظر فرمان منند تاجهاد وجنگ راعلیه روس آغاز نمایم (این‌سخن را امیر ازان جهت میگفت که درسال ۱۸۸۱ خان اورگنج نامه ونماینده‌ئي درهرا ت فرستاده از اطاعت بدولت روس بیزاری ونفرت نشان داده بدولت افغانستان‌اظهار اطاعت وطلب حمایت کرده بود وامیر بافرستادن نامه وهدایای شال‌وکمخاب و ابره، خان وبزرگان خوارزم چون عبدالرحیم خان وغیره را درحالت انتظار نگهداشته بود همچنین در ۱۸۸۲ رئیس ولایت مرو مخدوم قلي خان نامه‌ئي بکابل فرستاده مرو را جزء افغانستان خوانده وخواهش الحاق آنرا نموده بود .امیر اورا نیز منتظر فرصت مساعد درآینده ساخته وگفته بود تاآنوقت بادولت روس گجدار ومریز نمایند. حتی خدایارخان رئیس خو قند که در اورنبر گ نزد روسها بود نیز فرار کرد وخودرا در حمایت دولت افغانستان کشیده ودر هرات بمرده بود.) در حالیکه در هشت سا ل دیگر روسیه آنهارا محکوم قطعي خواهد ساخت ، ولي درعوض تا انرو زافغانستان قوي وقادر بدفاع خواهد بود. من این حمله روس رادرپنجده قبلا میدانستم لیکن انگلیس بنظرمن اعتنا نکرد وچهار سال وقت بهدررفت وهنوز هم حکومت انگلیس دشمنان مرا درپشاور حمایت میکند وانها مردم رابرضد من میشورانند لهـذاسپاه من مصروف جلوگیزی از انهاست ، نه مصروف دفاع‌از روس .وایسرا در مقابل منطق امیر عبدالرحمن خان گفت که‌بهر چه شماقرار دهید عمل‌میکنم .

درمجلس سوم امیر گفت وقتیکه افغانستا ن میخواهد اسلحه بخرد نباید انگلیس از ورود آن ممانعت نماید وهم محصلین افغاني رادررشته صنایع در لند ن بپذیرد وچندنفر متخصص معدن وانجنیر استحکام بدهد . وایسرا پذیرفت ودادن پنجهزار تفنگ بغل پر راوعده داد وطبق‌همین وعده امیر پنجاه وپنجهزار تفنگ پناه‌بر وبغل پرودهن پروده توپخانه فیلي وگاوي ومقداري زیادي جباخانه از انگلیس بقسم خریداري وهم امداد نظامي گرفت . (امیر ۲۲ فیل هم‌به قیمت هر فیل دوهـزار کلدار از هند خرید) .مجلس چهارم به‌ضیافت گـذشت ومجلس پنجم تودیعي بود که امیر عبدالرحمن خان دربرابر یکهزار وچهار صدنفر حاضرین مجلس گفـت : دولت انگلیس وعده داده است که اگردشمن خارجي در افغانستان حمله نماید به افغانستان کمك خواهد داد. من‌هم وعده میدهم که‌اگر هند انگلیسي مورد خطر واقع گردد افغانستان میتواند وقدرت دارد که‌بدولت انگلیس کمك متقابل نماید.

وقتیکه امیر عبد الرحمن خان به‌افغانستان برگشت دولت انگلیس به‌عجلـه لقب «رئیس دلاور اعظم احترامي طبقه اعاي ستاره هند» با نامه‌ئي از ملکه ویکتوریا به‌امیر تقدیم کرد . تاآنوقت جنرال لمسدن ازترس هجوم روس مصلای قشنگ و نفیس وتاریخي هرات را منهدم ساخته بود. اما مردم هرات از این حرکت وحشیانه براشفتند و اجتماع کردند ولب به‌نفرین وتلعین ومخالفت گشودند ، تاوالي هرات ازعلمای مذهبي وروحا نیون دولت پرست هرات چون میاں محمد عمر ، قاضـي شهر ، میر گازرگاه ، حاجي حوض کرباسي وغیره فتوای شرعي لزوم انهدام مصلا راگرفتند وبمردم پیش کشید ، هیجان ایشان راخاموش‌کردند.

میرزا فیض محمد مورخ رسمی دولت درجلد سو م سراج التواریخ درصفحه ۴۶۸ شرح اهدای لقب سابق الـذکر را ازطرف ملکه ویکتوریا به امیرعبدالرحمن خان چنین نوشت :

«...در روز ۲۲ رمضان ازجانب مواحدت جوانب ملکه معظمه علیاحضر ت ویکتوریا قیصره سواد اعظم‌هند ، خطاب رفعت انتساب رئیس دلاور اعظم احترامی طبقه اعلای ستاره هند بانامه یی که‌بدستخط علیاحضرت معظمه واین خطاب دران مندرج بود با صندوقچه ملفوف به‌مخمل ابریشمین بنفش ازراه دوستی دولتیـن واتحاد جانبین بمطالعه ساطعه اعلیحضرت والاپیوست که‌ترجمهٔ نامه انگلیسی او بفارسی اینست : علیا حضرت معظمه قیصرهٔ هند ویکتوریا بفضل الهی ملکه ممالك متحده برطن کلان وایرلند حامی دین وقیصره هند وشاهنشاه طبقه اعلای ستاره هند به‌عالی جناب عبدالرحمن خان امیر افغانستان وحدود متعلقه آن سلام میرساند که چون مابدولت مناسب دانستیم که‌شمارارئیس دلاور اعظم احترامی طبقه اعلا ی ستاره هند نامزد ومقرر سازیم لهذا بذریعهٔ خط هذا شما را خطاب رئیس دلاوراعظم احترامی طبقهٔ اعلای ستاره هند میدهیم وشمارا ماذون و مجاز میکنیم که شما رتبه مـذکور را نگهدارید وبه حقوق کلی وجز ئی که‌لازم وملزوم رتبه مـذکور میباشد مستفید ومتمتع شوید. بدست خط مابدولت ومهر طبقه مذکور • امروز ۱۱ـاپریل ۱۸۸۵ عیسوی وسال ۴۸ جلوس میمنت‌مانوس فرمان هذ ابصدور پیوست ».

تقریبا چهل سال بعدنواسه امیر عبدالرحمن خان (شاه‌امان الله‌خان) این سطوررا در جلد سوم سراج التواریخ‌مطالعه نمود وچنان ازروش انگلیس وتحمل جدخود بـر افروخت که امر کرد تمام مجلدات این جلد ناتمام احراق ودر عوض آن تاریخ واقعی افغانستان نوشته شود. درحالیکه مندرجات این کتاب‌خود جزئی‌ازواقعیات تاریخ دولت افغانستان بودودرعین حال ذخیره وقوریه یك قسمت مهم تـاریخ‌قـرن ۱۹ افغانستان بشمار میرفت .امااین کتاب ناتمام (که‌حاوی وقایع ۱۴ ساله سلطنت‌امیر عبدالرحمن خان بودودر۱۳۳۳هجری مساوی ۱۹۱۴ عیسوی در مطبعه ماشین خا نه کابل طبع شده بود)بکلی ازبین نرفـت‌ونسخه‌هـای مطبوعه آن بدست اشخاصی رسید.

بعداز حادثه پنجده وعودت امیر عبدالرحمن خان از هند بکابل ، دولت روس ازپنجده پیشتر نیامد . امیر کلنل ستورات ویکنفر مهندس انگلیسی را اجازه دادکه شهـر هـرات را از نظـر نظـامی معـاینه نمـایند . انگلیسهـا برای تـرمیم و استحـکام شهر «چهـار صد هـزار روپیه » دادنـد و خواهش کردند که‌چند نفر افسر توپچی انگلیس نیز شهر هرات را معاینه‌نمایند وهم یك مهندس‌و یك طبیب انگلیسی ـ بعد ازعودت هیئت انگلیسـ درسرحد متوقف بمانند .امیر عبدالرحمن خان این درخواست آخری را موقتا پذیرفت و حفاظت آنانرا وعده داد، زیرا امیر نمیتوانست اقامت دایمی‌نژاد انگلیس رادر افغانستان علی ا لر غم‌نظرمردم کشور بپذیرد .به‌همین سبب بودکه که‌تاجنگ سوم‌افغا نوانگلیس (۱۹۱۹)سفرای انگلیس درکابل ونمایندگان اودرقندهار وهرات (بنام واقعه نگار) همه مسلمان بودند ولی فساد ومضرت مخفی ایشان بیشتر از انگلیس خـالص بود .درهـرات نخستین واقعه نگار حکومت انگلیس مرزا محمد تقی نام بودکه اختلافات مـذهبی سنی وشیعه رادامن میزد .بعداز اوقاضی محمداسلم، محمد حسن افشار،محمدابراهیم رسالـه دار (هندی)، بهلوالدین ، مرزا یعقوب علی وغیره یکی درجئ دیگری می‌آمدند. درقندهار نیز چنین بود وواقعه نگاران انگلیسی فتنه انگیز ی میکردند . چنانیکه در ۱۸۹۱ باز مرزا تقی‌واقعهٔ نگار انگلیس اختلافات مذهبی سنی وشیعه را بمیان کشید ودر تشکیل مصنوعی «اقلیت » کوشید ولی دولت اسنادی بدست آورد وعمال دسیسه

ساز راگرفتار کرد. همچنین امیر عبدالرحمن خان عبوز یکنفر نماینده انگلیس ر ااز راه بدخشان بکشور چین اجازه داد و «الایس» عبور کرد .

در ۱۸۸٦ هیئت های انگلیسی وروس از ذوالفقار به‌تعین نقاط فاصله حدود افغانستان وروس آغاز کردند. همچنین درپشاور اداره پوسته خانه افغانی بازگردید وولی محمدلاتی ازپشاور به هری پور رانده شد. فابریکه حربی که‌از اروپا خریداری شده بود توسط مستخدم دولت بنام مسیو شورن کریشگر فرانسوی در کابل وارد و تاسیس گردید. آنوقت افغانستان مستخدمین خارجی داشت که درشقو ق‌تخصصی خود کار میکردند ، مثلا پاین انگلیسی، دونفر معدن شناس چینی وچند نفر هند ی وغیره . غالب مستخدمین مـذکور ماهانه ٤٤٠ روپیه کلدار هندی معاش میگرفتند حکومت افغانستان در ۱۸۸۸ صدور حیوانات رابروسیه ممنو ع قرار داد . درهمین وقت بودکه امیر عبدالرحمن خان راجع به‌تاسیس استیشن ر یـل انگلیس در «چمن» مخالفت کرد.

درهرحال چون قضیه حدود افغانستان وروسیه از ۱۸۸۵تا ۱۸۸۷ حل شد ودولت روس در داخل سرحدات جدید خود متوقف گردید، دولت انگلیس نسبتامطمئن وشدت احتیاج اوبه همراهی دوستانه افغانستان کاسته شد، لهـذا بـاز بـرسر سیاست پیشروی در افغانستان آمد ودر عوض نرمش گـذشته خشونت ماضیه‌خود راتجدید کرد. خصو صا که راه آهنا واز کویته وپشین به‌کوتل خواجه عمرا ن پیوسته ومستقیما قندهار را زیر تهدید قرار داده بود. انگلیس همیشه میخواست به سرحدات شمال مغربی هند موقع نظامی خودرا مستحکم سازد زیرا میدانست که در یك جنگ دیگر باافغانستان بایستی نصف قوای محارب انگلیس سرحدات آز اد افغانی رامشغول نگهدارد تاخطوط مواصله ومخابره انگلیس در عقب جبهه منقطع نگردد. پس انگلیسها خودرا ناگزیر میدیدند که در سلسله جبال سلیمان بسلسله خط سرحد هندوستان استحکاما تی تاسیس نمایند واین خود ایشانرا در این منطقه بامردم افغان مواجه میساخت ، آن افغانانی که درطول سالها موجب تلفات سنگینی برای انگلیسها گردیده بودند .

یکسال بعداز فیصله خطو ط سرحدی افغان وروس جنرال رابرتس در ۱۸۸۸ مشغول سر کوبی شدید مردم سرحدات آزاد گردید وتشکیلات نظامی انگلیس درهند تجدید نظر شد . سی هزار سپاهی در تعداد اردو افزود وکویته‌واتك وراولپندی‌بشکل استحکامات دفاعی در آورده شد. آنگاه سوقیات انگلیس علیه یوسف زائی ها ، اورکزائی وغیره مردم سرحد رسما وبه‌شدت آغاز نمود وتا ۱۸۹٤ دوام کرد ودر انتهای سرحد شمالی علاقه های دیر ،چترال گلگت مسخر گردید .مامورین دو لـت افغانستان در موقـع بلند خیل ووانا تحت حملات قشون انگلیس قرار گرفت . سردار گل‌محمدخان که دروانا مقیم بود به‌امر امیر از آنجا به فرمل وباز کتواز عقب کشید و منتظر تصفیه امور سرحدی باانگلیسها ماند .

درحالیکه مردم کرم در ۱۸۸۸توسط سردار شریندل خان والی پکتیا به امیر عبدالرحمن خان پیشنهاد کرده بودند که‌ماتباع افغانستان بودیم وهستیم ، پس‌شما مارا ازقلمرو انگلیس جدا وبه‌افغانستان منضم نمائید . اما امیر جواب داده بود که‌امیر محمد یعقوب خان علاقه کرم را بدولت انگلیس گذاشته است ومن درین مورد نمیتوانم باانگلیس طرف شوم، شما خود جدائی خودرا از انگلیس بدست آورید . همچنین در

۱۸۹۰ نمایندگان افریدی ها (۱۴۶ نفر) بنزد امیر آمده وبغرض حمله درقشله ها ی سرحدی انگلیس رهنمونی خواستند ولی امیر امتناع ورزید . مردم بلو چ تااوا خر ارتباط خود رابا افغانستان نگهداشتند وحتی نوروز خان رئیس بلو چ های خاران تا ۱۸۹۳ همه ساله اشتران مهاری ودوشاب وخرما به علامت وابستگی به افغانستان در دربار کابل میفرستاد .اما امیر هنوز رسماً ازهمراهی باتقاضا ها ی این مردم خود داری میکرد. امیر این روش رادرمورد استدعای تمام مردم باجور، تیرا، وزیری ، مسعو د وغیره معمول داشته بود. تمام این حرکات طوری فراهم میشدکه بایستی مردما ن سرحدات آزاد ازامیر عبدالرحمن خان توسط خود اومایوس گردند وبالاخر ه تن به اطاعت دولت انگلیس دهند. درحالیکه خودانگلیس درنقاط عمده سرحد مثلا «تروه» (دره ئی که درچندالی اینطرف گومل واقع است) چهار غند عسکر سواره وپیاده، یك کندك عسکر ملیشیا وشش ارابه توپ تمرکز داده بودند ودر باجور وچترال آتش نفاق و خانه جنگی هارا افروخته داشتند.

گرچه امیر عبدالرحمن خان اینك یك باردیگر به عمق سیاست غدارانه دولت انگلیس آشنا شدولی سودی نکرد زیرا اودرسال ۱۸۸۰ برای استحصال تاج وتخت افغانستان برای خود دربرابر سیاست مزورانهٔ انگلیس لغزیده وتسلیم شده ودشمن رااز چنگال مردم افغانستان نجات بخشیده بود. همچنین امیر عجولانه شرایط تباه کننده گندمك رابنوعی دیگر پذیرفته واستقلال سیاست خارجی کشور را در میدان پلتیك نه در میدان جنگ باخته بود .پس لغزش نخستین لغزشهای دیگری درعقب خود داشت معهذا امیر عبدالرحمن خان خاموش نماند ودربرابر پیشروی دشمن درسرحدات آزاد کشور فعالیت ها ی سیاسی وتبلیغی وکمکهای مادی خودش را تزئید کرد. دولت انگلیس بغرض تخو یف وتهدید افغانستان اسلحه خریدهٔ شده اورا (ازاروپا) درهندوستان متوقف وحق ترانزیتی کشور را سلب کرد . لهذادرسال ۱۸۹۲ روابط افغانستان و انگلیس منقطع گردید .

دولت انگلیس در ۱۸۹۳ سپاه بزرگی به استقامت سرحد افغانستان سو ق نمود وبه امیر عبدالرحمن خان یادداشتی فرستاد که باید هیئت سیاسی جنرال رابرتس رابایك فرقه قشون معیتی اودرجلال آباد بپذیرد. امیر عبدالرحمن خان که چنین دید به اردوی افغانستان امر «تیارسی» صادر کردوصدهزار عسکر درداخل قشله ها به شوق جهاد بادشمن به جنبش افتاد. گمندهای اسپان سواری وباربر درتعداد هزارها حیوان برون شهر کابل در چمن مرنجان ومیدان های سیاه سنگ اخوربست ومنتظر امرحرکت ماند. حکومت انگلیس که مقاومت افغانها راجدی دید وجرئت سوقیات در دا خل افغانستان نداشت فقط به فرستادن هیئت سیاسی مارتیمر دیورند که بیشتر ازپانزده نفر نبودندکفایت کرد ودرعوض سرنیزه مبارزه سیاسی راپیش کشید .این هما ن طرز مبارزه مجربی بودکه همیشه دولت انگلیس رادربرابر زمامداران افغانستان مظفر ساخته بود.

معاهده دیورند (۱۸۹۳) :

انگلیسها قبل ازآنکه معاهده دیورند راپیش کشد، اوضاع رابنفع خود درطو ل سرحدات افغانستان مغشوش ساخته وباعث خون ریزی های بسیاری بین اهالی گردیده بودند, وسعی میکردند که در اصلاح این فتنه ها بیشتر خودشانرا مرجع مصلح وخیر خواه مردم نشان دهند، چنانیکه قسمتی ازمردم توری راواداشتند تاجوی جدیدی در زمین دیگران (زمین بتالا) حفرکردند ومردم بدفاع برخاستند وزدوخورد های بسیاری واقع شد. در جبهه شرق نیز انگلیسها اعلاناتی منتشر ساختند که به معاش خواران سرحدی افغانستان ، دولت انگلیس دو چندمعاش میپردازد بشر طیکه اطاعت نامه ئی

بنام دولت انگلیس بنویسند . وقتیکه امیر عبدالرحمن خان این اعلانات رابخواند فقط به‌سپهسالارخوددرننگرهارنوشت که‌اگرانگلیس به‌فسانه‌وفسون‌وزرپاشی‌دربین‌ملت‌اسلام نفاق نمی انداخت چگونه میتوانست ممالك اسلامی کشور هند را گرفته ، ازنهرسند که‌سرحد ذاتی افغانستان است پیش آمده پشاور ودیره جات وسند رابگیرد واراضی افغانستان رابادولت افغانستان تقسیم نماید .

همچنین انگلیسها درسرحد ننگرهار نیزمردم‌راتحریك به‌حفر جوی جدیدی در موضع مچنی نموده وه‌گل رابه آب‌دادند ،وآتش عدوان رابین مردم برافروختند .این فتنه انگیزی نیز دوام داربود وسعی میکرد بین افغانهای دوطـرف حـدود تو سط خائنین‌اجیر خود زدوخورد تولیدوامیر عبدالرحمن خان‌رابدفاع ازافغانان‌علاقه‌خودمجبور سازد ، تابه تدریج نفوذ اودرماورا ی سرحد کاسته گردد. چنانیکه دربین مردم شنوار واتملن زائی دوطرفه حدود ، جنگی مشتعل ساخته شد وامیر بناچار امرهجوم بـه متجاوزین آنطرف حدود صا در کرد. انگلیسها داره هائی بواسطه دادن پول‌وتفنگ وجباخانه درآنطرف سرحد تشکیل وبه‌حمله در اینطرف خط اتصالا پرداخته‌میرفتند ودرنتیجه کشت وخون واستخوان شکنی بین‌برادران هموطن ایجاد میکردند ، وانگاه فهرست هائی ازاموال تلف شدهٔ مردم آنطرف حدود ترتیب کرده بحیث « وکیـل خیرخواه مردم » از حکومت افغانستان طالب غرامات میشدند . انگلیسها بعـد از تحمیل خط دیورند هم عامدا به‌حفظ خط سرحد اعتنا نکرده راه هارا باز میگذاشتند تابسهولت بتوانند به‌تولید زدوخورد های‌برادران افغانی موفق شوند و وقایع ناگـوار مجددا تکرار گردد.

انگلیسها باچنین دسایسی چندخطی از چندنفر بیوطن اجیر حاصل کرده وبطو ر سند وقباله به دیورند دادند که‌آنرا درکابل بنام سنداطاعت خانهای مردم بونیر و سوات وباجور ووزیری وغیره گفته به‌امیر عبدالرحمن خان‌پیش‌کند. عین این دسایس واعلانات ورشوه دهی وجعل اسناد راحکومت انگلیس درطول سرحدات شرقی و جنوبی کشور عملی کرد. ولی‌توده های مردم در هرجاوعده های انگلیس رارد کردند وبعداز معاهده دیورند هم عملا نشان دادند که‌ایشان حب وطن وآزادی رابر جان‌ومال خود ترجیح میدهند .

دیورند با شش نفر افسر (کلنل الیس، دکترفن، لفتننت سمت، لفتننت‌مکمهان مستر دانلد ومستر کـلارك) و۴۶۳ حیوان باربر و۳۲۴ نفر عمله براه خیبر دا خل افغانستان شده ومتعاقبا درکابل رسید. او دربگرامی از طرف یك کرنیل و یك تولی سواره وپنج کالسکه استقبال ودر قصر چهلستون جاداده شد. شب‌ازطرف‌شهزاده حبیب الله‌خان در مهمانی مدعو گردید ویکروز بعد درباغ حشمت خان منزل ییلاقی امیر عبدالرحمن خان به‌نزد امیر پیش‌شد . مقرر شده‌بود که دیورند باشش نـفـر اعضای هیئت دردربار امیر روی کرسی نشینند وسایر اعضا ومترجمین هندی بپای ایستاده مانند . هیئت انگلیسی بعداز مختصر معرفی مرخص شدند ودرروز ها ی آینده مذاکرات شرو ع‌گردید.

مدت اقامت این هیئت درکابل متجاوز از ۴۰روزطول کشید ومذاکرات غیـر دوستانه به‌سردی وکندی پیش رفت درحالیکه سپاه انگلیسی مقابل سـر حـد افغانستان درحالت تیارسی بود. پیشنهاد انگلیس اینطور خـلاصه میشد : یابرعهد نامه مرتبه انگلیسی ونقشه مدونه انگلیس امضا گذاشته شود، ویا مناسبات دولتین منقطع وبه عبارت اصلی جنگ طرفین مشتعل خواهدشد ، شق سوم وجود نداشت. اینجا بودکه امیر عبدالرحمن خان درمعرض امتحان سختی واقع گردید ودر نتیجه نشان داد که اوطوریکه مردم افغانستان انتظار داشتند شخصیت آهنین واز خود گـذری نیست .امیر عبدالرحمن درطی مـذاکراتی که بادیور ند نمود ودر افغانستان منتشر نگردید ، بلغزید ویکبار دیگر درتاریخ مسئولیت بزرگی بردوش گرفت .

او طبق معمول بدون رای گیری از مردم افغانستان ویا نمایندگان آنها وحتی بدون مشوره باماموربن ودر بار خود براین معاهده امضاء گذاشت . اوچون مجلس مشوره خصوصی ویاجرگه عمومی تشکیل نکرده بودکه نمایندگی از ارای مردم کند، لهذا بعداز امضاء معاهده دربار بزرگی تشکیل نمود وحضار رادر برابر یك امر واقع شده قرار داد. دیورند بسیار تر بهتشکیل چنین یك دربار بزرگ وهم‌طبع‌ونشر فیصله نهائی مجلس مذاکرات خود در افغانستان اصرار داشت تابر تصدیق این معاهده زهر دار وشوم صبغه قانونی دهد .

امیر عبدالرحمن خان دراین دربار که‌هیئت انگلیس نیز حاضر بود نطق مفصلی ایراد کرد ودر ضمن گفت : ــ

«سایر ملل امور خود رامنظم کردند الا افغانستان ،چهارده سال است که من مصروف اصلاحاتم، هرملتی درمقابل دشمنان خود دوستانی دارد مگر افغانستان ، امروز مانیز دوست لایق وشریك درسود وزیان خود یافتیم (!) ولازم دیدم که حدود بین طرفین معین واختلافات جزئی رفع گردد، من بادولت انگلیس سخن گفتم وحدود شمالی مملکت شمارا بواسطه اوبادولت روس تعیین‌نمودم ، همچنین حد بندی مغرب مملکت شمارا بادولت ایران نمودم واندك اشتراك سرحدی که با دولت ختای (چین) داشتیم بنامه وپیام معین گردید . درعهد سلطنت پادشاهان سابق خواه ازعدم قابلیت سر کرده‌گان افغانستان وخواه بواسطه خبط وخطای انگلیسها ، جنگهائی واقع شد . ولی بعداز این ترك کینه دیرینه کرده باهم دوست شدیم ،برای مبدل نشدن این دوستی بدشمنی لازم بودکه حدود دولتین معیین گردد، پس بدون واسطه غیر درخانه خود دوستانه حدود خودرا معین نمودیم. دیورند وعده داده که درشمال کشور متصرفات ما در انروی جیحون ومتصرفات روسیه دراین روی جیحون بهم معاوضه شده حق به حقدار برسد ، همچنین از موضع جنگ به این سوی را که کافرستا ن نیز داخل آنست تاحد اسمار وحدیکه آب کنر ازانجا برمیخیزد تاکوهیکه سلسله آن جانب شر تن ومردم مهمند ممتد است وهکذا تاحد سیستان مو سو م به‌کوه ملك سیاه ــهمه راروی نقشه معین‌نموده ــبمن سپردند (!) ومن ازقوم وزیری که‌سخن شنو نبودند دست‌برداشتم (!؟) ومردم فرمل راکه باجداران پشت در پشت هم سکنا دارند به افغانستان گذاشتند و به این صورت تا سیستان تقسیم و تعین حدود امضاء یافته وبعداز این کمیشن های طرفین مامور خواهند شد که قطعات زمین مشترك رعایای طرفین راازهم جداکرده برنقاط فاصل مناره هاخواهند افراشت، دیورند دراین مورد عهد نامه‌ئی به خط خود امضاء کرده وبمن داده است که دولت انگلیس هیچگاه ازخط فاصل سرحد به این سو تخطی نخواهد کرد، منهم وثیقه‌ئی به‌او دادم که ازجانب دولت علیه مستقله افغانستان تجاوز متصرفانه بعمل نخو ا هد آمد ... »

درپایان نطق امیر یك‌جوابیه فرمایشی که‌قبلا تهیه شده‌بود بنام شاملین دربار بدست امیر داده‌شدکه شخصا قرائت کرد. دراین جوابیه نخست یك مقدمه مذهبی مبنی بروجوب اطاعت امر امیر نوشته شده و در فقره چهارم آن چنین گفته شده‌بود :

«اعلیحضرت دوستی را بملاحظه خیر ما ملت با دو دولت بزرگ بیگانه از کیش وآئین که دریسار ویمین مملکت ماجدید جاگزیده اند، اختیار نموده ، فراخور حال باهریکی ازهردو رشته وداد واتحاد راچنان منعقد فرمود که درهیچ آن وزمان ازجانب ایشان تکلیف ملکی وملتی برمانباشد وعلاوه بر همه این تقسیم وتعیین حدود را که رواج عالم است ومجمل ومهمل گذاشتن آن باعث نزاع ولجاج امم، بواسطه شایسته

بنیاد نهاده درعهدنامه هانگار داد که درهیچوقت غم شریکی مامردم ودولت انگلیسی منجر به‌نزاع نخواهد گشت ...» در خاتمه این نوشته بنام‌مردم افغانستان‌سخن‌پردازی شده بودکه :

«مردم علی الدوام مطیع امر ونهی پادشاه خود امیر عبدالرحمن خان بوده وهربند وبست وپیوند وشکستی که‌بادول خارجه جهت اصلاح کار فرموده باشد سمعاًوطاعتا وطوعا لاکرها پذیر استند ...»

دیورند نیز بایستاد وچنین گفت: «امیرصاحب فرمودند که درنفع وضرر ماو شما شریکیم . این سخن سراپا حقیقت است که در سود وزیان باهم شریکیم. اکنون که امرسرحد فصل شدامیدوارم که روزبروز دوستی ودلگرمی زیاد خواهدشد ، ویسرا طبق خبر تلگرافی‌ازاین‌فیصله اظهار خوشنودی نموده و گفته است‌که امروز دوستی افغان وانگلیس پخته ومشید گردیده واینده پخته تر خواهدشد ، همچنین پارلمنت انگلیس از تحکیم این دوستی افغان وانگلیس اظهار بشاشت کرده است . (۱)

دیورند دران واحد دو عهد نامه با امیر عبدالرحمن خان بقرار ذیل امضاء کرد :

(معاهده اول):

«معاهده مابین جناب امیر عبدالرحمن خان جی،سی،اس ،ائی-امیرافغانستان و حدود متعلقه آن دریکطرف وسرهنری مارتیمر دیورند کی،سی،ائی،ای،سی، ای-فارن سکرتری دولت عالیه هند ونایب ووکیل ازجانب دولت‌عالیه‌طرف‌دیگر .

«ازانجا که بعض مسئله هابه نسبت سرحد افغانستان بطرف هندوستان بر پا شده اند وچنانکه هم جناب امیر صاحب وهم دولت عالیه هند خواهش انفصال این مسئله بطریق اتفاق دوستانه دارند وخواهش تقرر وتعیین حدود دایره تسلط و اقتدار خودشان دارند تاکه درآینده هیچ اختلاف رای وخیال در امر مزبور بین این دودولت هم عهد وهم‌پیمان وقوع نیابد ، پس بوسیله این نوشته معاهده حسب ذیل نموده شد .

«۱- حدشرقی وجنوبی مملکت جناب امیرصاحب از واخان تاسرحد ایرانی به درازی خط که درنقشه کشیده شده وآن نقشه‌همراه عهدنامه ملحق است ، خواهد رفت .

۲-دولت‌عالیه هند درملك های که‌آنطرف این خط به‌جانب افغانستان واقع میباشند هیچوقت مداخله ودست اندازی نخواهند کردوجناب امیر صاحب نیز درملك های که‌بیرون این خط بطرف هندوستان واقع میباشند، هیچوقت مداخله ودست اندازی نخواهند نمود .

۳- پس دولت بهیه برتانیه متعهد میشوند که جناب امیرصاحب اسمار و وادی بالای آنرا تاچنگ درقبضه خود بدارند وطرف دیگر جناب امیر صاحب متعهد میشوند که هیچوقت درسوات‌وباجور وچترال معه وادی ارنوی یابا شکل مدا خلت ودست اندازی نخواهند کرد دولت بهیه برتانیه نیز متعهد میشوند که‌ملك برمل را چنانکه در نقشه مفصل که به جناب امیر صاحب از قبل داده شده نوشته شد ، بجناب امیر صاحب واگذار نموده شود و جناب امیر صاحب دستبردار از ادعای خود به باقی ملت وزیری و داور میباشند ونیز دستبردار از ادعای خود به چاگی میباشند .

(۱) سراج جلد ۳- ازصفحه ۹۴۶تا۹۵۰

۴-این خط سرحد بندی بعداز این به‌تفصیل نهاده ونشان کاری آن هرجاکه ممکن ومطلوب باشد بتوسط برتشی وافغانی کمشنران کرده خواهد شد ومراد ومقصد کمشنران مذکور این خواهد بودکه به‌اتفاق یکدیگر بیک سرحد موافقت نمایند و آن سرحد حتی‌الا مکان بعینه مطابق حدبندی که درنقشه که‌همراه این معاهده ملحق است باید بشود. لیکن محلیه حقوق موجوده دهات که بقرب سرحدی میباشند درمد نظر داشته شود.

۵- به‌نسبت مسئله چمن جناب امیر صاحب از اغراض خود برچهاونی جدید انگریزی دستبردار میباشند وحقوق خودرا که دراب سرکی تلری بذریعه خرید حاصل نموده اند بدولت برتانیه تسلیم مینمایند. برین‌حصه سرحد خط حدبندی بحسب ذیل کشیده خواهد شد: خط سرحد بندی ازسرکوه سلسله خواجه عمران نزدیك پشاکوتل که درحد ملك انگریزی میباشد این طور میرود که مرغه چمن وچشمه شیر اوبه را افغانستان میگذارد. چشمه شیر اوبه عدل مابین قلعه چمن نو وتهانه افغانی مشهور درانجا بنام لشکر دند میگذرد. بعداز این این خط حد عدل مابین ریلو ی ستیشن وکوهچه بمیان بلاك میرود وبطرف جنوب گشته شامل سلسله‌کو مخوا جه عمران میشود وتهانه گواشه رادر ملك انگریزی میگذارد وراه راکه بطرف شوراوك ازجانب مغرب‌و جنوب‌گواشه میرود بتعلق افغانستان میگذارد، دولت بهیه برطا نیه هیچ مداخلت تا به‌فاصله نصف ازراه مزبور نخواهند نمود .

۶ - شرایط مزبور ۀ این‌عهدنامه رادولت عالیه هند وجناب امیرصا حب افغانستان اینطور تصور میکنند که‌این یك کامل وخاطر خواه فیصله جمیع اصل اختلاف رای وخیال که‌دربین ایشان به‌نسبت سرحد مذکور بوده‌اند ، میباشد . وهم دولت عالیه هندو هم جناب امیر صاحب برذمه خود میگیرند که انفصال هر اختلافات فقرات جزئی به‌مثال آن نوع اختلافات که‌بران درآینده افسرهای مقر ر ه جهت علامت نهی خط حدبندی غور وفکر خواهند نمود، بطریق دوستانه نموده خواهد شد تاکه برای آینده حتی‌الامکان جمیع اسباب شك وشبهه وغلط فهمی مابین دودولت برداشته ودور کرده شود .

۷-چونکه دولت عالیه هند ازنیك نیتی جناب امیر صاحب به‌نسبت دولت‌بهیه برطانیه تشفی واطمینان خاطر بطور کمال دارند وخواهش دارند که افغانستان رادر حالت خود مختاری واستقلال وقوت ببینند لهذادولت مومی الیه هیچ ایراد واعتراض برامیر صاحب درباب خریدن واوردن اسباب جنگ درملك خود نخواهند کرد وخود دولت موصوف چیزی معاونت وامداد بعطیهٔ اسباب جنگ خواهند نمود .علا و مبر این جهت اظهار اعتراف خودشان نسبت به‌طریقه دوستانه که جناب امیر صا حب دراین گفتگو ومعامله ظاهر ساخته اند ،دولت عالیه هند قرار میدهند که‌بران و جه عطیهٔ سالانه دوازده لك روپیه که الان بجناب ممدو ح داده میشود ، ششی لك‌روپیه سالانه مزید نموده شود . المر قوم ۱۲ماه نوامبر ۱۸۹۳ مطابق ۲جمادی الاول ۱۳۱۱ هجری . »

(معاهد ه دو م):

«مابین جناب امیرعبدالرحمن خان جی،سی، اس ، ای امیرافغانستان وحدود متعلقه آن دریکطرف ، سرهنری مارتیمر دیورندکی، سی، آی،ای، سی، اس،ای فارن سکرتری دولت‌عالیه‌هند ونایب ووکیل ازجانب دولت‌عالیه طرف دیگر. ازانجا که‌دولت بهیه برطانیه به‌جناب امیر صاحب اظهارداشته‌اند که‌دولت روس اصرار میکنند ازبرای ایفای کامل عهدنامه ۱۸۷۳ مابین روس وانگلندکه بواسطه آن قرارداد انفصال یافته بود که رود اکسس یعنی دریای اموار لیك ویکتوریه (مشهور به سرکول)طرف مشرق تاملحق گاه رود کوکچه بارود اکسس باید سرحدشمالی

افغانستان باشد وچنانکه دولت بهیه برطانیه تصور مینمایند که برخود شان وا جب است که عمل موافق شرایط این عهدنامه نمایند، هرگاه دولت روس نیز بقرار شرایط مذکور عمل کنند ،لهذا جناب امیر عبدالرحمن خان جی،سی، اس، ای امیرافغانستان وحدود متعلقه آن ازبرای اظهار دوستی خود بادولت بهیه برطانیه ونیز جهت ظاهر ساختن آماده گی خود برای قبول کردن صلاح ومصلحت دولت بهیه در امورا تیکه داخل تعلقات خود بادولت های خارجه دارند ، بوسیله این نوشته قبول مینما یند وراضی میباشند که ممدوح تمام علاقه جاتیکه طرف شمالی این حصه روداکسس که درقبضه خود دارند، تخلیه نمایند، براین‌فهمیده‌گی‌ودانستگی‌صریح که‌تمام‌علاقه‌جات طرف جنوب این حصه رود اکسس میباشند والان در قبضه وتصر ف جناب ممدو ح نیستند ، جناب محتشم الیه را درعوض داده وتسلیم نموده شوند .

«وسر هنری‌مارتیمردیورندکی، سی،ایی،ای،سی،اس،ای فارن‌سکرتری‌دولت‌عالیه هند بواسطه این نوشته ازجانب دولت بهیه برطانیه اقرار واعتراف مینمایند کـه تحویل وتسلیم نمودن عـلاقه جات مزبوره واقع طرف جنوب رود اکسس بجناب‌امیر صاحب یك شرط واجب واصلی این تدبیر ومعامله میباشد ومتعهد میشوند که بنـدو بست‌ها همراه دولت روس جهت تحویل وتسلیم نمودن علاقه جات مذکور شمالی و جنوبی دریای امویه (یعنی اکسس) کرده خواهند شد فقط المرقوم ۱۲ ماه نوامبر ۱۸۹۳ عیسوی مطابق ۲ ماه جمادی الاول ۱۳۱۱ هجری .»

به این ترتیب امیر عبدالرحمن خان باآنهمه هوش وقوتیکه داشت، معاهده دیورندرا امضا نمود، معاهده‌ئی که‌میتوان آنرا دربین معاهدات دول «معاهده ملا نصر الدین» نام نهاد زیرادولت انگلیس عـلاقه های مسلم وعملا داخل افغانستان ر املکیت افغانستا ن شناخته بود، درحالیکه امیران خاکهای افغانستان راکه درز یر تسلط انگلیس نرفته بودند با تقریبا سه‌ملیون نفوس آن‌مال وملك دشمن شناخت . امیر عبدالرحمن درسال (۱۸۸۰) فقط بغرض استقرار تاج وتخت شخصی خود از استقلال وخاکهای افغانستان در برابر انگلیس گذشت ودر ۱۸۹۳ بازبرای حفظ تاج و تخت خودعمل سابق راتکرار کرد. زیرا امیر احساس میکرد که اگر به‌پیشنهاد دیورند تن ندهد وجنگ سوم بین افغانستان وانگلیس مشتعل گردد، مردمیکه از مظالم چهارده ساله اومنزجر گردیده درداخل کشور برضد اوقیام خواهند کرد واین بضرر شخصی اوخواهد بود. درحالیکه دولت انگلیس حاضر نبود یکبار دیگر باهجو م درافغانستان باشرف وحیثیت امپراتوری قما رزند. اومیدا نست که‌تمام ملت بدفاع ازدشمن دیرینه برخواهند خاست و۳ ملیون مردم سرحدی «۲۵۰ هزار مرد مسلح» بمقابل انگلیس حاضر میدان خواهند کرد، اردوی افغانستان نیز بادوبرابر تعداد خـود خواهند جنگید .اما انگلیس میدانست که امیر ازمردم خود میترسد ودل به‌جنگ دشمن نمی نهد ،پس سیاست تهدید وتخویف رابمقابل اوپیش گرفت ومظفرشد و معاهده یی رابالای اوامضا کردکه قبلا خودش درانگلیسی نوشته ومستخـدمین هندوستانی او درفارسی مخصوصی تحت اللفظ ترجمه کرده بودند، همچنان نقشه‌را که ارکان حرب انگلیس دراطاق خودتهیه نموده بود. امیر بدون آنکه یك کلمه در صورت معاهده افزوده باشد ویا نقشه وخط سرحدی تعین کرده انگلیس راتد قیق نموده باشد ، فقط درسایه تهدید وتلبیس انگلیس چشم پت‌امضا نمود ومسئو لیت عظیم تاریخی رابرای همیشه درگردن خودگرفت .

واما مردم افغانستان ازعقد چنین قرار دادی متنفر شدند ، سرحدات آزادتـا خروج انگلیس ازهندوستان به مبارزات خود دوام‌داده وتسلیم قطعی نشدند .مردم وزیرستان یعنی آنهائیکه درجنگ سوم افغان وانگلیس کمر دشمن راشکستند ، همینکه ازعقد قرارداد دیورند آگاه شدند، نامه یی‌بوالی امیر به‌پاکتیا نوشتند و توسط

نماینده خود کشتور ی خان در «وازه خواه» فرستادند . دراین نامه چنین نوشته‌شده بود: «بعضی ازهوا خواهان دولت انگلیس گویند حضرت والا (امیر) باستدعای دیورند که درکابل رفته‌بود، سرزمین وانا رابدولت انگلیس اعطا کرده‌است . اگر راست باشد مردم وزیری ازاطاعت پذیری دولت مذکور ابادارند واز سردار امید وارندکه ازصدق وکذب‌این امرایشان‌راآگاه‌کند تافکری بکارخویش کردموراهیکه‌صواب باشد درپیش گیرند . »

سردار در جواب شان نوشت که: «تااکنون حضرت والایش از تقسیم وتعین حدود وخط نقاط فاصله، آگاه نفرموده‌اند وگر تصفیه حدود دربین دولتین بوقوع پیوسته انجام یافته باشد ، هر آئینه کار گذاران دولت انگلیس سند فیصله رابه خط خاص ومهر شرافت اختصاص حضرت والا حاصل کرده بدست خواهند داشت والا گفتار ایشان را بخاطر جا نداده وراست نباید پنداشت .»

وقتیکه امیر ازاین مکاتبات آگاه شد به‌سردار گل محمد خان وخلیفه نورمحمد واقعه نگار چنین نوشت : «به‌مردم وزیری بگوئید که غیراز دو موضو ع مرغه وبرمل دیگر مواضع مسکونه قوم‌وزیرودور... و مسعود (یعنی تمام وزیر ستان) متعلق بدولت انگلیس اند، زیراکه مردم وطوایف مذکوره از ١٤ سال است که حضرت والا رارنجیده خاطرساخته (!)هرچند بایشان اظهار خوبی وهم دینی کرد گوش به گفتار سعادت آثارش نداده وهرقدر اندرز ونصیحت نمود نشنیدند، ناچار ملك ایشانرا بدولت انگلیس واگذار شد. (!؟) وحضرت والا بدون ازمردم برمل ومرغه وغیره که‌این طرف خط فاصل واقع اند، درامور دیگرمردم که آنسوی خط باشند مداخلت نمیکنند . »(۱)

حکومت انگلیسی که مقاومت مردم را علیه قرار داد دیورند بدید، هیئتی به‌نزد امیر درکابل فرستاد وتقاضا کردکه برای آرام ساختن مردم معاهده دیورند وشرح نقشه حدبخشی چاپ شده در تمام کشور وسرحدات منتشر گردد تاعموم بدانند واز جا درنروند . امیر پذیرفت وچنین کرد (۲) واعلاناتی درسر تاسر کشور بد ین مضمون منتشر ساخت :

«در وقتیکه کمیشن دولت انگلیس درکابل آمده بودند ورئیس آن فارن سکرتر دیورند بود وهم (نامهای اعضای هیئت) بااو بود ند چنین قرار داده‌شد که خط فاصل ازحدود درواز وشغنان وواخان طبق نقشه ۱۸۹۲ میگذرد واز واخان درسر کافرستان و چترال رفته به صندك میرسد وازانجا به سرحد جبال کنر که بین کنر وباجور واقع اندوازآنجابه‌جبال‌مردم‌مهمند که‌بین‌مهمندو باجور افتاده‌میرودو به کوتل لوارگی‌وحدودآشکام تگلی میرسد وازانجا به‌حدود سپید کوه بالاشده مردم افریدی را ازمردم شنوار جدا میکند وبربلند ترین قله سپیده کوه نشان نصب می‌گردد تابه سرحد جاجی وچمکنی وخوستی وباتوری ومیرود به‌سرحد خوست وداور وازآنجابه‌سر حدمردم برمل وزیری وغیره وزیریان‌که برمل را به افغانستان میگذارد وازآنجا میرود به تروه وکاکرستان وجبال آن که دربین مردم سلیمان خیل وکاکر ووزیری تقسیم میشوند وازانجا در مواضعی میرود که بمقابل سرحد مواطن طوایف تره‌کی واندری وتوخی‌واقع اند وجبال انجاهارا دربین‌طوایف سه‌گانه‌مذکور ومردم‌کاکرستان تقسیم مینماید،وازانجادرموقع چمن جدید تاحدود نوشکی میرود، واز نوشکی تاچاگی وکوه ملك سیاه بواسطه گرمی تا زمستان آینده معطل است زیرا کارکنان انگلیس تصمیم دارند که واخان وچترال و کافرستان وکنر وباجور ومهمند را از هم‌جدا کنند.. پس تمام طوایف واقوام سکنه مملکت دیانت اتسام افغانستان بدانند که دراین امر زیادکم راجای گفت وشنیدنیست،

(۱جلد ۳سراج ص ۹۵۵

(۲) سراج جلد ۳ صفحه ۹۶۲

مگر اقوامیکه در دوطرف خط فاصل متوطنند این‌قدر حق‌دارند که درباب اراضی‌موروثی وجبال هیزم‌دار ومراتع علفزار مواشی خود مذاکره ومکالمه نمایند ومامورین این دولت آنرا تصفیه خواهند کرد، ودر وقوع امر بزرگ خودم بادولت برطانیه گفت رشنید خواهم نمود وبعد از رفع منازعات وقناعت اقوام نصب علائم سرحدی بعمل خواهدآمد. این بود حقیقت ابتدای کار تقسیم وتعیین حدود دربین دولتین که خبرداده شد ودراین باب هرچه گفته ونوشته شده تغیر وتبدیلی واقع نخواهد شد فقط» (۱) .

کارحد بخشی ـ طبق معاهده دیورند ـ تقریبا دوسال درشرق وجنوب‌افغانستان طول کشید وبالاخره تمام شد ونقشه ها امضا گردید، البته بامشاجرات کم وزیادی که‌بین نمایندگان افغانی (سپهسالار غلام حیدرخان چرخی والی وقوماندان نظامی‌ولایت ننگرهار، سردار شریندلخان والی ولایت پاکتیا، سردار گل محمد خان حاکم ارگون ومحمد عمر نورزائی فراهی) ونمایندگان انگلیسی (مستر اونی کمشنر، مستر دانلد و مستر میکهمان) واقع میشد. از آنجمله در پاکتیا انگلیسها خط سرحدی‌راخلاف نقشه بجهت افغانستان منحرف کردند، اما میر نپذیرفت وبه هندوستان اعتراض نمود. همچنین درحصه مهمند خط سرحدی را تغیر دادند تابتوانند سرك خودرا تاباجور برسانند ولی سپهسالار چرخی سخت مقاومت نمود وملا نجم الدین مردم راتنویر کرد .

امیر عبدالرحمن خان توانست‌که بعد ازمعاهده دیورند، مردم افغانستان را در جای شان نگهدارد ولی اعلامیه های او درسرحدات افغانستان کارگر نیفتاد ومبارزات ملی دوام نمود. چنانچه سال دیگر مسعودی ها دروانا برقشون انگلیس حمله کردند، یك تولی سپاهی انگلیسی راکشته ویك عده عسکر وافسر دیگر را زخمدار وانبارگاه دشمن را احراق نمودند و ۱۵۰ تفنگ اعتنام نمودند. انگلیسها آنقدر سراسیمه شده بودند که چهار غند عسکر تازه دم وتوپخانه قوی ازاتك درمیدان وتنگی وارد کردند تابتوانند خودشانرا حفظ نمایند . ولی مسعودی ها برهبری ملا پیونده مشهور قیام کرده وبرسر انگلیسها ریختند وتلفات بردشمن وارد کردند. انگلیسها عقب نشستند، وایسرای هند شخصا از کلکته درپشاور آمد وخط سرحدی لندی کوتل رامعاینه نمود ودر مهمند اشتهارات منتشر ساخته در بدل وعده پول، طلب اطاعت کردند. ولی مردم برهبری ملا محمدقدیم بن ملاخیل دعوت انگلیس را رد وخانه های خان‌های طرفدار انگلیس را ازموسی خیل وگداخیل وعیسی خیل درسبید تنگی آتش زدند. همچنین ماموند هاهنگام حدبخشی برمعسکر انگلیس هجوم نمودند ومقاومت ها در سرتاسر حدود دوام کرد .

انگلیسها نامه هائی بمردم حلیم زائی، ترنگزائی ، عیسی خیل، برهان خیل وپند علی فرستاده گفتند که کوهستان مردم مهمند متعلق به انگلیس گردیده است ومردم نباید به افغانستان ارتباط داشته باشند. حلیم زائیها به‌ملا نجم الدین مراجعه کردند و اوتوسط سعید محمدخان، پسر ملاخیل وسلطان محمد خان به‌تبلیغات ضد انگلیسی مشغول وپیروانش بموعضه مصروف گردیدند. پس ملاها وروسای آزادی خواه به‌اتفاق مردم‌قیام‌کرده وآتش جنگهای ضد انگلیسی را مشتعل ساختند. ملانجم الدین که دربین مردم مهمند سرحد آزاد مرکز گرفته‌بود درسرتاسر سرحدات افغانستان جهاد بمقابل

---

(۱) سراج جلد ۳ ص ۹۷۱

انگلیس را شعار میداد، دسته های مجاهدین متشکل در پشاور ودیره‌جات وغیره به حملات ضد انگلیس میپرداختند، تاجائیکه حکومت انگلیس توسط پشاوریها باملا نجم الدین غازی درتماس آمده وپیشنهاد کردکه اگر ملانجم الدین ازحملات دسته های افغانی برضد انگلیس جلوگیری کرده ومهمندی ها ١٠ به‌انقیاد از حکومت انگلیس واادارد تمام مالیات علاقه مهمند به‌او داده میشود. ملانجم الدین پیشنهاد دشمن رارد کرد وهنوز بیشتر افغانهارا ازیوسف زائی وسوات تاکاکرستان برضد انگلیس بر انگیخت. همچنین سپهسالار چرخی ازننگرهار امر کرد که اگر بازوفد انگلیسی در نزد ملای مجاهد آید، دستگیر گردند .

امیر عبدالرحمن خان که بعد از امضای معاهده دیورند اوضاع مردم وکشور را دید، مجددا در صدد فعالیت برآمد. اوتوسط پول واسلحه وتبلیغ واعزام گماشته‌گان خود درسرحدات آزاد، به مردم مجاهد کمك نمود وآتش مقاومت ها را دامن زد. از طرف دیگر او به‌نشر رسالات تبلیغی جهاد پرداخت وهم به مامورین موظف حدبخشی دستور العملی صادر ومواضع عمده رادقیقا مشخص کرد ونام برد وتاکید کردکه انگلیس بیشتر ازآن تجاوز نکند. امیر حدبندی حصه غربی خیبر را که طبق معاهده دیورند تعین شده بود، مورد تردید قرار دادوپیشنهادات سپهسالار چرخی راکه در جبهه شرق بمقابل دسایس انگلیسی مقاومت میکرد پذیرفت وهم به تامین نورستان متوجه گردید. این حرکات امیر مجددا مردمان سرحدات شرق کشور را متوجه امیر ساخت ونوشته های متعددی راجع به قبول اطاعت او ومقاومت در برابر انگلیس از مناطق متعدده سرحدات بنزد امیر رسید وبعدها رهبران بزرگ جهاد ملانجم الدین صاحب هده وملا پیونده وزیری وغیره بعناوین مختلفی بکابل آمدند واغلب باهدایات وکمکهائی برگشتند وسالها علم جهاد را افراشته داشتند . ازدیگر طرف امیربذخیره کردن اسلحه ومهمات جنگی حتی نعل اسپ وکلچه های خشکیده پرداخت .

انگلیسهانیز بیکار ننشستند ودرجاهائیکه دست‌شان رسیدپیش رفتند. مثلا در چترال که‌قبلا قبرآنرا توسط فعالیت ها ی‌سیاسی وتولید اختلافات‌داخلی وهم‌تحریك عدهٔ ازباجوریها برضد چترال، کنده بودند: امیر الملك چترالی پسر امانی‌الملك مسموم خواهر زاده عمراخان باجوری، ونظام الملك مهتر چترال بود. امیر الملك ازنزد عمراخان به‌چترال رفت ودر شکارگاه نظام الملك را بکشت‌ومهتری چترال رابگرفت. غلام دستگیر برادر مهتر نزد کاکای خود کوکان بیگ فرار کرد. بعد از معاهده دیورند غلام دستگیر در اسمار آمد ولی مستر اونی که‌باسپهسالار چرخی مصروف تعیین حدود بود به او وعده مهتری چترال داد. مادرنظام الملك به استمداد نزد عمراخان باجوری رفت، در حالیکه عمراخان خود از انگلیسها قبلا وعده مهتری چترال گرفته بود ولهذا به‌چترال عسکر کشید ومغلوب شد .

شیر افضل خان چترالی که از قبل با١٨٥ نفر متعلقین خود براه بدخشان‌بکابل پناهنده شده‌بود به‌هدایت کابل نزد عمراخان‌رفت، درحالیکه عمراخان برضدامیرالملك مهتر چترال عسکر کشیده بود. وقتیکه شیر افضل رسید عسکر امیر الملك به او پیوست وامیر الملك دست نشانده انگلیس باحامیان انگلیسی خود در قلعه چترال متحصن شد. شیر افضل آنهارا محصور ومتحمل تلفات ساخت .

مردم امیر الملك را محبوس وبرادرش رامهتر ساختند. انگلیسها شیر افضل را دعوت به‌انقیاد مهتر جدید نمودند. شیر افضل نپذیرفت واز عمراخان استمداد کرد.

عمراخان که در دام دوستی انگلیس افتاده بود، ردکرد . شیر افضل خان که نماینده کابل بود در چترال ومستوج قطعات انگلیسی را تحت محاصره نگهداشت . انگلیسها دو فوج عسکر باتوپخانه سوق کردند. شیر افضل جد و عمراخان جدا به مخالفت با انگلیس دوام دادند. مجاهدین قوای انگلیس را در کوتگی بشکستند. انگلیسها به عمراخان تمدید سرك وتلگراف انگلیسی را در باجور پیشنهاد کردند و راه از باجور بهچترال خواستند . عمراخان از ملانجم الدین صاحب هده استشاره کرد . مردم سوات برای جهاد آماده شدند وقوای عمراخان حمله محمد شریف دیری را عقب‌زد. انگلیسها خود به باجور عسکر سوق نمودند وبعد ازچندین جنگ جندول را تسخیر کردند. اینوقت بودکه عمراخان بدولت افغانستان پناهنده شد و در اسمار رسید. انگلیسها به اتفاق محمد شریف‌خان برسر شیر افضل خان بتاختند ودورش را بگرفتند، شیر افضل را بشکسته واسیر کردند وبه‌هند فرستادند. به اینصورت باجور وچترال هردو بدست انگلیس افتاد .

دولت انگلیس که بعد از معاهده دیورند مشکلات خود را در استیلای قطعی سرحدات بدید واز نظر امیر در اندیشه افتاد، پالیسی دلجوئی در پیش گرفت و یکسال بعد از معاهده دیورند سیاست مدار مشهور انگلیس لارد کرزن بحیث وکیل پارلمان انگلیس توسط یك عریضه تملق آمیز اجازه داخل شدن در افغانستان را از امیر گرفته ودر ٤ نوامبر ۱۸۹٤ وارد کابل شد. اوضمنا سعی بسیار کرد که موافقت امیر را برای تمدید خط آهن انگلیس تاسر حدات داخل قندهار ودکه واز تلگراف را تاکابل حاصل نماید. ولی انگلیس از امتداد خط آهن در داخل افغانستان به احتمال متصل شدن خط آهن روس ازراه افغانستان باخط آهن هند، سخت میترسید . کرزن یکی از تائید کنندگان این نظریه بود. اینها مولد این‌مفکوره در افغانستان بودند که خط آهن بزرگترین دشمن استقلال کشور است وهمین نظر بود که افغانستان را تا قرن بیستم درعقب افتادگی نگهداشت . ولی البته تمدید خط آهن خودانگلیس تا سرحدات افغانستان بنفع انگلیس بود. زیرا انگلیس بعد از آنکه مرو بدست روس افتاد وهم خط آهن بحر خزر او روبه هندوستان پیش میرفت، مضطرب شده ومتوجه راهای کویته وسیستان وخط آهن سرحدات افغانستان شده بود .

اما امیر عبدالرحمن خان مطالبات کرزن را رد کرد وگفت که افغانستان در جنگ با روسیه محتاج قشون انگلیس نیست مگر اسلحه وپول را خواهد پذیرفت. کرزن بعداز ده روز براه‌قندهار برگشت وسال دیگر (۱۸۹۵) دولت انگلیس امیر عبدالرحمن خان را شخصا به‌لندن دعوت نمود تاعظمت نظامی وتکنیکی انگلیس را به‌چشم او بکشد وهم بنوعی در ترضیه خاطر اوبپردازد . مگر امیر عبدالرحمن خان این دعوت‌را نپذیرفت و پسر خود سردار نصراله خان را درلندن فرستاد، با امید آنکه بتواند سفارت افغانستان را در عوض‌هند به‌لندن قایم نماید. چنانکه امیر در ذیل هدایت‌نامه خود (راجع به‌امور تشریفاتی ومراعات القاب ودادن اعانه به موسسات اسلامی وطرز مذاکرات سیاسی وغیره) که به سردار داده بود، درماده سی ام چنین نوشت :

«در وقت رخصت به‌ملکه انگلستان بگوئید که : حضرت قبله‌ام صرف یك خواهش فرموده‌اند وبرمن امر کرده‌اند که بحضور جناب ملکه معظمه عرض کنم که مدام یك شخص اعتمادی از طرف سرکار والاجناب امیر صاحب در لندن مقرر باشد که‌مدام احوالات سلامتی حضور ملکه معظمه وشهزادگان و ... به‌چشم خود دیده‌نویسان

باشد ومراسلات سرکار والا را رسانیده جواب گرفته باشد. از شما که مثل والده مشفقه مهربان هستید بهر حال قبولیت در خواست پدر خود را مینمایم ...»

سردار در ۱۸۹۵ (۱۳۱۲ هجری) به‌لندن رفت وبا ۲۱— آتش توپ ازطرف شهزادگان انگلیسی پذیره شده ملکه را ملاقات کرد. او در دعوت های‌رسمی شرکت نموده، از یك مانزره نظامی وفابریکه ها دیدن کرد. سردار در مجالس در پهلوی راست پرنس اف ویلز نشیمن داشت . او به‌ملکه گفت پدرم میخواست برای اثبات دوستی مملکتین در لندن آید ولی کسالت مزاج نگذاشت ومن به این مقصد آمدم واز پذیرائی گرم دوستان انگلیسی در هند ولندن ممنونم. ملکه از صحت امیر پرسید واز دوستی مملکتین سخن زد ولی خواهش امیر را راجع به‌اقامت نماینده او در لندن بسکوت گذشتاند . سردار دست خالی به افغانستان برگشت وامیر یقین حاصل کرد که دشمن خارجی استقلال بیك کشور نمی بخشد بلکه استقلال را سلب مینماید و بایستی آنرا باشمشیر حاصل کرد وباشمشیر نگهداشت .

در ۱۸۸۷ نمایندگان بونیر در کابل آمده بدولت افغانستان اظهار اطاعت و بغرض طرد انگلیس ها استمداد نظامی کردند. البته «معاهده دیورند» دستان امیر را ظاهرا بسته داشت ولی در باطن فعالیت او دوام میکرد ومنجمله ملانجم الدین صاحب که در کابل آمده بود بعنوان فرار ازکابل‌درعلاقه سوات فرستاده شد ودر آنجا فعالیت ضد انگلیسی تشدید گردید . درهمین وقت بودکه ملا میرمحمد ریزه کوهستانی گفت: امیر سران غزات را بکشت وملا نجم الدین را فرار کرد لهذا او اولی الامر نیست و باید چشمانش از کاسه سر کشیده شود. البته امیر اورا نگذاشت و در زندان کابل انداخت تا ناپدید شد .

همچنین مکررا مردم باجور، کرم، تیرا، وزیری، مسعود وغیره عرایضی بکابل فرستاده اظهار انقیاد واستمداد برای خلاصی از استیلای انگلیسها نمودند ، ولی امیر طبق معاهده دیورند ظاهرا علائم زندگی فعال نشان نداد. چنانکه ملا پیونده مسعودی مکتوبی توسط خلیفه نور محمد واقعه نگار امیر در پاکتیا نزد امیر در کابل فرستاد و نوشت که: «قوم‌مسعود وبعضی ازدیگر مردم‌وزیری‌در تحت امرمن درآمده‌اند وبرهرده خانواری‌یك مرد مسلح گذاشته امر مواجب دادن کرده ام وچون مطیع فرنگ نیستم آرزومندم که‌محض رضای خدا وپیغمبر بامن مشورتی کنید که ازشر کافر خلاص شویم زیرا که اختیار در دست شماست وگر چنانچه امیر صاحب والا مناقب مارا در نزد خود بخواهد ویا برما سفارش کارکند، حکمش رابالراس والعین قبول است بشرط آنکه از زیر حکم انگلیس خلاص شویم .»

امیر به‌خط خود در جواب او نوشت که : «ملاپیونده درحفظ الهی باشد، خطیکه برای خلیفه نورمحمد خان ارسال کرده بودید واو آنرا نزدم روان کرده ازهمه احوال خود که نوشته اید، دانستم وحالا برای شما مینویسم که ـ ۱۵ سال هرچند سعی کردم وکوشیدم که مردم وزیری ومسعودی احکام خدا ورسول را قبول کنند ازغرض جوئی ملایان وملکان که مردم را فریب وبازی دادند، گفتار مراگوش نداده اموردین ودنیای ایشان را خراب کردند. اکنون جای آن نمانده است‌که شما باز خط به‌آدم من بنویسید. خود شما سر رشته امر خود را میدانید، جای پرسیدن شما ازما نمانده است. هرچه خیر خود را میدانید خود بکنید، اگر سخن گفتن است درهمان ۱۵ سال

پیش گفته شد، حالا سخن گفتن فضولیست خود میدانید وکار خود، خدا خیر برای شما پیش آرد .» (۱)

ملا پیونده باردیگر مکتوبی به‌خلیفه نورمحمد فرستاد ونوشت : «هفت هزار نفر از هفتاد هزار خانوار که هرده خانوار یکنفر نوکر گرفته‌اند، باهم متفق وهمداستان گردیده بقرآن مجید تشدید عهد نموده اندکه اگر همه مارا حضرت والا بخواهد حاضر کابل میشویم والا روبه‌غزا مینهیم.» (۲)

چون این مکتوب جواب مثبت نیافت، مردم دور برخاستند وبا انگلیس در آویختند. ملا پیونده بادوهزار مرد مسلح باوجود امتناع سردار گل محمد خان وامیر عبدالرحمن خان، سر راست نزد سردار آمد وگفت: «هرآئینه نزد حضرت والاشده خواهش آن‌کنم که اراضی قوم مسعود ودور را ازتصرف انگلیس بیرون کند وگر ممکن نباشد تجویز فروختن آنرا بنماید که در افغانستان آمده اراضی وعقار خریده روز معیشت درتحت حمایت دولت‌اسلام بفلاحت به‌سر برده‌اید واگر اینهم متعذر ومتعسر باشد پس تهی دست تمام آن مردم از راه هجرت در افغانستان داخل گشته اقامت وسکونت کنند.» سردار هیچ نگفت وملا پیونده بادو هزار مرد مسلح در کابل آمد وامیر را ملاقات کرد. در خفاهرچه گفته شدمستور ماند واما درظاهر امیر گفت که : «هرکه ازقوم وزیری ومسعودی وکـانیکور می‌وبریچی وبلوچی واچکزایی وغیره کـه مواطن ایشان پس ازتعین حدود ازخاك افغانستان تجزیه وضمیمه خاك مقبوضه دولت انگلیس شده‌اند، زیستن را دروطن خود دشوار دیده بنوعش ومیل خاطر خویش مهاجرت اختیار کند، به اندازه کفایت‌مونتش در افغانستان از اراضی خالصه دولت به اوعنایت مشود که روز فلاحت بسر برد.» (۳)

ازآن بعدملا پیونده وهمراهانش مرخص شدند. مردم کابل گفتند حیف ازچنین ملت دلیری که‌انگلیس از هیبت شان میترسد ولی پادشاهان خودشان قدر وقیمت آنان را نمیدانند. در هر حال ملاپیونده برگشت وانگلیس از ایشان سند کتبی اطاعت وانقیاد خواست. البته مردم نپذیرفتند وازاین پس مدت ها درمیدان جنگ سخن بزبان تیغ وتفنگ گفتند. ملاپیونده تازنده بود مبارزات ملی وضد انگلیسی خودرا دوام داد وبالاخره درسال ۱۹۱٤ چشم از جهان پوشید وپسرش ملا فضل الدین جانشین او شد. البته انگلیسها ازمرگ این‌مرد شادی نمودند .

وفات امیر (۱۹۰۱) : امیر عبدالرحمن خان از سالها به‌نقرس مبتلا ودر زحمت بود اما نمیخواست تداوی بواسط اطبای خارجی وطب جدید نماید زیرا بخارجیهااعتماد نداشت ودر داخل افغانستان داکتر طب‌بدست نمی‌آمد، لهذا مداوای او بدست اطبای افغانی به‌سلیقه طب قدیم بعمل می‌آمد. امیر در شدت دردگاهی سخت عصبانی وخشنتر میشد . درچنین وقتی همه درباریان او میترسیدند زیرا امیر بدون تامل احکام‌شدیدی صادر میکرد . بالاخره امیر مغلوب مرض گردید وبیماریهای دیگری برطبیه قوی اوغلبه جست واز حرکت پیاده وسواره بازماند، پس هنگام ضرورت توسط محفه حرکت میکرد .

امیر گاه گاهی بتفرج گاه های نزدیك کابل چون پغمان، گلباغ، باغ‌بابر وباغ‌بالا

(۱) سراج جلد ۳ ص ۱۲۱۹ — (۲) همین جلد وهمین صفحه .
(۳) سراج جلد ۳ ص ۳۱— ۱۳۳۲ .

میرفت، البته دراین سفر ها نیز قشون گارد شاهی وتوپخانه بااو حرکت میکرد، زیرا امیر از عکس العمل مردم دربرابر ظلم های خود اندیشه مند بود. او در تابستان ۱۹۰۱ درباغ بالا اقامت داشت ، حملات سخت مرض آغاز کرد واورا ازپا درانداخت. مگر تا روزیکه امیر چشم از ز گی پوشید هیچکس در افغانستان ازبیماری ونوع مرض او آگاهی نداشت ودر دربار حرفی ازبیماری او تکلم نمیشد. حتی بعد از آنکه بمرد وجنازه‌اش روز سوم درکابل منتقل واز طرف جانشینش امیر حبیب اله خان مرگ امیر اعلام شد، احدی ازفوت او سخن برزبان نمیراند، زیرا وقتی امیر درپغمان بود ودر کابل کالرا مستولی بود، جاسوسی ازکابل از زبان یکنفر قاضی راپور دادکه گفته است: امیر بمرض کالرا درپغمان مرده است. امیر بدون تحقیق قاضی را درپغمان احضار کرد وگفت : ببین که من زنده‌ام اما تو خواهی مرد. آنگاه امرکرد تااورا از درختی ازحلق بیاویختند .

یکی ازاطبای‌محرم‌ومعتمد امیر مرزا محمدابراهیم‌خان مردمورخ‌وادیب‌بودکه‌معالجه وادویه امیر تحت نظر او قرار داشت، چنانیکه طعام امیرزیرنظر ناظر محمدصفرخان مهردار سلطنتی (بعدها امین اطلاعات) تهیه میشد. درهرحال هنگام بیماری آخرین امیر درباغبالا، مرزا ازاطاق امیر بغرض کاری خارج عمارت رفت وبرگشت. درطی همین مدت بودکه بامیر جامی ازدوا نوشانده شده بود. مرزا درعودت جام خالی را در دست پیش خدمتی دید، بگرفت وببوئید وپرسید که چیست ؟ پیش‌خدمت جواب داد جام دوائی است که‌سردار صاحب کلان (سردار حبیب‌اله‌خان) به‌امیر صاحب داد. درهمین لحظه سردار ازاطاق امیر خارج شد وسیلی سختی بروی مرزا کشید وگفت امیر صاحب خواب است وتو بلندحرف میزنی. آنگاه پیش‌خدمت راباجام مرخص کرد وخود به‌اطاق امیر برگشت. فردا روزشنبه ۹ جمادی‌الثانی ۱۳۱۹قمری (۱۹۰۱ مسیحی) امیر عبدالرحمن خان ازدنیا گذشته بود. تاسه‌روز مرگ امیر خاموش نگهداشته شد وترتیبات عسکر وبیعت به‌امیر حبیب‌اله‌خان گرفته شد. هیچکس درکشور ازاین تبدیلی شاهی ناراض نبود وهمه درمرگ آن پادشاه‌خشمناك شادمانی میکردند. حتی بعد ازمرگ امیر بعضی ها درمرقد اوآتش زدندوخانه سامان باشی مزار اونفیس خان پنجشیری مورد عتاب ومجازات امیر حبیب‌اله خان قرار گرفت ودر تعداد محافظین قبر افزوده گشت .

امیر حبیب اله‌خان در ده میزان میت پدر را درکابل آورد ودفن نمود، در حالیکه خودش قبل ازمراسم تدفین پدر ازطرف سپاه ودربار کابل به‌پادشاهی اعلام شده بود. اما مرزا محمد ابراهیم خان ۱۸ سال دیگر ازدربار ومامورید- رسمی‌مطرود ودرخانه خود منزوی ماند وحتی قیمت ادویه‌ئی که برای امیر عبدالرحمن خان ساخته بود بالای اوحواله وتحصیل گردید. بعد ازکشته‌شدن امیر حبیب‌اله خان مرزامجددا طرف نوازش شاه امان‌اله خان قرار گرفت وآنگاه این‌قضیه را بادوستان نزدیك‌خود د رمیان نهاد .

افغانستان در زمان سلطنت امیر حبیب‌اله خان (۱۹۰۱ـ ۱۹۱۹) :

امیر حبیب‌الله خان بعدازمرگ‌پدرکشوری‌خاموش، سپاهی قوی،حکومتی‌متشکل یافت وبا آرامی سلطنت کرد. امیر هجده سال فرمان روائی کرد ودرطی این‌مدت سیما های مختلفی ازخود نشان داد. او درمرحله نخست مصمم شدکه از خود تقوی

مذهبی نشان دهد لهذا در دربار عامی درطی نطقی بگفت که: در شرع اسلام بیشتر از چهار زن نکاحی درآن واحد برای یک مرد مجاز نیست در حالیکه من ازقبل دارای پنج زن بوده‌ام پس یکی آنرا سراز امروز طلاق دادم. همچنین امیر امر کردکه بعداز این هیچ زنی درافغانستان حق پوشیدن برقع سفید وابرك زده واجازه گشت وگذار د رزیارتگاه ها ومزارات وبدون لزوم درکوچه وبازار ندارد. مرزا یعقوب علی خافی در جلد دوم کتاب خود (پادشاهان متاخرین افغانستان) در این موردچنین نوشت :

امیر حبیب اله‌خان در اوایل پادشاهی خود امر کردکه زنان برقع سفید ابرك زده نپوشند وبرقع باید برنگ خاکی وعاری ازهرگونه زینتی باشد. زنان بدون امر ضروری ازخانه بدر نشوند ودر کوچه وبازار درنظر مردم نیایند ورنه مجازات خواهند شد. مولف اضافه میکند که ازوقت امیر دوست محمد خان تا امروز هیچ پادشاهی متوجه این امر نشده بود تنها سردار محمدشریف خان (پسر امیر دوست محمدخان) که در آخر سلطنت پدر حاکم شهر کابل بود، روزی زنی را دربازار «برخلاف رسم ناموسداری» بدید که قدم‌میزد، امرکرد تازن را در جوالی انداختند وچوب زدند تا بمرد (!) (صفحه ۱۹۵) .

امیر حبیب اله‌خان به‌این تظاهر اکتفا نکرد وامر نمود تاسراینده ها ورقاصه های زن را درمحله خرابات شهر کابل اجبارا از رقص وسرائیدن توبه دادند واین محله را بمردم دیگر مسکون‌نمودند . محمود طرزی دراین مورد درسراج الاخبار چنین نوشت : «اعلیحضرت زنان شهر کابل راکه درزیارتگاه ها، بازارها وسیرگاه ها با برقع پرچین اهار داده وسفید گشت وگذار داشتند، ازهنگام جلوس خود منع کردند ورنگ چادری را بخاکی تبدیل دادند، وکنچینی ها (سراینده های رقاصه) مجبور به توبه کردن شدند وکوچه کنچینی ها بدیگر اصناف شهر مسکون گردید.» (شماره ٤ مورخه ذیحجه ۱۳۳۱ مطابق ۱۹۱۲ سراج الاخبار) .

این تنها نبود ، امیرامر کردکه هندوهای افغانستان مجبورند دستار زرد ببندند وزنان شان برقع زرد بپوشند تا ازدیگران متمایز باشند. همچنین برای مسلمان شدگان شان از ۳۰۰ تا ٦۰۰ روپیه نقد ویك دست لباس انعام ازطرف دولت داده شود. امیر حبیب‌اله خان در ۱۱ شهر افغانستان ۱۱ مدرسه حفظ قران با۱٤۰ نفر متعلم و۱٤ نفرمعلم بکشود که‌هر متعلمی از ۳ تا٦ سال بتواند قرآن حفظ کند. تمام مصارف ومعاش ومسکن وطعام‌ولباس ازطرف دولت داده میشد. اولین دسته فارغ التحصیلان این مدارس هم ۳۰ نفر حافظ بینا وکور بود. همچنین امیر امرکرد که الواح سنگی وتاریخی قبور ومزارات کابل که دارای آیات قرآنی بودبنام احترام جمع وحك شد ودر فرش وپایه های مسجد عیدگاه بکار برده‌شد. امیر بعدها در هرماه رمضان هرشبی بنا‌داران کابل یك‌ضیافت افطار میداد (در تابستانها درصحن چمن حضوری سفره گسترده میشد) . تعداد مجموع این مدعوین درآخر رمضان طبق یك احصائیه سراج الاخبار به ٤١٦٠١ نفر میرسید . امیر در ۱۹۰۲ هنگامیکه کالرا وخشك سالی افغانستان را تحت تهدید قرار داده بودلقب «سراج الملة‌والدین» اختیار کرد ودریك دربار عام گفت که‌ترقی یك دولت ویك ملت بدون ترقی علم‌امکان ندارد. من مصمم هستم که درمملکت مکتب‌ها بنیاد نهاده شود. هرکس که‌مفکوره‌ئی در باب معارف ومکاتب داشته باشد کتبا به‌اعتمادالدوله بدهند تابملاحظه من برسد بعد ازمشوره ومذاکره اصولیکه به‌مقصد نزدیك تر باشد اتخاذ گردد .

همچنین امیر حبیب الهخان دست بیك سلسله اصلاحات داخلی زد وتوجه را بطرف خود کشید. اوامر کردکه غلامان وکنیزان موجوده افغانستان که یادگار دوره پدرش بود بعد از این درمعرض خرید وفروش قرار نگیرند، اماآزادیآنانرا اعلام‌نکرد. همچنین . . نمود که تمام محبوسین زن ومرد دوره پدرش تحت بازرسی قرارگرفته، محبوسین . ی دوسیه رها شوند ومحبوسین دوسیه دار بعداز تحقیق بنزد خودش آورده شوند تاتعین مجازات کرده شود. به‌این‌ترتیب زندانهای مهیب کابل رو بخالی شدن گذاشت . درسال ۱۹۱۱ـ امیر فیصله امر محبوسین کابل را که ۱۲۰۰ نفر بودند برذمه خود گرفت ودر روز های دربار محبوسین به‌آنان طعام ودر زمستان پوستین داده میشد تا محبوسین رها گردیدند. امیر درکتاب محبوسین کوتوالی بقلم خود چنین نوشت :

«سر از امروز ۲۹ ذیقعده ۱۳۳۰ قمری کورکردن انسان موقوف وعوض آن ۱۲ سال حبس، عوض گوش بریدن ٦ سال حبس وعوض دست بریدن در صورت غیر شرعی ۱۰ سال حبس مقرر شد واین فقرات سیاست حکمی میباشد، هرگاه شرعی باشد السن بالسن والجروح قصاص. این حکم را تحریر کردم وبه توفیق‌الهی خودمن به‌همین قرار رفتار خواهم کرد انشاالله تعالی. جهت سلاطین افغانستان که بعد از من برسند اگر ازاولاد من بودند این‌فقرات را وصیت واگر از اولادمن نبودند نصیحت بدانند فقط ».

معهذا امیر حبیب اله درمورد زیر این مقررات خودش را درهم شکست وآن اینکه : سردار محمد عظیم خان پسر سردار محمد اسمعیل خان نواسه سردار محمد اسحق خان که از ماورانهر به افغانستان برگشته ودرخانه سردار محمد عزیز خان نادر در قلعه چه‌بینی‌حصار کابل منزل گزیده بود، خوابی دید که باالبسه سرخ‌سوار اسپی است. رفقای جوانش تعبیر کردند که روزی شاه خواهی شد. این خواب و تعبیر به‌امیر راپور داده شد وجوان بیگناه درارگ محبوس ومجلس قضائی ازسران سرداران محمدزائی تشکیل گردید. در این مجلس اکثریت طرفدار حبس یاتبعید متهم بودند ولی سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله رای به‌کشتن آن بیگناه داد. نایب السلطنه سردار نصراله خان چاقوی کوچك خودش را ازجیب کشید ونشان داد و گفت که بااین آله کوچك میتوان اشتری‌را ذبح نمود همچنین دشمن خوردی‌میتواند پادشاه بزرگی را ازبین ببرد. پس امیر حبیب‌اله خان امر کرد متهم جوان را درباغ ارگ بردند ووحشیانه سنگسار کردند (ثور ۱۲۹۱) .

همچنین امیر حبیب اله خان در آغاز سلطنت خودزن جوانی (میرمن بنت‌سردار محمد سرور خان) را به گناه معاشقه وآنهم در عهد امیر عبدالرحمن خان بدست مرزا محمدحسین‌خان کوتوال کابل، از دو چشم نیشتر زد وآن زن زیبا خودش را با برادهٔ الماس بکشت، در حالیکه محبوب او (محمد ابراهیم پسر استاد احمد نجار باشی) که یکی از قشنگترین جوانان کابل بود قبلا بدار آویخته شده بود. درهر حال بصورت عموم شکنجه ها ی‌شدید ازقبیل قین وفانه وتیل داغ وغیره را امیرممنوع قرار داد. کار جالب‌تر او این بود که سیاه چاهای زمان پدرش را در کابل وهرات تخریب نمود وزندانیان آنرا که از مرده فرق نمیشدند باتن برهنه واستخوانی و چشمانیکه از دیدن نور عاجز وبسته بود، برون کشیدند. نگارنده درایام کودکی این منظر حزین را به‌چشم دیدم هنگامیکه ۵۴۴ نفر آنانرا ازسیاه چاه باالاحصار کابل

کشیده وروی خرها انداخته به اداره کوتوالی میبردند. امیر پول باقیات مالیه دهان کشور را که‌بین ۲۰- ۳۰ ملیون روپیه میشد به‌باقی دهان ببخشید . اوتمام تبعید شدگان دوره پدر را ازممالك خارجي اجازه بازگشت به‌افغانستان داد ودارائی مصادره شده بعضی هارا تلافی نمود وهم ایشان را در ماموریت دولت پذیرفت .

فرهنگ :

مهمترین کاری که دراین دوره عملی شد گذاشتن تهدای معارف وفرهنگ‌جدید در افغانستان بود. اولین لیسه کشور بنام مکتب حبیبیه در ۱۹۰۳ در کابل تاسیس شد. این لیسه دارای سه درجه : ابتدایی، رشدی واعدادی بود. در صنوف ابتدایی ٤ سال مضامین دینیات، دری، حساب، جغرافیه، ومشق‌خط تدریس میشد. در رشدیه ۳ سال دینیات، تاریخ، جغرافیه، زبان (دری، پشتو، انگلیسی یا اردو ویاترکی) ، رسم، حفظ الصحه، رقوم وسیاق تعلیم میگردید . در اعدادیه ۳سال دینیات، دری، تاریخ، جغرافیه، جبر ومقابله، مثلثات، هندسه تحلیلی، جراثقال، حکمت طبیعی، کیمیا وانگلیسی تدریس میشد. درسایر مساجد امر شدکه تعلیم اطفال طبق پروگرام رسمی معارف وزیر نظر مامور مکاتب رسمی بعمل آید. ٦ شاخه ابتدائی این لیسه درسایر نقاط شهر کابل بنامهای مکتب ابتدائی باغ نواب، تنور سازی، خافیها، پرانچه‌ها، مکتب «خدام حضور عالی» ومکتب‌هنود موجود بود .

امیر حبیب اله خان در اواخر سلطنت خود امر نمود که درجمله صنوف ابتدائی این لیسه یك صنف خاصی بنام «صنف شهزادگان عظام» هم تشکیل گردد. ولی تعداد شهزادگان قابل مکتب ازچهار نفر بیشتر نبود: شهزاده عبدالمجید خان، شهزاده اسداله خان، شهزاده محمد امین خان وشهزاده محمدعلی خان. پس امیرامر کرد که‌تعداد این صنف ممتاز ازسردار زادگان محمدزائی پوره شود. تعداد سردار زادگان بزرگ به ١٤ نفر رسید وصنف بکار آغاز کرد. مقرر بودکه اینها بعلاوه نصاب سایر صنوف ابتدائی قدری مضامین بیشتر بخوانند .

مجموع تعداد طلبه در لیسه حبیبیه ۲٦۹ نفر ودرمکاتب ابتدائی شهر ۷۰۰ بودکه بعدها تعداد آنان به١٥٣٤ نفر رسید. مجموع تعداد معلمین ٥٥ نفربود که از آنجمله دونفر معلم نظامی برای تمرین عسکری درتمام مکاتب مشغول بود. درکابل یك دارالمعلمین ابتدائی بانصاب سه ساله مشتمل بر۸۰ نفر معلم موجود بودکه بعد ازسه سال درهردوره ۳۰ معلم ابتدائی برون میداد. در دیگر شهر های افغانستان مکاتب محلی‌به‌اسلوب قدیم بمصرف مردم‌درمساجد هنوز تدریس میکرد. در نورستان دولت ٦ مکتب ابتدائی وآنهم برای‌تدریس دینیات بزبان دری تاسیس کرد که درقریه های پشمل، شکیانی، وایگل، قلعه شاهی و کاشمندی ۲٥۰ شاگرد توسط ۱۲ معلم وملا اما م‌تدریس میشد .

این معارف کوچك ملکی وآنهم در پایتخت (به استثنای بودجه مکتب حربیه و شعب آن) یك بودجه مختصر صدوچند هزار روپیه‌گی داشت وهم دارای تشکیلاتی بود : یك لابراتوار بنام بیت الحکمه، یك بیت الرسم (حاوی آلات نقشه ها برای رسم عملی ونظری مسطحات ومجسمات)، یك‌بیت العلاج (شفاخانه) ، یك کتابخانه، یك تحویلخانه لوازم درسی، یك دفتر بادونفر کاتب داشت. درسر این تشکیلات «انجمن معارف» درزیر ریاست سردار عنایت‌اله خان معین السلطنه قرار داشت که

آمر وناهي معارف بود. اعضای این‌انجمن سه‌نفر افغان (شاه آغاسی عبدالحبیب خان، مولوی عبدالرب خان مدیر مکاتب ابتدائی ومنشی مرزا محمد عمرخان) ، سه‌نفر معلمین ومستخدمین ترك (حسن حلمي افندي، محمدفضلي رسام وعلي افندي) وچهار نفر معلمین هندوستانی (حافظ احمد الدین، قادربخش، محمد ارشد ومولوی معراج الدین) بودند ـ که نظامنامه انجمن راتدوین ونصاب تعلیم مدارس راتنظیم وتصحیح نمایند. بعد از قضیه مشروطه شورای عالی معارف برای کنترول نظامنامه ونصاب تعلیم زیر ریاست نایب السلطنه‌وعضویت معین‌السلطنه، سپهسالار مستوفی‌الممالك، شاه‌اغاسی ملکی‌علی احمدخان، برگداحمد جانخان هندی، عظیم‌اله خان ترجمان،قاضی القضات کابل، مولوی عبدالرئوف خان مدرس وحاجي عبدالرزاق خان سرکرده میزان التحقیقات ومنشی عبداللطیف خان معین گردید .

اما معلمین هندی که تحت نفوذ اصول تعلیمی انگلیس در هند بودند، بعضی شعوری وارادتا وشاید بعضی غیر شعوری وعادتا معارف کابل را محدود ویا خنثی میساختند. زیرا آنها دیده بودند که معارف انگلیسی دارای‌اصول مختلفی است، مثلا در انگلستان پروگرام مدارس چیزی ودر مکاتب بومی استرالیا چیزی ودرهند وپنجاب چیزی دیگر است، در هند مکاتب عالیه حربي وجود نداشت. درپنجاب فلسفه سیاسی ودینی وعلوم تربیه عقلی وانجنیری عالي ومعدن شناسي تدریس نمیشد، برای طلبه مسلمان هند علوم عالیه فزیك وشمي وغیره درمقابل علوم دیني وعربي قرار داشت که‌هندی مسلمان بایستی یکی ازاین دورا انتخاب کند، اونیز دنبال دین میرفت واز علوم باز میماند. درکابل نیز کتب تدریسی زبان انگلیسی که درهند خوانده میشد، تدریس میگردید ومندرجات آن راجع به‌افغانها تحقیر آمیز وپراز اتهام بود. همچنین زبان انگلیس را در لیسه حبیبیه مقابل زبان پشتو گذاشتند تامتعلم یکی راانتخاب کنند. چون هندی‌ها توان تحمل زمستان کابل را نداشتند، لیسه رابسته به‌هند میرفتند ودر عوض تقریبا ۷ـ۸ صد سوال ریاضی به‌متعلمین میسپردند که تاعودت شان ازهند یکان یکان حل نمایند، واین برای خسته نگهداشتن دماغ متعلم درایام مرخصی و تفریح حکم چکشی را داشت که درمغز اوکوفته میشد. همچنین دها طریقه منفی دیگر معمول بود .

از استاد های مشهور وفعال‌افغاني درلیسه حبیبیه مولوی محمد سرور خان قندهاری، میر سید قاسم خان معلم تاریخ، مولوی مظفر بنوچي، مولوی غلام محی‌الدین خان، واز معلمین مشهور هندی داکتر عبدالغنی خان وبرادران (مولوی نجف‌علی خان ومولوی محمد چراغ خان برادران داکتر) بودند. گرچه تولیدات لیسه حبیبیه بسیار قلیل وبعد از ١٤ سال عبارت از١٩ نفر فارغ التحصیل بکلوریا بود، ولی از پهلوی نهضت های نوین ، مرکز بروز جنبش های دیموکراتیك افغانستان بحساب آمد.

مکتب حربیه (١٩٠٩) : مکتب حربیه درکابل تاسیس گردید و دارای سه صنف اعدادی وسه صنف حربي بود. رویهمرفته مضامین ذیل نظری‌وعملی دراین مکتب تدریس وآموخته میشد: قرآن، خط ، حساب، هندسه، جغرافیه، جمناستیك، تعلیمات پیاده، معلومات طبیعیه، تاریخ اسلام، صرف ونحو، هندسه البْاتي، اصول ریاضی اعشاری، مسالك پیاده، سواری ، توپچي، استحکام، مخابره، الجبر وتاریخ عمومي. هیئت تدریسی مشتمل بر استادان افغاني وترکی بود: علي افندي، تظیف افندي، عزت افندي ودر راس آنها خیرالدین پاشا ارکان حرب، عبداللطیف خان

کمیدان، محمدگل خان کمیدان، محمود طرزی، قاری عبداله خان، عبدالغفور ندیم، قاضی عبدالحق خان، میرآقاخان ویکنفر معلم جمناستیك هندی بنام شاه جی. هیئت اداری مکتب اینها بودند: مرزا محمد اسمعیل خن (از جمله روشنفکران کابل) ، مرزا عطاء اله خان، مرزا محمد یعقوب خان، مرزا محمد عثمان خان، مرزا عبدالرحمن خان، ناظر عبدالرحیم خان وکمیدان نورمحمد خان. مفتش مکتب غلام جیلانی خان برگد غند کوتوالي وناظر عمومي سپهسالار محمد نادر خن بود. مدیر مکتب در اوایل محمود سامي (سابق معلم جمناستیك دربغداد) بودکه در ۱۹۱۱ بواسطه سوء اداره مضروبا از افغانستان اخراج ودرهند مقیم گردید ووظیفه مدیریت به‌علی افندی داده شد .

تعداد طلبه مکتب حربیه در ابتداء ۱۵۰ نفر وباز ٤۰۰ نفر ودر اواخر به۹۰۰ نفر رسید. معین السلطنه وعین الدوله جزء طلبه نخستین بودند. مکتب حربیه‌دارای عمارت وباغ وسیع ویك شفاخانه واسلحه خانه وتحویل خانه لوازم بود. ماکولات ولباس طلبه از طرف دولت داده میشد. فارغ التحصیلان این مکتب در اردوی افغانستان از رتبه تولیمشری تاکندك مشری پذیرفته میشد. مکتب حربیه سه شاخه کوچکتر در خارج ازمدرسه نیز داشت: مکتب خورد ضابطان بنام «مکتب عسکری ملکزاده ها»، مکتب عسکری جدیدالاسلام (نورستانیها) و «مکتب عسکری اردلیان حضور». تعداد طلبه این مکاتب عسکری سه‌گانه به‌سه صدنفر نمیرسید ودرهرچهار سال یك تعداد فارغ التحصیل به‌سویه بلوکمشر برون میداد، این‌ها در مکاتب‌خود مضامین دینیات، دری، حساب، جغرافیه، معلومات نظامی نظری وعملی وسپورت می آموختند. مصارف مکتب ازطرف دولت تکافو میگردید .

بعلاوه مطابع جدید تیپوگرافي (دارای سه‌پایه ماشین بخاری ومجلد خانه) و زنگوگرافي درهمین دوره وارد وبکار انداخته شد. مطابع لیتوگرافي توسع وخطاطی وحکاکی ترقی کرد . سراج الاخبار، سراج الاطفال آثار محمود طرزی وغیره آثار متفرق درهمین مطابع چاپ ومنتشر گردید .

موسسات تازه : درسال ۱۹۱۰ یتیم خانه درکابل تاسیس شدوبرای تمویل بودجه آن عکاسخانه عمومي ویك قهوه‌خانه درچمن حضوری تشکیل ومنافع آن مخصوص یتیم خانه گردید. امیر ۱۸ هزار روپیه به‌یتیم خانه اعانه دادوهم اعانه اجباری از مامورین وخانها بگرفت. مرزا محمد یوسف خان سردفتر کوتوالي درعقب چوك دوم کابل یك قهوه‌خانه عمومي به‌پول خودباز کرد .

درسال ۱۹۰۹ برای بار اول موترها ازکمپني «دملر» در بمبی خریده شده و در کابل بکار انداخته شد. همچنین ۵۷ نفر کارگر ازکابل دربمبی اعزام گردید که کار های تخنیکی موتر : ساختن بادی وسیت، رنگمالي وآهنگری ودریوری وغیره آموختند وبرگشتند وشاگرد تربیه کردند. در حالیکه بایسکل مدت‌ها پیشتر وارد شده بود. یك شرکت موترنیز توسط درباریان تشکیل شد. درهمین سال کارخانه چرمگری درکابل به‌سرپرستی متخصص انگلیسی آقای تارنتن تاسیس گردید. این فابریکه چرمهای مورد احتیاج، بوت وموزه وسلیپر برای اردوی افغانستان تهیه‌میکرد وهم قسما دربازار کابل عرضه میکرد . در ۱۹۱۳ فابریکه پشمینه بافي کابل به‌قوای ۵۰۰ اسپ بخار اساس گذاشته ودر ۱۹۱٤ به‌تولید آغاز کرد. این فابریکه دراوایل سالانه برای پنجاه هزار عسکر افغاني پارچه دریشي عسکری تولید میکرد وقسما در

بازار سرج عرضه میکرد. فابریکه در انتظار تکمیل فابریکه برق آبی جبل السراج بود که در آنصورت قوه اواز ۵۰۰- اسپ به ۱۵۰۰- اسپ بالا میرفت وتولید سه چند میگردید .

واما فابریکه برقآبی جبل‌السراج در ۱۹۰۷ تحت تاسیس گرفته شد. سامان ولوازم ابتدائی آن به‌قیمت بیشتر ازیکنیم ملیون کلدار ازخارج وارد ونیز زیر نظریك انجنیر خارجی بنام جوت‌کار تاسیس آغاز گردید. ولی این فابریکه ۱۲ سال بعد (۱۹۱۹) توانست که توسط یك انجنیر هندی بنام عزیزاله خان کابل راتنویر نماید. در فابریکه حربی کابل نیز برای باراول توسط رضابیگ ترکی «باروت سفید» یا باروت بیدود ساخته شد. تمدید لینهای تلیفون کابل ننگرهار (۱۹۰۹- ۱۹۱۰) و کابل جبل السراج وغیره نیز درهمین دوره بعمل آمد. در ۱۹۱۱ شفاخانه ملکی کابل تاسیس وتوسط داکتران ترکی بکار انداخته شد. مدیر شفاخانه داکتر منیر عزت جراح ماهری بود. شفاخانه ۲۵ بستر دایمی وپنج بستر احتیاطی داشت. در این شفاخانه عوض آب چیچك که قبلا ازهند وارد میشد، آب چیچك از گوساله استحصال گردید وتلقیح جدری بقری بعمل آمد. درسال اول تعداد بستر شده‌گان ۱۹۵ نفر، تعداد وفیات ۱۸ نفر وتعداد مراجعین ۲۹٤٦٦ نفربود. درسال دوم این تعداد به ۵۱۸۲۹ نفر رسید. شفاخانه نظامی جداگانه وکوچکتر ازاین بود و توسط داکتران هندی کار میکرد. البته این شفاخانه هاتنها درکابل بودند وحتی برای‌مردم دور وپیش آن استفاده ازآن میسر نبود، تاچه رسد در وقت استیلای امراض اوبائی. چنانیکه در استیلای کالرای ۱۹۱۵ تنها درشهر کابل درمدت ٤۱ روز ۱٤۲۲ نفر مصاب و۸۸۳ نفر بمرد، در حالیکه این وباسه ماه طول کشید. همچنین درانفلوانزای ۱۹۱۸ تعداد بیشمار انسان در افغانستان تلف گردید. درقریه ده خدا دادکابل که سه‌صد نفر نفوس داشت، ۲۵۰ نفرآن بمرد. در پغمان در ٤روز ۱۵۰۰ نفر تلف شد. البته در لغمان، کنر، لوگر، پاکتیا، وسایر ولایات کشور تلفات نسبی بیشتر بود، ولی چون مثل کابل احصائیه گیری نمیشد تعداد تلفات مجهول ماند. درچنین ایام مصایب اطبای کابل که‌طب قدیم رابکار میبردند صمیمانه تااندازه توان درخدمت خلق میکوشیدند از قبیل مرزا محمد ابراهیم خان، مرزا عبدالغنی خان، مرزا عبدالنبی خان، مرزا عبدالقدوس خان، مرزا عبدالقدیر خان، مرزا عبداللطیف خان، مرزا تاج محمدخان، مرزا محمد اسحق خان وچندین نفر دیگر .

در ۱۹۰۷ حفر نهر سراج کندهار توسط بیگار شروع گردید . این نهر جدید که از دریای هلمند جدا میگردید بافشار وظلم بسیار والی قندهار سردار محمد عثمان خان برمردم، زیر کار قرار گرفت. همچنین حفریات نهر سراج جلال آباد شروع گردید . همدرین سال که امیر حبیب اله خان بعد ازسفر هند، افغانستان را ازکابل به‌خط غزنی، قندهار، فراه، هرات، میمنه، بلخ، قطغن وکابل سیاحت کرد، ترمیم‌و تعمیر مجدد بندآب غزنه را بمصرف پنجصد هزار روپیه بغرض آبیاری صدهزارجریب زمین امر داد. اینکار بزحمت مردم وجدیت مرزا عبدالاحد خان غزنوی (نایب‌مستوفی الممالك) ونظارت آقای ملر اسکاتلندی پیش رفت ودر ۱۹۱۲ پنجاه هزار جریب زمین را مشروب ساخت. همچنین امیر تمدید نل آب رسانی پغمان رابغرض تهیه‌آب آشامیدنی صحی شهر کابل اساس گذاشت که‌بعد از خود او مثل برق جبل السراج بکابل رسید، در حالیکه قبلا آب مشروب کابل از دریای ضعیف کابل وجوی پل

مستان وغیر صحی بود .

عمده ترین کاراین دوره ترمیم سرکها یقدیم کشور وتعمیر وترمیم سرکهای جدید موتر روبین کابل جلال آباد، جلال آباد لغمان، کابل جبل السراج، کابل لوگر، کابل غزنه، وغیره بود. همچنین در سرتاسر شهر های افغانستان کاروانسرا های جنگی نما بنام «رباطهای سراجیه» بالای مردم آباد گردید که‌هر رباط در دوحصه نشیمن وطویله حیوانات منقسم وهریکی دارای ذخایر غله وعلوفه ومحروقات وگدامدار مسئول بود، تاطبق نرخ معین بمسافرین وکاروانها بفروشد. البته این‌غله وعلوفه از درك مالیات جنسی دولت بازحمت زیاد دهقان ومالیه دهنده درگدامها رسانیده‌میشد. فاصله رباطها از همدیگر اغلب شش «کروه» بود و هر کروهی مساوی چهار هزار «گز جریب» افغانستان میشد . هرگز جریب مساوی ۲۹— انج انگلیسی بود. بعلاوه بین کابل وجلال آباد منزلگاهائی اعمار گردید که‌بالوازم وخانه سامانها درسر راه هند وکابل مجهز بود. در دریا های عرض سرکهای موتررو نیزپلهای آهنین عصری اعمار شد ازقبیل پلهای : گلبهار، غوربند، متك ودرونته . امیرحبیب اله خان به‌اعمار قصور جدیده دلچسپی بسیار داشت واز تعمیرات مشهور دوره او اینهاست : قصر دلکشا وقصر استور وقصرعین العمارت درکابل ، قلعه السراج در لغمان، سراج العمارت در جلال آباد، سراج‌الامصار در جبل‌السراج. همچنین در ۱۹۱۲ توسط تشکیل یك مجلس مختصر قانون گذاری، نظام نامه‌های تذکره رهداری (در ۱۱۵ ماده) وعروسی وتعزیه داری تدوین گردید .

همچنین امیر در تشکیلات عسکری نیز تغیرات سطحی وارد کرد. مثلا در کابل اردو منقسم به چهار غند: اردلی، اردل، کوتوالی ودارالسلطنه بود. امیر حبیب‌اله‌خان این تشکیل رابهم زد وسپاه پایتخت را در دولوا تقسیم نمود. هرلوا مرکب ازسه‌غند وهرغند مشتمل برچهار هزار عسکر وجمعا ـ به‌استثنی خاصه‌دار وغیره —۲٤ هزار سپاهی بود. هرغند دارای یك‌کندك توپچی (۲٤ توپ هاوتزر، صحرا وقاطری جبل ـ جرمنی وکابلی) بود. هر کندك سواره یك‌تولی ماشیندار داشت وهر غند دارای یك شفاخانه (یك داکتر، دوجراح وکمپودر)، طباخ، دهولی، سقا، خاکروب، یك تولی استحکام ویك دستگاه مخابرات (ستاره دولت) بود .

وضع مالی واداره :

امیر حبیب‌اله خان بعداز عقد معاهده ۱۹۰۵ باانگلیس ومسافرت درهند (۱۹۰۷) خودش رابکلی ازخطر انگلیس مامون شمرد وهم قرارداد ۱۹۰۷ روس وانگلیس اورا از تجاوز روس مصون وانمود، لهذا اوباخاطر جمع امور داخلی کشور را بین برادروپسر خود (نایب السلطنه ومعین السلطنه) تقسیم کرد. امور نظامی به‌معین السلطنه بحیث وزیر حربیه سپرده شد وامیر ازبالا نظارت مینمود . امور داخله به‌نایب السلطنه بحیث صدر اعظم تحویل گردید وحتی ازنظارت امیرهم آزاد بود. فقط امور مالی‌کشور زیر اداره مرزا محمدحسین خان مستوفی الممالك بحیث وزیر مالیه قرار داشت واو شخصا باامیر مرتبط بود. محاکم هشتادگانه شرعی نیز درتمام افغانستان فعال مایشا بود .

این اداره به‌تدریج روبه انحطاط وفساد نهاد. دیگر دسیپلین ومجازات ومکافات وجود نداشت. هرحاکم ومامور ومستوفی درمنطقه ماموریت خود دست‌آزاد داشت و رشوت، تحفه، بیگار، وخویشاوندی شکل مشروع بخود گرفت. عهده های دولتی در

معرض خرید وفروش گذاشته شد. نامهای «سرچربی بی‌بی وچپن پولی‌آقا» درهمین دوره داخل قاموس اداره گردید. نایب السلطنه هدایای والیان ومامورین بزرگ‌ولایات را میپذیرفت واختیار اداره او دردست منشیان ومصاحبین اومتمرکز گردید، زیرا نایب السلطنه اشتغال به‌امور کوچك راتنزل از «مقام آسمانی» خود میدانست .

مستوفی الممالك ادارات استیفا وامور مالی کشور را درمعرض بیع وشری قرار داده بود، مالیات کشور اعم از اراضی وگمرکات همه دراجارهٔ مستاجرین خائن‌گذاشته میشد. این مستاجرین هرنوعیکه میخواستند میتوانستند بامالیه دهان رفتار نمایند. شدت فشار بالای مردم تاجائی رسید که ازولایات شمالی کشور صدها خانواردهقان ور شکست شده بقلمرو روس و حتی از غرب به ایران فرار کردند . اراضی سر سبز مردم جمشیدی در هرات که مطمح نظر ملاك مقتدر وبزرگ آنجا بود، درطی‌یك سازش‌خائینانه استملاك گردید.وآن اینکه‌فیودالهای دربار هرات که‌معروف به «چهار کلاه» بودند بدستیاری والی هرات محمدسرور خان معروف‌به "بابای‌کرام "پانزده‌هزارنفرمرددلیرجمشیدی‌رامتهم‌به‌ضدیت‌دولت نمود، اجازه امیر حبیب اله‌خان رابرای سرکوبی آنها گرفتند ودرشبی ناگهانی به‌سوق عسکر از سه جهت پرداختند . مردم بیگناه وبی‌خبر که‌خودرا مثل صیدی درمحاصره شکاریان دیدند در حالت بهت طبل کوچ نواختند وراهی‌را که بجانب قلمرو روس عامدا باز گذاشته شده بود، درپیش گرفتند. اینها فرار کردند وسرزمین ایشان بین متنفذین منقسم گردید. این درزمان سلطنت شاه امان اله بود که‌والی معزول وبه هیئت تنظیمیه هرات اختیار داده شد تا با جمشیدی ها مذاکره و به سر زمین شان عودت داده شدند.

سراج الاخبار درشماره ۱۱ سال ٤ مورخ ربیع الاول ۱۳۳۳ خود (۱۹۱٤)شرحی ازفرار نمودن ششصد خانوار هزاره بجانب ایران نوشت وگفت که این فراریان خوش برضا، بواسطه عسکر مسلح ازسرحد باز گشتانده شده واجبارا درموطن شان‌دایزنگی ساکن ساخته شدند. سراج الاخبار مینویسد که وقتی از آنها سبب این فرار کردن پرسیده شد، ایشان ظلم وجبر ورشوت خواری مامورین دولت را پیش کشیدند. در همین سال نگارنده در خان آباد ــ قطغن بودم، یکنفر مستاجر گمرکات قطغن‌وبدخشان بنام جمشید خان کمری وال، هشتاد نفرخدمتگار شخصی داشت وسرای جمشید خان شکل سراهای افسانوی بغداد بخود گرفته بود، درحالیکه در بدخشان قحط غلا مردم ناتوان آنجا را واداشته بودکه دختران خود رابرابر ده سیر گندم بفروشند ومثلا در نورستان مردم ارزن میخوردند ودر پاکتیا غله را.میگذاشتند تلخ شود تاکمتربخورند.

عوارض ومالیات دولت گوناگون بود وبازور محصل ازمردم گرفته میشد ازقبیل: خس بری (مالیات ارضی) ، سر درختی (از اشجار مثمر)، زکات ومحصول مواشی (از مالدار)، سرخانه (از بیزمین)، اقسام حواله جات خریداری وغیره . دولت مالیه نقدی رابالای مالیه دهان تحویل خزانه ها ومالیات جنسی را تحویل گدامها ورباطهاکه در فاصله های چندین شبانه روز ازمحل مالیه دهان قرار داشت، مینمود، خزانه‌ها وگدامها مقداری معین نقد وجنس بیشتر از مالیه معین برای خود میگرفتند. چون‌پای ملك وارباب بین‌مالیه‌دهنده ودولت‌وسیط بود، مقداری هم خصه شخصی آنها میشد. باقیات مالیات که تادیه آن ازتوان دهقان خارج بود، توسط تحصیلداران بحصول میرسید. دفاتر تحصیلداری درپایتخت وولایات برجان ومال مردم مسلط بود. درقطغن سه‌نوع تحصیلدار وجود داشت که هریك دارای اردوئی گرسنه‌گان بودند که آنان ا

بجان مردم می انداختند : تحصیلدار باقیات چهارده ساله گذشته ، تحصیلدار باقیات جدید از دوسال گذشته وتحصیلدار روز ازسال جاری. یکی ازاین تحصیلداران مرزا محمد مهدی خان بودکه هنگام حرکت موکب او مانند راجاهای هندوستان پرطمطراق بود .

این تنها نبود ، انواع خریداری دولتی وشخصی وبیگار کمر مردم راخم کرده بود. مامورین بزرگ دولت غله وعلوفه کارآمد خودرا بهقیمت معینه بسیار نازل در عوض معاش خود بالای مالیه دهان دور دست حواله میگرفتند ویا قیمت آنرا تحویل خزانه کرده ودر برابر آن حواله وبرات حاصل میکردند ، انگاه توسط محصلین مسلح اشیای حواله شده گی را ازمردم تاخانه خود میرساندند ویا پول قیمت آنرا چندین بار بیشتر نقد میگرفتند . مثلا یك افسر ویایك مامور درخان آباد ۲۰ روپیه قیمت ۱۰ خروار کاهرا تحویل خزانه کرده وحوالهکاه اسمیمالیه دهندگان اندراب که هشتمنزل اسپ دورتر بود میگرفت. دفتر اندراب مالیه دهندگان رامجبور میساخت کههریكمقدار حواله شدهگی ذمت خودرا درخان آباد رسانده رسید بگیرند. چون این قسم تکلیف قابل تحمل نبود بناچار قیمت کاه رانقد طبق تعیین حواله دار ولو صد برابر بیشتر میپرداختند. واما حوالهجات دولتی اینمفر راهم باقی نمیگذاشت ومالیهدهنده مجبور بهتحویل جنس درجای معینه بود ولو زندگی او در سراین تکلیف ازبین میرفت. مایحتاج خانواده شاهی هم درعوض معاش شان درولایات کشور حواله میگردید، برنج درکنر ولغمان، روغن درهزارهجات، گوسفند درقطغن وغیره اماتعین نرخ این اشیا بمراتبی کمتر ازنرخ بازار وروز بود .

درسال ۱۹۱۱ نرخ روغن دربازار کابل فیسیر ۱۵ روپیه بود. نایب السلطنه هفت هزار روپیه ازمعاش خودرا عوض خزانه دربهسود حواله گرفت ودرعوض آن روغن بنرخ تقریبا رایگان جمع کرد: این وقت حاکم هزارهجات سردار محمداکبر خان بود ودراین موضوع دفترخانهگی نایب السلطنه ، علیاحمد خان آقا ومرزا عبدالرحیم خان نامه ذیل را بهسردار نوشتند :

«عالیجاه عزت همراه مشفقی محمد اکبرخان حاکم کلان بهسود راحفظ اله تعالی، بعد از دعاگوئی ازدیاد عمر واقبال اعلیحضرت وسلامتی وجود حضرت مولایم نایب السلطنه صاحب قلمی میدارم که قبل برین ازحضور حضرت مولایم نایب السلطنه صاحب بذریعه فرمان برای شما احکام شده بودکه یکقطعه برات مساوی ازمبلغ هفت هزار روپیه پخته عوض تنخواه عالی ما، کارکنان حضور عالی مابهجهت خریداریروغن زرد مصارف کارخانه طباخی ما، اسمی دفتری بهسود حواله وبرات حاصل نمودهاند کهبداك آینده برای شما روانه میشود کهسر رشته خریداری روغن مذکور را بدرستی وقیمت مناسب خریداری نموده بکارخانه عالی ما ارسال داشته رسید حاصل میدارید . لهذا برات مذکور بمعرفت عزیز احمدخان دفعدار (خورد ضابط عسکری) بخدمت شما فرستاده شد، در خریداری وقیمت روغن بقرار احکام مبارك معمول میدارید ورسید برات را بهداك سرکاری برای این خادم عالی ارسال میدارید کهخاطر جمع شوم انشاء اله تعالی. در فرستادن روغن ساعی باشید کهبزودی وروغن خوب برسانید فقط واز طرف حضرت مولایم خاطر خودرا آسوده دارید که بفضل ومرحمت حضرت حق سبحانه تعالی صحت کامل دارند والسلام تحریر یوم چهارشنبه ۲۲ ماه رجبالمرجب

۱۳۲۹ دست‌خط علی احمد ودست خط عبدالرحیم» (۱) .

این روغن ازبهسود تاکابل بالای مردم رسانده شده وتحویل «کارخانه طباخی ب السلطنه» گردید.. اینك نقل یك رسید کارخانه طباخی که‌بیك نفر ارنده روغن ه شده است : «هو. مقدار سه چهارك بوزن کابل روغن زرد که مناصفه آن یکنیم چارك میشود از بابت باقیات سنه گذشته ایت‌ئیل سال کلب خریداری حضرت عالی نایب السلطنه صاحب، ذمه‌گی یوسف بیگ شاندهٔ بهسود بمعرفت اقامحمد کراهه‌کش تحصیلی عزیز احمد دفعدار، جهت مصارف هذا سنه سجقان ئیل سال موش کارخانه «طباخی عالی، تعلق عالیجاه ناظر محمد اسمعیل خان تحویل بنده اله‌جلال الدین‌تحویلدار گردید فقط تحریر تاریخ دوشنبه ۲۹ رجب‌المرجب سنه ۱۳۳۰ مهرجلال الدین، مهر مرزا عبدالحسین خان منشی، مهرعبداله ، مهرغلام‌محمد، سه‌مهر لایقرهٔ» در پیشانی رسید نوشته شده : «قرار صفحه ۷۸ اوارجه مالیات» در پشت رسید نوشته شده : «ثبت شد صفحه ۳۹ تحویلی جلال الدین . دست خط عبدالرئوف» (۱) .

همچنین سایر شهزاده هادرولایات بخریداری جبری‌اشیا میپرداختند. عضدالدوله سالانه پنجهزار روپیه را روغن جبری ازهزاره جات میگرفت. شهزاده ها همه یك مقدار اسعار کلداری سهمیه داشتند که عوض معاش ازخزانه گرفته واز هند سامان میخریدند. مثلا سهمیه عضد الدوله نه‌هزار کلدار بود. همچنین اسلحه ازمیکزین ارك وسایر اشیا را از تحویلخانه دولت میخریدند ویا رایگان میگرفتند ، در حالیکه هریك معاش گزافی از خزانه ملت بقرار ذیل میبردند :

معاش سالانه نایب السلطنه	۳۶۰ر۰۰۰ روپیه
معاش علیا حضرت (ملکه)	۲۰۰ر۰۰۰ روپیه
معاش معین السلطنه	۲۰۰ر۰۰۰ روپیه
معاش ملکه مادر	۱۰۰ر۰۰۰ روپیه
معاش عین الدوله	۱۲۰ر۰۰۰ روپیه
معاش عضد الدوله	۱۱۵ر۰۰۰ روپیه
معاش سردار محمد کبیر خان	۸۰ر۰۰۰ روپیه
معاش سردار مدافع (امین‌اله خان)	۶۰ر۰۰۰ روپیه
معاش سردار صنایع (محمد عمرخان)	۵۵ر۰۰۰ روپیه

واما مامورین عالی رتبه ملکی معاش اندك داشتند. وزیر مالیه مرزا محمد حسین خان مستوفی الممالك سالانه ۷۰۰۰ روپیه ـ مرزا محمود خان امین نظام ۴۰۰۰ روپیه ـ مستوفیان ولایات سالانه ۱۵۰۰ روپیه ودرباریان امیر سالانه از ۳۶۰۰ تا ۷۲۰۰روپیه معاش داشتند . معاش افسران اردو سالانه ازاین قرار بود: بلوکشمر ۳۰۰ روپیه ـ تولیمشر ۶۰۰ روپیه ـ کمیدان ۹۰۰ روپیه ـ کندکمشر ۱۲۰۰ روپیه غندمشر ۲۴۰۰ روپیه ـ جنرال ۴۸۰۰ روپیه ـ نایب سالار ۷۲۰۰ روپیه ـ سپهسالار ۲۴۰۰۰ روپیه. البته در آنوقت نرخ اشیای مورد احتیاج نازل بود. گندم فی‌سیر یك روپیه ـ گوشت فی سیر چهار روپیه ـ برنج فی‌سیر ۳ روپیه ـ روغن فی‌سیر ۱۵ روپیه ـ سان‌فی‌گز یك روپیه ـ کشمیره پشمی فی‌گز ۱۵ روپیه وبوت فی‌جوره ۲۰ روپیه قیمت داشت.

---

(۱) این نامه و رسید روغن جز اسناد سردار محمداکبر خان حاکم بهسود بود که توسط فرزندش سردار محمدکریم خان به‌کتابخانه اینجانب‌تعلق گرفته است .

مالیات دولت سالانه به ۸۰ ملیون روپیه میرسید وتجارت باروسیه وانگلیس توسعه میبافت، زمینه هم برای نشو ونمای تجار دلال کشور فراختر میگردید .

واما دربار :

امیر حبیب اله خان به‌جلال ظاهری دلبستگی بسیار داشت . او دربار رازیر نظم جدیدی قرار داد، لباس اروپائی را قبول نمود، یونیفورم رسمی را درجه بندی کرد ونظام نامه لباس تدوین کرد، البسه رسمی ، نیمرسمی، تابستانی، زمستانی، شب وروز، نماز جمعه وشکار معین شد. سرشانه، جال، روب، کلاه، رنگ ومغزی کرتی وپطلون ویخن فراك ازنظامی وملکی وخانواده شاهی تصنیف گردید. حتی تکت های دعوت دربار باجدول مخصوصش طبع وتقسیم میشد که در پیشانی آن‌علامت محراب ومنبر ، در حاشیه راستش مهر رسمی سلطنتی شاه، در حاشیه چپ مهر شاه آغاسی حضوری داشت ودر متن این‌تکت چنین مرقوم بود: منصبداران ملکی ــ تکت دربار معلی سلامخانه ــ درجه دریشی ــ اسم ــ قوم ــ منصب ، بالادست ــ زیردست. مثلا درخانه درجه دریشی یکنفر اجیدن ملکی توضیحات ذیل مرقوم بود : «کرتی ماهوت سیاه دوسینه ، کف وطاس ویخن لیس‌دوزی، مغزی ماهوت گلنار،دکمه برنجی، سرشانه مقرری اجیدنی، پطلون ماهوت سیاه، پتی ماهوت گلنار، کمربند لیس گل قلفك دار بمعه کریچ بند اسباب نقره، بالای گل نشان محراب ومنبر، کلاه افغانی تپ ماهوتی، نشان محراب ومنبر، بوت سیاه.» (۱)

کریچ رسمی منصبداران ملکی ساخت ماشین خانه کابل وغلاف مطلا بود. هر منصبدار ملکی موظف بودکه یك اسپ سواری ، یك یابوی باربر، دوخیمه افسری و سپاهی آماده سفر داشته باشند . اینکه معاش مامور کفایت این مصارف میکرد یاخیر موضوع مطالعه نبود. امیر برای اعاظم خانواده خودعلامات وبیرقهای مخصوص تعین نمود که در کلاه خویش نصب ودر عمارات خود می افراشتند. علامت کلاه وبیرق‌نایب السلطنه «شق القمر»، ازمعین السلطنه «کلاه نشاندار» ، ازعین الدوله «کلاه جیغه‌دار» واز عضد الدوله «کلاه پردار» بود .

تشکیلات دربار زیاد بود، مثلا سه سرمنشی بنامهای منشی حضور، منشی خارجه ومنشی داخله بادفتر جداگانه وچهار ایشك اغاسی حضوری ، ملکی، نظامی وخارجه ویك اداره بنام «دفتر خارجه» موجود بود. یکی از ادارات دربار «دارالعدالت حضور» بودکه یك سرکرده ، یك قاضی ، دومفتی، چهار محرر وچهار کاتب داشت و هیچ کاری نمیکرد . درباریان به‌عنوان مصاحبین خاص، اهل میز حضور ، غلام‌بچه‌گان خاص حضوری وغیره منقسم میشدند و در عقب اینها یك تعداد فراش باشی، پیش خدمت باشی، آبدار باشی ودها باشی دیگر استاده بودند . گارد شاهی ودسته‌جات خان اسپور، میر اسپور، سراوس ورکابدار، محافظ این دربار بود، افسران ایشان و شاه آغاسی ها همه رتبه جرنیلی داشتند .

همچنین امیر حبیب الله‌خان شیفته عناوین والقاب جدید بود ولواین‌القاب بعضا نسبتی ازنظر وظایف اداری باملقبین خودنداشت ازقبیل :نایب‌السلطنه ،سردارمدافع وسردار صنایع (برادران امیر)، معین السطنه ،عین الدوله وعضدالدوله(پسران‌امیر،) امین المکاتیب، امین‌المقابله (در دربار)، امین‌الاطلاعات، امین‌العسس،امین الوجوهات

---

(۱) اصل این تکت متعلق کتابخانه این جانب است .

(رئیس گمرك کابل) امین عین‌المال حاکم‌التحقیق ،دارالعدالت وغیره .سرداران نیز درجه بندی شده‌بودند چون سردار درجه اول ودرجه‌دوم وعادی . همچنین امیر حبیب الله‌خان تمایل داشت همه چیز بنام خودش منسوب گردد، مثلا کوه سراج (جبل السراج)تپه‌سراج (تپه‌بلخ‌کابل)،نهر سراج ،بندسراج ، رباط سراج،قلعه سراج ،عمارت‌سراج‌وده‌ها‌سراج دیگر.درهرحال‌دربارامیرحبیب‌الله‌خان‌دقیقازیردسپلین تقریباً نظامی قرار داشت واندك بی‌مبالاتی باعث مجازات وبی آبی میشد ولو رجال بزرگ دربار میبود. دربار اغلب فصول سال مشغول سفر درصیفیه پغمان و شتائیه جلال آباد وسایر تفرجگاه های لغمان ،گلبهار ،جبل السراج، استالف وغیره بود . دراین‌سفر ها بعضا شکار بعمل می‌آمد وشکار گاه های آهو وپرندگان در کابل شکاری ۱۲میلی شهر، چمن وزیر آباد ونیزار قلعه حشمت خان و در شرق جلال آباد ودره نور کنر والتال آن‌بود .دربار بیشتر به‌طباخی ودیکچه پزانی مصرو فیت داشت وکتابی هم دراین مورد چاپ شد .

فرامینی‌که امیرحبیب‌الله خان بدستخط خودراجع به امور تشریفاتی دربار نوشته دلچسپ ویکی ازآنها اینست: «محرم ۱۳۲۹ (۱۹۱۱) نفری میز حضور وغلام بچه های خاص وحضوری بعدازاین بدون لباس فراکوت آمده نمیتوانند.» در یک فرمان دیگر اینطور مینویسد : «بعداز این هیچ کس حتی برادران وفرزندان سر راست بحضور آمده نمیتوانند تادرخانه انتظار ننشسته وکارت روان نکنندواجازه نگیرند .» درفرمان دیگری مورخ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۳۱ (۱۹۱۲) درجلال آباد چنین مینویسد : «چونکه درشبها اکثریه نفری میز حضور خودرا بدرستی واقف کرده نمیتوانند که من درباغ شاهی هستم ویابه حرمسرا ویاخارج ازهردوجا لهذا سه‌رنگ لعل تین مقرر کردم تانفری‌مذکور بدرستی بدانند که من‌کجا هستم : سرخ‌باغ‌شاهی لاجوردی حرمسرا سبز بیرون هردو جا . » همچنین امیر بغرض تغیر دادن نامهای معمول اوقات نانخوری درفرمان ۱٤ ذیحجه ۱۳۳۰ (۱۹۱۱) خودنوشت:«اشراقیه » درعوض ناشتای صبح , «ضحوه » عوضی نان چاشت ، «عشائیه »بجای نان شب و «عصریه»عوض نام «چای‌دیگر»(۱)

امیر حبیب‌الله‌خان به مرور زمان به اثر قدرت بی‌سرحد ومطلق العنانی وعدم مسئولیت بیك زمامدار زود رنج وخشن وبی‌باك تبدیل شد .درباریان ازروش اومنزجر وترسان گردیدند . اوعلنا دربیانات خود میگفت که : شاهی وپیغمبری چون دو نگینند دریك انگشتری . شجاع الدوله خان فراش باشی دربار حکایت میکرد که امیر روزی در دربار از «علوی اسمانی مقام پادشاهی »سخن میزد وباجدیت این بیت‌را شاهد می‌آورد :

آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست　　نایب است ودست اودست خداست

امیرحبیب الله‌خان باچنین عقیده وادعا حرمسرای مفصل وباشکوهی ترتیب داد که بیشتر از صد زن بعناوین حرم ، سراری خدمه وجواری در آن میزیستند. مصارف البسه وزیور وما کولات ومعاشات وحمل و نقل اهالی حرم گزاف بود. امیر حبیب‌الله خان بمرور زمان در زندگی داخلی حرم فرو رفت واز رسیدگی به‌امور بکلی باز ماند . ملکه رسمی کشور نیز ازارگ سلطنتی اخراج ودرقصر علیا جاداده شد.

قیامهای مردم (۱۹۱۲-۱۹۱۳):

درولایت پاکتیا دولت هرساله رشقه دهقان را از قرار فی جریب شش رو پیه

---

(۱)اصل این فرامین دسخطی امیر حبب الله‌خان در اغتشاش بچه‌سقا دربازارکابل برامد وامروز همه درکتابخانه شخصی آقای میرزا سید داود خان محفوظ است .

برای کمندهای سرکاری اجباراً میگرفت درحالیکه قیمت روز فی جریب ۵۰روپیه بود. همچنین دولت هرساله مقداری غله بنرخ معین بالای دهقانان تقسیم وخریداری جبری حواله کرده درشهر خوست میرساند وبد وکانداران تقسیم میکرد تاافراد ملکی و نظامی دولت آذوقه همیشه گی دردسترس خود داشته باشند. همچنین دولت مقداری دیگر بهمین ترتیب ازرمیندار خریده وتاگدام عسکری «خندخیل» بالای شان میرساند. بعلاوه سردار محمد اکبرخان والی پاکتیا برمردم شدت روامیداشت ومامورین اوفشار وارد میکردند. چون مردم پاکتیا نسبتاً مسلحتر بودند در اواخر سال ۱۹۱۲ برضد دولت قیام کردند. این قیام تااوایل ۱۹۱۳ مدت پنجماه طول کشید .از همه اولتر اهالی منگل (مقبل ،طوطاخیل ،جاجی میدان وچمکنی)دست به سلاح بردند وبعد هامردم احمد زائی به شور شیان پیوستند . تهانه نظامی «میدان خوله »وتهانه نظا مـی «پتان» ورباط «خندخیل»همه موردهجوم شورشیان قرارگرفته وبادادن تلفات جا نی وجباخانه سقوط کردند .شورشیان تهانه ها راتخریب وراه های سوقیات دو لـت راتاکوتل تیره بستند .

جانداد خان احمدزائی فیودال بزرگی که درکابل مقیم بود نیز ازدو لت بنام خاموش نمودن شورش اجازه خواست وبه پاکتیا رفت وآتش شورش را دراحمدزایی ومنگل دامن زد، زیراولی محمدخان برادر زاده او ازسابق در هندوستان رفت وامد وباانگلیسها آشنایی داشت، ا ینها میخواستند ازاین قیام د هقانی بنفع خود استفاده نمایند. ملك اصیل خان هم درردیف جا نداد خان پیشرو ی شورشیان راتمثیل میکرد.

امیر حبیب الله خان که درجلال آباد بودفرمانی توسط ملامحمد خان افغان نویس برای شورشیان فرستاد وفارمول « اطاعت به پادشاه واولی الا مر»راپیش کشیدو هم وعده عزل ومجازات والی پاکتیا ومامورین اورا بداد. امامردم که ازشنیدن عرایض وپیشنهادات سابق خودتجربه بسیار داشتند بوعده های شاه اعتماد نکردند وملامحمد خان نماینده اورا طرد نمودند. پس زدوخورد ها شدت اختیارنمود .امیر به عسکر و حکام وخانهای پاکتیا وغزنین امر حمله عمومی علیه شورشیان صادر کرد .در داخـل پاکتیا خان مشهور جدران (ببرك خان)بامردم متعلقه خودطرف دولت را التزام کرد. همچنین امیریك قشون هزار وسه صدنفری ازخان های شنوار ، لغمان ، کـنـر ، خوگیانی ، حصارك ،سرخرود ،بهسود ،چپرهار، عبدالرحیم زائی ، مهمند واودخیل (به سنت امیر عبدالرحمن خان)بگرفت واسلحه ولوازم (تفنگ بغل پر، سرنیزه ، خیمه ،سان کفن، سقا، طبل زن ،ملاامام واشتر باربر)وآذوقه ازدو لت بداد ودر پاکتیا سوق کرد. امیر برای افراد این قشون ماهانه ده روپیه وبرای دهباشی ما ه ۱۲روپیه وبرای صدباشی ماه ۲۰روپیه معاش مقررکرد واعطای مستمـری بـرا ی مجروحین وخانواده کشته شده گان جنگ راوعده داد.

متعاقبا امیر بکابل آمد ویك غند سپاه منظم به قیادت جنرال محمد نادر خا ن علیه شور شیان سوق کرد. جنرال باتوپخانه کوهی ۹ پن وغرابین کوتل تیره رابا چهارصد نفرکشته شورشیان اشغال وقلعه «تندان »مرکز آنانرا کله روزن ز،وشر پنل ویران واحراق کرد. شورشیان گردیز راتخلیه ودر عـلاقه منگل عقب نشستند .

جنرال درعوض جنگ راه، مـذاکره راباز کرد وحواله جات غله وعلوفه خریدار ی را ازدوش دهقانان برداشت وسردار محمد اکبرخان والی پاکتیا را معزو لساخت . اینست که مردم اسلحه بزمین گـذاشته ونمایندگان آنها چون عزیزخان ،تیمورشاه،

عبدالغنی وغیره نزد جنرال آمدند وصلح اعاده گردید .البته جاندادخان به هند گریخت وشورشیان، تعمیر تهانه ها ی‌خراب شده پتان وخند خیل رابرذمه‌گرفتند . (۸۲۸) نفرنمایندگان شورشیان بنزد جنرال رسیده وهمه بکا بل‌آمدند .امیر حبیب‌الله خان باملائمت باآنها پیش آمد، برای‌پسران شان درکابل «مکتب عسکری ملك‌زاده‌گان » راتاسیس نمود وبرای خودشان خلعت وسفر خرچ‌بداد . اماوالی پاکتیا سر زنش نشد وبعدها بکارهای عمده تری مقرر شد و جنــرال محمدنادر خان بر تبه نایب سالاری ارتقانمود.

اینبار اول بودکه یك شورش بزرگ در اخر مرحله بامفاهمه بین رهبران‌شورش و دولت حل‌شد . مطبوعات انگلیسی هند براشفت وآین روش ونرمش امیر راتلویم واورا ازخطرات آینده تهدید نمود، زیرا انگلیسها که ازمردم شکست نا پــذ یر افغانستان داغهای گل‌ناشدنی دردل داشتند باردیگر میخواستند که مثل دوره امیر عبدالرحمن خان این ملت رابدست حکومت خودش به‌یك جامعه شکسته وبسته وخلع السلاح وغیر مقاوم تبدیل نمایند . چنانیکه روزنامه «تایمز افـاندیا »همان وقت (اگست ۱۹۱۳) دراین مورد نوشت که:

«این‌نرمی بسبب غلط فهمی میشود، طریقه پسندیده حکمرانی افغانستان بقرار قرنهای گــذشته بنوعی بایدبود که درچنین مواقع‌سزای وحشیا نه (مثل دوره ا میر عبدالرحمن خان)داده شود، وفساد رابه‌بی رحمی بسیاز فروشنا نده شود و گوش وبینی مجرمهای قابل معافی‌ هم بریده شود وسزاهای گوناگون سخت به‌آنها داده شود وکسانیکه علانیه مرتکب بغاوت گشته اندحتی‌الامکان قلع‌وقمع آنها بـا یـد کرده‌شوند (!!)»

واماانگلیسها به‌چنین فیصله آرامی قناعت نداشته وبزودی درصدد یك اشتعال داخلی برامدند ، چنانیکه تایمز لندن «از اغتشاشات تازه خوست وننگـر هـار و کشمکشهای سلیمان خیل وخروتی وقندهار حرف میزد ومیگفت که افغانستان برا ه خرابی روان است که همسایه او ایران روان شده است .متعاقبا جهانداد خا ن احمدزائی که‌قبلا به‌هند فرار کرده بود، درهمین سال ۱۹۱۳ بایکنفر مامورهند ی وهدایات تازه داخل ولایت پاکتیا گرذید وبه فعالیت اشتعالی دست زد تا ایـن‌ولایت را غرقه خون سازد . ولی اهالی که ازروش ونرمش دولت خنشود شده بودند ،آقای جانداد خان را اسیر وبدولت تقدیم کردند. اودرکابل احضار واعدام شد. امیــر حبیب اللهخان درنتیجه همین قیام بودکه در ۱۹۱۲ برمعاش هرفرد اردوما هانه ۲ روپیه افزود یعنی ازده به داو زده بلند رفت .

قیام مردم قندهار (۱۹۱۲):

زمیندار ومالدار وتاجر ولایت قندهار منبع سرشار پول برای حکام ومامورین رشوت خوار محسوب بودند، امامردم ازپو، میگذشتند وتحمل میکردند تاکار بعر ض وابرو کشید وتحمل را مجال نماند: والی قندهار سردار محمد عثمان خان بود که زنده‌گی شاهانه داشت ،اوبدر کابل آمد رچندی ببودوبرگشت وطبق ماموریتی که‌داشت داخل اقدامی شدکه درکشور سابقه نداشت .چون این اقدام مستقیما‌بعرض وآبروی مردم تماس میگرفت ، پس مردمان شهر ودهات نزدیك چون ده‌خواجه ، قلیچ آباد،گذره ، وغیره قیام کردند ودست به سلاح بردند ــقیام کنندگان نخست برای حفظ دارائی های دولت محافظین گماشتند تاخزانه وادارات دولتی راحفظ نمایند وانگاه

برسبیل احتجاج ، داخل بست خرقه گردیدند .قیام کنندگان هیئت اعزامی سردار محمدعثمان خان راکه مرکب از چندنفر افسر سواره وقاضی‌ومفتی بودند بکو فتند و خود قاضی وپسرش راکه‌بنام دین مردم را میدو شید، بکشتند .سردار محمد عثما ن خان قشون منظم‌را آماده کرد وباره وبرج ارگ دولتی را بشکل یك استحکام نظامی در آورد ودربا مها ودیوار ها عسکر بگماشت . مردم به استقامت ارگ در حرکت افتادند وقشون به امرسردار آتش بگشاد . دراین گیرودار صد هانفر کشته افتادند وحتی زنان واطفالی که‌بالای بام دکانها نگران ایستاده بودند مورد اصابت گله های عساکر بام‌ارگ قرار گرفتند .شور شیان که اسلحه کمتر وضعیف ترداشتند ازبرابر آتش مسلسل واستحکام قوی ارگ‌عقب‌نشستند.موسفیدان وملاها میانجی گردیدند وبتدریج آتش قیام خاموش گردید.

سردار محمد عثمان خان عریضه‌ئی بنام دولت ترتیب کردکه دران از طر ف مردم وکالت شده بود که: شورشیان به جزای خودرسیدند ، در عو ض‌شورشیان ماعفو پادشاهی رامیخواهیم . دراین عریضه از ۲۰ نفرتاجر ،۳٤ نفر کلانتر، ١٤ نفر مهاجر ٤٠ نفر اعیان محمدزائی وبارکزائی وپوپلزائی ونورزائی والکوزائی‌واسحق زائی و۲۷۷ نفر ملکان‌وغیره امضا ء گرفته شده‌بود . درهرحال قیام خاموش‌سا خته شد وعلت اصلی این قیام درجرائدهند منتشر گردید.

محمود طرزی که همیشه بهانه‌ئی برای اظهار گفتنی های خود میخواست ، فرصت بدست آورد ودرشماره ٤ ذی الحجه ۱۳۳۱ سراج الاخبار نوشت که :سردار محمدعثمان خان نایب الحکومه قندهار بکابل آمده وگفته بود که: درقندهار زنا ن خوش خوان بسیار است. چون جشن عروسی شهزاده درکابل پیشروی بود ،ماد ر شهزاده به‌سردار محمدعثمان خان گفت که: اگر زنان خواننده درقندهار باشد چند نفری بکابل بفرستید . چون سردار محمد عثمان خان درکابل مصرف تار تـق وتحفه بسیار کرده وهم موتری تیز رفتار خریده‌بود، درباز گشت به‌قندهار این‌امرفرستادن خوشخوانهای زن رابکابل سبب تخویف مردم واخذ رشوت قرار داده‌وکوتوال‌قندهار را امرکردکه: هرشخصی پولدار راتهدید بفرستادن زنش بکابل نموده ،درعوض‌پول ازاو میگرفت .

محمود طرزی درهمین جریده خود مقاله مبسوطی زیرعنوان«امن‌واسایش »منتشر ساخت که نیم چهره ئی ازوضع اداره امیر عبد الرحمن خان وامیر حبیب‌الله خان رامینما یاند . اینك نقل آن: «پیش ازاین (قبل ازسلطنت امیر حبیب الله‌خان یعنی وقت پدرش)هیچکس برجان خود برمال خود برملك خودبرماموریت خود هیچ امنیتی واعتمادی نداشت‌روزی نبودکه‌قتلها،اعدامهای‌رقم‌رقم باعقوبت‌وعذابهای‌گوناگون‌ونهیب تاراجهای ازحد افزون بوقو ع نمی آمد ، ضبط امـلاك مصادر ه اموال فرار ساختن بااعیال واطفال ازوقایع دایم الاجرائی بود.. درحالیکه اهالی اقوام مختلفه افغانیـه قافله های غیر منقطع برای اخراج شدن تشکیل میدادند ،اعلیحضرت سراج‌الملة والدین (امیر حبیب‌الله‌خان)همه‌فراری‌های اخراج‌شده ممالك اجنبیه‌رابه‌مخارج ز یاد واپس‌بوطن شان ارجاع نمودند وبسی املاك واموال مضبوطه مصادر ه شده را بـه اصحابش اعطا فرمودند ، هیچ‌یکی از ذکور واناث قوم (یعنی‌محمدزا ئی ها)بی‌تنخواه نسبی نماندند ، هیچکس رابدیگری محتاج نگذاشتند همه افراد یك عایله را جداجدا تنخواه دادندکه‌پسربه پدر، برادربه برادر،دختربه مادرمحتاج‌نیستند وهرکس‌جداگانه صاحب تنخواه هستند ... اخـلاق عمومی بدرجه زهرناك گردیده وسوء اخـلاق در مردمان چنان تأثیر ناگواری بخشیده که احکام خدا رسول قران پادشا ه حق وطن

شرافت ملی عزت وشان قومی حقوق عبادالله وجدان وایمان همه رابرای نفس‌اما ر ه خائن مشئوم خود برطاق نسیان میگذاریم ، پادشاه برای ولایات شاهانه حاکم مقرر وانتخاب میکند اصیل بگوئی اصیل ریش سفید بگوئی ریش سفید نماز خوان‌بگوئی نمازخوان متدین بگوئی متدین عالم بگوئی عالم عاقل‌بگوئی عاقل کیست که حقانیت ودیانتش راتسلیم نمیکند وقتیکه مقرر میشود بدرجه مفلس ومفلوك میباشد که اسپهای سواره خود ونوکران خودرا بقرض تدارك کرده به‌هزار مشقت وخون جگر خودرا بدائره حدود ولایتی که مقرر شده پرتاب میکند .بمجردیکه درانجا میرسد اژدها بگویی‌اژدها نهنگ بگویی‌نهنگ دریابگویی‌دریابلابگویی بلایوها بگویی یوها میشود، اسپ بگویی‌کمندها کمندها مال‌مواشی‌بگویی‌رمه‌هارمه‌هاگله‌ها گله‌هاشتربگویی‌قطارها قطار هانقدی بگوئی خزانه هاخزانه ها جنس‌بگویی‌صندوقخانه هاصندوقخانه‌هاراملاك میگردد . طرفه ترانیکه چون نام آنرا بپرسید میگوید که «پیشکشی وتارتقی» میباشد که این کلمه هارا دیگر هیچ‌کتاب لغتی حل کرده‌نمیتواند مگر قاموس‌العلوم خود جناب نایب الحکومه صاحب ها. این بلای مبرم سوء اخلاق اگر تنها منحصربه بعضی میبود هرچه که‌بود بود اماجای حسرت اینست که‌یك مرزای مفلوکی‌که‌بدفتری کدام محالاتی مقرر میشود دراندك مدتی میبینید که صاحب خانه‌ها ملك هازمین هاو چهاوچها میشود...

«سبحان الله مابچشم سرمیبینیم که ذات قدسیت صفات پادشاه معظم مادرباب حسن اداره وتلف نشدن بیت المال بدرجه ساعی وجاهد میباشند که ازبسا مصارف و مخارج مبرمهٔ ذاتی شاهانه شان صرف نظر فرموده اند، حتی طعام حضور شاهانه نیز خیلی مختصر وبه قاعده تصرف برابر دیده میشود (آنوقت عایدات مستقیم وغیرمستقیم سالانه افغانستان تقریبا در حدود ۸۰ملیون روپیه‌ومصرف تنها کارخانه طعام امیر ۲ملیون و٤ صدهزار روپیه یعنی ۳فیصد تمام عایدات کشور بود درحالیکه مصارف البسه ومعاشات وبخششهای حرم وسیع امیر وخانواده شاهی داخل این حساب نیست زیرا آنوقت بودجه مملکتی وجود نداشت وخزاین دولت مال شخصی شاه شمرده میشد !) حالانکه سفره های نایب الحکومه صاحب ها (والی‌ها) از ٦٠-٧٠ غوری نان کمتر نمیباشد ، بخشش واحسانی که ذات اعلیحضرت پادشاهی میکنند از عین المال شخصی شان (!) میباشد که‌آنهم از اسراف وابذار سراسر خالی است (درحالیکه امیر عبدالرحمن خان وفرزندان او روزیکه ازدریای امو به افغانستان گذشتند جز اسپ وقمچینی هیچ‌چیز بشکل «عین المال» درکشور نداشتند) حالانکه بعضی نایب الحکومه ها قریب به‌لکها روپیه به‌زید وعمر و در دار السلطنهٔ بخششها نمودند (انوقت رسما معمول بودکه والی هایك قسمت ازدارایی های بدست آورده خودرا به‌عنوان تحفه بدربار ورجال بزرگ تقدیم میکردند)آیااز کجا؟ چه‌میدانیم که‌ازکجا ! اگربگوئیم که‌قارون بودنبود!اگر بگوئیم که‌پیش‌ازنایب الحکومه شدن هامون بودنبود ،همه‌از غصب بیت المال‌همه ازخون رعایای‌اعلیحضرت پادشاه عدیم المثال !... (این علامه تعجب وتاثر بجاودرست درسراج الاخبار استعمال شده است)اگرچه میدانیم که‌به‌این سخنان یك‌عالمی رابا خود دشمن میسازیم ولی دشمنی این چنین هارانسبت‌بدوستی که‌به پادشاه ووطن وملت خود داریم‌بقدر ذره اهمیت نمیدهیم ، حقیقت هیچگاه پنهان نمیماند ! ازبارگاه خالق مطلق خودنیاز وتضرع میکنم که خاینان دولت وملت راکه برای نفس وهوای خود رعیت راپامال میکنند وامن وآسایش ملك را اخلال مینماید و مستوجب اضلال واختلال میگردد ، شرمنده

دنیا واخرت نماید ونمك پادشاه چشم های شانرا کورکند . »(۱)

امانه نوشته طرزی نه‌خو نهای که درقندهار ریخته شده بود هیچ کدام موجبات مجازات سردار محمد عثمان خان رافراهم نکرد بلکه آینده بهتری در انتظار اوبود ، زیرا امیر نمیخواست که مامور خودش راولو مقصر باشد در برابر مردم کیفردهد .

نهضت دیموکراسی :

میتوا ن‌گفت مقدمات دیموکراسی باپیدا یش اقتصاد سرمایه داری از قرن ۱۳در مغرب چیده میشد ، «فرمان کبیر » عنوان «پارلمان » وقوانین اکسفورد و همچنان فرمان «زرین »و «دیت»همه رامیتوان مقدمه دیموکراسی غربی‌معاصر دانست بالاخره اعلان حقوق پارلمان در قرن ۱۷ تهدای مشرو طیت انگلستان را گذاشت وانقلاب فرانسه در قرن ۱۸ منجر به اعلام حقوق بشر گردید . درکشور های‌عمده شرق نیز باپیدایش اقتصاد سرمایه داری درقرن ۱۹ دست به‌ریفورمهای زده شد که مقدمه دیمو کراسی بود، درترکیه پروگرام اصلا حات برهبری رشید پاشا ومدحت پاشا ودرایران پروگرام اصلاحی برهبری مرزا تقی‌خان مورد عمل پیداکرد واخرآمنجر به نشر فرامین مشرو طیت در قرن ۲۰ ازطرف سلطان حمید دوم (۱۹۰۸)ومظفر الدین قاجار (۱۹۰۷) گردید . درمصر بسیار دیر تر ازریفورمهای محمد علی‌خدیو (نصف اول قرن ۱۹)درنصف اول قرن ۲۰(۱۹۲۳) مشروطیت ازطرف‌ملك‌فواداعلام شد .از ۱۹۲٤ تا۱۹۲۸ عراق وسوریه یکی پی‌دیگری رژیم‌مشروطه‌پذیرفتند .

واما در افغانستان پروگرام اصلاحی سید جمال الدین وامیرشیرعلی خان بین سالهای ۱۸٦۲ ـ ۱۸۷۸ ازبالارویدست گرفته‌شد ولی تعرض نظا می دو لت انگلیس طومار این اصلاحات رادر هم پیچید وتا آغاز قرن ۲۰ پیچیده‌ماند .دربین سالهای ۱۹۰۱ـ۱۹۱۸ مجددا اصلاحاتی درافغانستان مورد عمل قرارگرفت ومدارس و جریده وکتابخانه های شخصی به‌وجود آمد، درحالیکه تجارت توسعه یافته وبورژ واز ی تجارتی بسویه ملی تبارز نمود، خصو صا که اززمان امیر عبدالرحمن خا ن ببعد انکشاف تجارت روز افزون‌بود : درکابل جرایدخارجی دست بدست‌محافل‌روشنفکر میگشت واین قشر قلیل که درابتدا ازبورژوازی ملی تجارتی وزمیندار لبرال نمایندگی میکردند ،بعدها برای تهدید قدرت‌بی سرحد شاه، تحصیل استقلال افغانستان‌وبوجود آودرن قانون اساسی به فعالیت‌آغاز نمودند. ولی‌اینها ازداشتن ارتباط باتوده های‌مردم محروم بودند .

این قشر روشنفکر در پایتخت بیشتر گرد سه مرکز میچرخید. یکی لبرالهای دربار که‌خواهان ریفورم درداخل رژیم موجوده بودند ،درقطار اول اینهارجال درباری ازقبیل محمدولی خان بدخشانی سر جماعه غلام بچه‌گان خاص‌امیر ، میرزمان‌الدین خان مامو بارچالانی ومیر یاربیگ خان دروازی برادر مهتراو وهمچنین غلام بچه‌گان عمده امیرچون شجا ع الدوله خا ن وسید جو هرشاه خان غو ر بند ی پادشاه میرخان لوگری، نظام‌الدین خان ارغنده‌وال، لعل محمدخان کابلی (پسر جان محمدخان خزانه دار سابق) قرار داشتند. بعدها یکدسته جوانان خون‌گرم اینها چون جوهر شاه خان ولعل محمدخان وپادشاه میرخان و نظام‌الدین خان ومیرزمان الدین خان باحلقه سیاسی دیموکرات های خارج دربار پیوستند . رویهمرفته همه اینها در داخل دربار بمطالعات کتب جدیده وجراید خارجه‌پرداختند وبمسایل سیاسی واجتماعی داخلی وخارجی دلچسپی میگرفتند .

---

(۱) سراج‌الاخبار بقلم محمود طرزی صفحه ۲شماره ٤سال سوم مورخ‌سلخ ذیحجه ۱۳۳۱ قمری مطابق ۱۹۱۲

حزب «جمعیت سری ملی» : واما مرکز عمده روشنفکران دیموکرات که‌برعلاوه ریفورم، تبدیل رژیم مطلق العنانی را برژیم دیموکراتیك میخواستند، لیسه حبیبیه بود. دربین این دیموکرات ها اشخاص را دیکالی هم بودند که بغرض تحقق‌بخشیدن مرام خود ، ترور وکودتا طلب میکردند . اینها عموما بمطالعات جرایدخارجی ومصاحبت بامعلمین خارجی (مستخدم افغانستان) میپرداختند.

دسته سوم روشنفکران منفردی بودند که خارج حلقهٔ دربار وهم خارج‌حلقهٔ مدرسه حبیبیه قرار داشتند وبعضاً بین هم روابط رفیقانه سیاسی داشتند .

مکتب حبیبیه در ۱۹۰۳ تاسیس گردیدوتا سال ۱۹۰۹ مرکز فعالیت های‌سیاسی شده رفت وبالاخره معلمین وکارمندان مدرسه با عده‌ئی از روشنفکران خارج مدرسه وهم عده‌ئی از روشفنکران دربار درتماس آمده وبه‌اتفاق هم به‌تشکیل یك حزب‌سری سیاسی بنام «جمعیت سری ملی» پرداختند . مرام این جمعیت تبدیل حکومت مطلق العنان بیك حکومت مشروطه ، تحصیل استقلال افغانستان ونشر تمدن وفرهنگ جدید درافغانستان بود. حزب درحلقه های ده‌نفری زیر رهبری یـك نفر ازمؤسسین پارتی منقسم بود وبعضاً اعضای حلقه ها همدیگر را نمیشناختند . تشکـیل جلسات حزبی در اوایل ازطرف روسای حلقه ها شبانه وخیلی محرمانه بعناوین ضیافت ودید وبازدید های شخصی بعل آمده وتصاویبی گرفته میشد ، بعدها درفاصله های طولانی چند باری جلسات عمومی نیز بعمل آمد وتصمیمات تازه‌ئی اتخاذ گردید .

رئیس یکی از حلقه های عمده حزب تاج محمدخان بلوچی پغمانی ویکی ازاعضای مشهور حلقه او جوهر شاه خان غوربندی ومنشی او میرسید قاسم خان لغمانی (معلم مدرسه حبیبیه) بودند. دربین حزب یك حلقه مسلمانهای هندوستانی نیز موجود شد که رئیس آن داکتر عبدالغنی خان پنجابی واعضای آن مولوی نجف علی‌خان ومحمد چراغ (برادران داکتر) ومولوی محمدحسین خان پنجابی (همه معلمین مدرسهٔ حبیبیه) وامرالدین خان بودند. هیئت مدیره حزب مرکب از روسای حلقه‌ها وبعضا اعضای عمده حلقه‌ها بود. دریکی ازجلسات هیئت مدیره تصویب شده بودکه باصرف مساعی کوشش شود که امیر حبیّب اله‌خان در نشر فرهنگ تشویق گردد واعضای حزب را (ناشناخته) درنشر تمدن وفرهنگ جدید باخویش ممد وهمکار بشناسد. متعاقبا دریکی ازجلسات عمومی حزب تصویب گردید که اعضای حزب بداشتن تفنگچه مکلف اند. این تصویب کتبی تحویل تاج‌محمد خان پغمانی گردید. محمد شریف خان برادر تاج‌محمدخان یکی‌ازمخالفین سرسخت‌سیاسی‌وفکری برادروتمام روشنفکران‌کابل ودر عین حال‌یك مامور طرفدار دولت بود. بعدها گفته شد که یك دست پنهانی‌توانست تصویب مذکور راتوسط محمدشریف خان ازاسناد تاج‌محمد خان‌که همخانه بودند، بدست اردو به‌شخص شاه تقدیم نماید. ازدیگر طرف دریکی از مجالس حزبی سردار حبیب‌اله خان طرزی راجع به‌تبدیل رژیم ضمن نطق خودگفت : امیرحبیب اله‌نی، رئیس حبیب اله .

تمام این سخنان باتصویب «مسلح بایدبود» بعدها بدست امیررسید. متاقبا در زمستان ۱۹۰۹ هنگامیکه امیرحبیب اله خان درباغهای جلال آباد مشغول تفرج بود، دونفر از اعضای حزب (استاد محمدعظیم خان کارگذار فنی فابریکه حربی وملا منهاج الدین خان جلال آبادی معلم شهزاده محمد کبیرخان) فهرستی ازتمام اعضای حزب تا جائیکه میشناختند تهیه کردند وملاطور چاپار این‌فهرست راباراپوری بنزد امیر در جلال آباد تقدیم کرد وگفت : هدف اصلی «حزب سری ملی» کشتن امیر وتاسیس

دولت مشروطه است. اما در کابل گفته میشد که‌محرك اصلی این‌افشاگری‌هندوستانیهای داخل حزب مثل داکتر عبدالغنی ورفقایش بودند که‌بیك تیر دوکبوتر زدند، یکی آنکه نخستین جنبش استقلال طلبی‌ومشروطه خواهی افغانستان‌را معدوم کرده‌وسیر تکامل کشور را بنفع انگلیس عقب انداختند ودیگر آنکه امیر را ازنشر معارف وفرهنگ جدید بیزار نمودند .

همین فهرست است که قسمت بزرگ وعمده اعضای حزب مشروطه خواهان اول را در دسترس تاریخ افغانستان میگذارد . امیر حبیب‌اله‌خان برروی این فهرست احکام خودرا در جلال آباد وکابل (آنوقت معین السلطنه وکیل شاه در کابل بود) در حوت ۱۲۸۵ شمسی صادر کرد وگفت که‌من تمام طومار نامنویس ملا منهاج‌الدین را نخواندم ودر آتش انداختم ورنه عالمی برباد میرفت . اینك نقل اسمای اعضای حزب سری ملی که محکوم وکشته شدند :

۱ــ لعل محمدخان کابلی غلام بچه خاص امیر پسرجان محمد خان خزانه‌دارسابق درجلال آباد توسط درباریان اعدام گردید .

۲ــ محمدعثمان خان پسرمحمد سرور خان پروانی در جلال‌آباد توسط توپ اعدا م‌شد .

۳ــ جوهر شاه خان غوربندی غلام بچه خاص امیر در جلال آباد بدست عمله حضور امیر اعدام گردید .

٤ــ محمد ایوب خان پسر تاج محمدخان پوپلزائی (آنکه درهند فرار کرده بود وباز مورد عفو قرار گرفته ورجعت کرد) درجلال آباد دردهن توپ بسته شد .

(محمد عثمان خان پروانی ومحمد ایوب خان پوپلزائی درحین فرار بمقصد هند ونشر سرگذشت مشروطه خواهان افغانستان در جراید خارجی، درسرحد دستگیر وبه‌نزد امیر پیش شدند. امیر عتاب کرد ومحمد عثمان خان جواب داد که : زحمت مرگ ما چند دقیقه‌ئی بیشتر نیست ولی زحمت محاسبه باشما ابدی است ما نمی خواستیم شمارا بکشیم ولی میخواستیم افغانستان را اصلاح نمائیم.) کسانیکه به‌امر امیر درکابل ازطرف معین السلنه در دهن توپ پاره پاره شدند :

٥ــ ملامحمد سرور خان معلم مدرسه حبیبیه پسر مولوی احمدجانخان الکوزائی. این شخص در نزدیك توپ قلم خواست ووصیت نامه‌ئی در نهایت آرامی وخوشخطی بنوشت که در عنوان آن این بیت مرقوم بود :

ترك مال وترك جان وترك سر ‌ ‌ ‌ ‌ دررهٔ مشروطه اول منزل است

اصل این وصیت نامه در نزدعبدالهادی خان داوی بود ولی ازدادن نقل آن بمن مضایقه شد .

٦ــسعداله خان الکوزائی در کابل به‌توپ پرانده شد .

۷ــ عبدالقیوم خان الکوزائی مامور گمرك درکابل به‌توپ پرانده شد .

آن اعضای حزب که محکوم و محبوس شدند :

۸ــ غلام محمدخان میمنه‌گی رسام حضور امیر (بعدها پروفیسر)

۹ــ تاج محمد پغمانی پسرعلی محمدخان بلوچ .

۱۰ــ مرزا محمد حسن راقم کابلی نویسنده دفتر کوتوالی

۱۱ــ مرزا عبدالرزاق خان کابلی .

۱۲ــ میرزملن الدین خان بدخشانی مامور بارچلانی دربار

۱۳- محمد انورخان بسمل پسر ناظر محمد صفرخان امین الاطلاعات
۱٤- احمدقلی خان قزلباش چنداولی مامور ستاره دولت (مخابرات)
۱۵- عبدالوهاب خان کرنیل کندك مزار ، بلخ
۱٦- پادشاه میرخان لوگری غلام‌بچه حضور امیر
۱۷- نظام الدین‌خان ارغندی وال غلام‌بچه حضوری
۱۸- قاضی‌عبدالحق خان سلیمان خیل ارغندیوال
۱۹- میرسید قاسم خان لغمانی (معروف به‌میر صاحب)
۲۰- مرزا غیاث الدین خان پسر مستانشاه کابلی
۲۱- حافظ عبدالقیوم خان کابلی پسر حافظ مجذوب شاعر
۲۲- محمد ابراهیم خان‌ساعت ساز کابلی
۲۳- عبدالمجید خان ساعت سازکابلی
۲٤- عبدالرحمن خان قندهاری برادر مولوی محمد سرور خان (در محبس فوت کرد) .
۲۵- شیرعلی خان بارکزائی
۲٦- ملامحمد اکبر آخندزاده اسحق زائی
۲۷- جلال الدین خان قندهزری
۲۸- کاکا سید احمدخان لودی
۲۹- عبدالرحمن خان محمدزائی پسر سردار عبدالوهاب خان .
۳۰- حبیب اله‌خان محمدزائی پسر عبدالوهاب خان
۳۱- محمد رسول خان محمد زائی اجیدن
۳۲- امرالدین خان
۳۳- مولوی مظفر خان بلوچی خروتی
۳٤- داکتر عبدالغنی خان پنجابی
۳۵- مولوی نجف علی‌خان برادر داکتر عبدالغنی
۳٦- محمد چراغ برادر داکتر مذکور
۳۷- مولوی محمد حسین پنجابی

کسانیکه توسط امیر از حبس عفو گردیدند :

۳۸- مولوی غلام محی الدین خان متخلص به افغان از افغانان سرحدی معلم مکتب حبیبیه
۳۹- سردار حبیب اله‌خان طرزی محمدزائی
٤۰- حاجی مرزا محمداکبر خان یوسفی نویسنده ماشین خانه کابل
٤۱- حاجی عبدالعزیز خان معروف به «لنگر زمین»
٤۲- محمد اسلم‌خان سیغانی میرشکار دربارامیر
٤۳- صاحبزاده عبداله خان مجددی

آن اعضای حزب که دربدل خدمت بدولت مکافات دیدند :

٤٤- استاد محمد عظیم خان کارگذار تخنیکی فابریکه حربی برتبه برگد نظامی ارتقا کرد .
٤۵- ملا منهاج الدین خان معلم شهزاده محمدکبیر خان

امیر حبیب اله خان بعد ازاین حادثه بخانواده ها ودوستان مشروطه طلبان مقتول

ومحبوس تعرض نکرد وبغرض استنطاق ازمشروطه خواهان دست به‌تعذیب وشکنجه نبرد. امیر بعد ازمدتی چندین نفر ازایشان را ازحبس رها کرد ازقبیل : سردار عبدالرحمن خان محمدزائی ، سردار حبیب‌اله خان محمدزائی ، سردار محمد رسول‌خان محمد زائی اجیلن، غلام محمدخان رسام که هنرش مورد احتیاج دربار بود، محمدانور خان بسمل بلحاظ مقام رسمی پدرش ، میرسید قاسم خان بلحاظ مقام معنوی پدرش (پدرش ملاغلام جانخان مشهور استاد امیر بود)، حافظ عبدالقیوم خان بلحاظ پدر متصوفش (حافظ مجذوب شاعر شیوای کابل) ومیر زمان الدین خان .

در هرحال نخستین جنبش عملی دیموکراسی باحبس واعدام آزادی خواهان در ۱۹۰۹ عجلتا خاموش گردید. محبوسین در دودسته یکی بازولانه وغره بغرا (طوق آهنین وزنجیر) درزندان ارگ سلطنتی ودیگری بازولانه درزندان شیرپور بشکل «کوته قلفی» تقریبا نه‌سال محبوس ماندند. دولت به‌اینها روزانه فی‌نفر دونان خشك میداد. درسال ۱۹۱۸ محبوسین ارگ دریك سرای دیگر در «شوربازار» منتقل ساخته شدند. بعدها که‌برامیر آتش تفنگچه بعمل آمد، این محبوسین واپس به زندان ارگ برده شدند وسخت گیری برمحبوسین سیاسی دو چندان گردید. درطی همین حادثه مشروطه خواهان محبوس بامقاومت مردانه ثابت کردند که پیروان نخستین یك ایدیالوجی جدید وصمیمی ترین انسانهائی هستند که برپایه عقیده وایمان تکیه‌داشته از حرص وترس وریا مبرا هستند .

عکس العمل این حادثه تاریخی درحاکم ومحکوم کشور مختلف بود به‌این معنی که‌بعد از این حادثه امیر حبیب‌اله‌خان ازتعمیم معارف افغانستان منصرف گردید وتنها همان معارف کوچك رانگهداشت ، نتیجه آنهم بعد از مرور (۱۶) سال فقط تقریبا ۲۰ نفر فارغ التحصیلان بکلوریا درتمام افغانستان بود. آنان نیز چند سال دیگر گاهی به‌شفاخانه ها وگاهی به‌فابریکه برق جبل السراج بنام تحصیل سوق میشدند، تانه طبیب شده بتوانند ونه انجنیر برق. نایب السلطنه سردار نصراله خان به‌این هم قانع نبود ودردربار عام به‌امیر پیشنهاد الغای مدارس موجوده کابل راکرد و گفت «از معارف مشروطه میزاید ومشروطه نقطه‌مقابل تسلط شرعی سلطان است».

اما سرکوبی مشروطه خواهان درنفوس روشنفکران باقیمانده تاثیر عمیق و شدیدی کرد. در کابل بتدریج حلقه‌های کوچك ومخفی تشکیل شدکه آثار راجع به انقلاب عثمانی ونهلیست های روسیه وفعالیت های آزادی خواهان ومشروطه خواهان شرق را میخواندند وبعضاً اینگونه آثار را در نسخه های خطی نقل کرده وبهمدیگر میرساندند. چون درجمله ممالك اسلامی ترکیه بیشترتر در آستانه انقلاب قرار گرفته بود، آثارترکی زیادتر مورددلچسپی بودویکعده روشنفکران‌زبان‌ترکی‌را بهمین مقصد فرا گرفتند. اما این آزادی خواهان میدانستند که نمیتوانند درزیر برچه دولت یك حزب قوی غیرمکشوف تشکیل نمایند، لهذا درهمان حلقه‌های کوچك باقی ماندند، و چون راه مبارزه قانونی وعلنی بکلی مسدود بود، بعضا دست به‌نشر شب‌نامه های‌خطی زدند که طرف شان شخص شاه بود. حتی یك‌فردی ازهمین حلقه ها بودکه به‌ترورشاه اقدام کرد وناکام شد یعنی درسال ۱۹۱۸ (۹ سال پس از سرکوبی مشروطه‌خواهان) عبدالرحمن خان لودی محررسراج الاخبار (پسر کاکا سیداحمد خان) که‌جوان رادیکال وآتشین مزاجی بود، درشب جشن تولدی امیرحبیب الهخان باتفنگچه‌ئی دربام دوکان متصل کوچه قاضی «شور بازار» درانتظار عبور موترسواری امیر نشست (آنوقت معمول بود که شخص شاه درشب های جشن وچراغان کابل بازار های ارگ وچوك

وشور بازاررا عبور میکرد) . همینکه موتر امیر مقابل دوکان مذکور رسید. تفنگچه عبدالرحمن خان به صدا درآمد وگله در دماغه موتر اصابت کرد، اما موتر به سرعت گذاشت وامیر سالم ماند. فردا شهر کابل پراز جاسوسان شده بود ومرزا محمد حسین خان مستوفی الممالك جدا درصدد کشف قضیه برآمد. ازجمله یك جاسوس مشهور بنام «سرور بچه‌بیوه» بودکه دکان سیمساری درهمین بازار داشت واز قبل عبدالرحمن خان را مراقبت میکرد (خانه عبدالرحمن خان قدری بالاتر از دکان او درکوچه سنگ تراشی واقع بود .)

درهرحال عبدالرحمن خان باطوق وزنجیر درزندان ارگ دولتی کوته‌قلفی شد. متعاقبا یك دسته روشنفکران دیگری که ارتباط بااین عمل عبدالرحمن خان نداشتند درعقب او بزندان ارگ فرستاده شدند از قبیل عبدالهادی خان داوی متخلص به «پریشان»، عبدالحمید خان کمیدان، محمد اسحق خان قزلباش پسر محمداکبر خان چنداولی، شمس الدین خان محصل سابق مکتب حربیه و شیر محمد خان معروف به «افغان بیک» محصل مکتب حربیه . اما امیر حبیب‌الله خان مسئولیت تاریخی اعدام هیچ کدام آنانرا بعهده نگرفت وهمه رامحبوس نگهداشت .

عبدالرحمن خان جوان چهار شانه دارای چشمان سیاه ونافذ وموی مجعد وقدری بفربهی متمایل بود، قامتی متوسط ورنگی گندم‌گون داشت. او ودرعین جدیت ظریف بود ودر زبانهای عربی، اردو، ترکی وانگلیسی مطالعه میکرد، درزبان دری نویسنده و شاعر مبتکر ومستقلی بود، درحالیکه تحصیلات رسمی او درلیسه حبیبیه بالاتر از درجه رشدیه نبود. آثار نثر ونظم سیاسی واجتماعی او بارساله بیوگرافی رجال عمده اداره عصر او وقاموس بزرگ لغات پشتو در دری اوکه همه نسخ خطی بودند ازدست رفته است، مگر اندکی. اینست نمونهٔ کلام اوکه درهنگام جنگ اول جهانی به‌نسبت سیاست منفی بیطرفی امیر حبیب الله‌خان وسازش او بادولت انگلیس، سرائیده است:

«نعره»

ای ملت از برایخدا زود تر شوید — از شر مکر و حیله دشمن خبر شوید
تاازصدای صاعقه اش‌گنگ‌وکرشوید — وانگه چو رعد نعره‌زنان دربدرشوید
مانند برق جلوه کنان در نظر شوید

از یکطرف نهنگ وزدیگر طرف پلنگ — هردو بخون مادهن خویش کرده رنگ
اکنون که گشته اند بخود مبتلا زجنگ — جهدی کنید بهرچه‌هست‌اینهمه‌درنگ
در حفظ راه حق‌همه تیغ وسپر شوید

این‌وقت فرصت‌است‌نه‌نگام جشن‌وسور — هرکس که‌فوت میکند ش میشود کفور
پس در همین خلال و چنین‌حال واین‌فتور — تیزی وسعی وهمت تان اینقدر ضرور
تا از برای چشم عدو نیشتر شوید

امروز در تمامی عالم چه شور و شر — بربا و ما نشسته از آنجمله بیخبر
نی فکر سود نی‌سرسود ایمان بسر — افسوس بر فلاکت حال چنین بشر
باید ز شرم آب ز پا تا بسر شوید

الله عالم است که اینخصم بدسرشت — اینحب‌حب خویش‌چسان کرده‌است‌کشت
تاهیچ فرق کرده نیایدزخوب وزشت — نقشی چنین بساط ببایست‌در نوشت
ترسم خدا نخواسته زیر و زبر شوید

خصم بزرگ خویش شناسید انگلیز — زان پس‌عدوی‌دیگر تان است روس‌نیز

دراین زمانه عهد نیرزد بیك پشیز داريد ملت ووطن خویشتن عزیز
با اتحاد جمله چو شیر وشکر شوید

حاضر کنیداسلحه‌کوبید طبل‌وکوس آرید روبجنگ چوعثمانی و پروس
تا حلق انگلیز فشارید و نای روس در جاغر تفنگ گذارید کارتوس
چون‌شیرراست‌سوی مخالف‌بدرشوید

باری بسیر سوزن ساعت نظر بدوز در لمحه ها ولحظه وساعت‌گذشت‌روز
همواره درتلف گذرد عمر ما چو یوز افتاده و ز بهر چه استاده کی هنوز
چیزی شوید یا کم ویا بیشتر شوید

ای غافل‌از زمانه وشاغل‌به‌لهو وگلف (۱) بادشمن‌خبیث‌کسی کرده‌است حلف ؟
خود فکرکن عدونکند چون زعهدخلف بایدگریست برسر این احمقی‌وجلف
تاچند برای دیدن حق‌کور وکر شوید

زینسان‌که درکلاه وفراکوت وبوت نو از رشك‌میبرید یکی از دگر گرو
ترمیه زانگلیز چو اطفال از ببو تاکی پس از در پژ نگوئید زیر ز و
یکبار لازم است بعزم سفر شوید

این کرچ راست‌درکمروجیغه‌درکلاه بس‌وضع‌خوب وفیشن‌روزاست‌واه‌واه
اما چه عیب روشن وبی‌همتیست اه کین هر دومحض بهرنمایش‌شودنگاه
باید برین حمیت خود نوحه گرشوید

از حال پرتاسف این ملت نجیب خواهم بیان کنم بحضور توای ادیب
تاکی که بشنوی یاالله و یا نصیب زین داستان نغز چنین‌قصهٔ عجیب
بهر شنیدن سخنم گوش اگر شوید

کردند خائنان جفا کیش بیفروغ آقایی زمانه همه بهر خود فروغ
جهل ونفاق وبیخبری غفلت و دروغ انداخته بگردن ما حلقه چو یوغ
گویند در اطاعت ما گاو و خر شوید

گر مستبدی ز روی جهالت‌عتاب کرد یا غیر حق کدام کسی راعذاب کرد
یابهر نفع خویش جهانی خراب کرد تا چارش عقل عالم وآدم خطاب کرد
تاکی بکشف‌حال‌چنین‌خیره سرشوید

هر کجا که جاهلیست پراز جهل وابلهی
تفتیش درمعارف ماميكند ز هی !
چشمش پر از حرام د لی از خرد تهی
پس ای برادر ان چو چنین است گمرهی
بهر خدا از حال وطن باخبر شوید

برنقد وجنس مالی ما خائنان ا مهین
درمجلس سیاسی ما جا هلان مکین
نی‌فکر وهوش وقلب نه وجدان عقل ودین
تابهر انتبا ه صد الی کشد چنین
کی غافلان زخواب تنعم بد ر شوید

---

(۱) امیر حبیب‌الله خان بازی گلف‌را دوست داشت وهمیشه درچمن حضوری گلف مینمود .

هریك نشسته است به‌زین انجنا ن تلـك
کش نیست غم زملت وپر واش از ملك
باصد غرور وکـبر همیتا ز داسـپ د ك
کس نیست تا بسینه ایشان کند شلـك
خوب ای خران چرید که‌تاچا غترشوید
هرلحظه چون خـیا ل چنیـن حال غم فزا
آید بسر زجوش شود فر ق من جدا
دایم بآه ونالـه و افـغان کـنم نـگـا .
اندر هجوم اشك همیـگو یم ایـن دعا
کی‌ظالمان خاك بسردربدر شو یـد

در انقلاب سیاسی افغانستان -۱۹۱۹) عبدالرحمن خـان باسایر روشنفـکران محبوس رها وجزء مامورین دولت جدید (امانیه) پذیرفته شد، ازقبیل اداره اخبار رسمی (امان افغان)، عضویت هیئت سیاسی وسفارت فوق العاده افغانستان در اتحاد شوروی .عضویت مجلس قانونگذاری وعضویت «مرکه دپشتو»، ریاست بلدیه قندهار وگمرکات کابل .ولی عبدالرحمن خان درطی تمام این دوره درحلقه سیاسی دست چپ باقیمانده ودر دوره اغتشاش وتسلط «بچه‌سقا» باردیگر در زندان ارگ افگنده شد. همین وقت بود که درکابل آوازه بغلط درافتاد که‌بچه سقااورا اعدام کرده است ، این خبر مثل صاعقه در مجمع روشنفکران تاثیر کرد . از جمله یك جوانك میمنه‌گی باتاثر مرثیه ذیل را بنوشت وبمن داد :

«بیاد شهادت عبدالرحمن»

چنان شهادت تو حال من پریش نمود — که خون زدیده روان قلب‌چاك‌ریش نمود
ستمگری که‌تراکشت سبخت نا دم شد — چراکه کینهٔ ملت بخویش بیش نمود
فدای پیکر خو نین لخت لختش مـن — که سینه راسپر تیغ کرد وپیش‌نمود
شهید عشق وطن زنده است،قلبم‌ازان — بشبوق نام ورا ورد خود همیش نمود
چه دیدظلم و چه نوشید خون‌دل بوطـن — چو نوش جام شهات زتیغ ونیش نمود
باین خیانت ومکری که تو شهید شدی — کجا چنین ستمی کس بهیچ کیش نمود
چنان ستم که‌بتو کرد آنجفاپیشه — نه هیچ گرگ فرومایه‌یی به میش‌نمود
نشین بدیده ئی «خانقاهی»عبدالرحمن‌خان‌به‌بین زهجر تومردم چهابخویش نمود

در حالیکه بزودی روشن شد این افواه اعدام عبدالرحمن خان غـلط بوده است وبچه سقا اورارها نمود.البته درآینده(۱۹۳۰) این استعداددرخشان کشوربازازنظرسیاسی گلوله باران گردید این وقت اوسی وهفت سال عمرداشت .

سراج الاخبار (۱۹۱۱) :

امیر حبیب الله خان درسال ۱۹۰۵ نشر جریده ئی رابنام «سراج‌الاخبار »در کابل بمولوی عبدالرئوف خان مدرس مدرسه شاهی کابل اجازه داد .ولی‌این جریده بیشتر ازیك شماره منتشر نگردید وآنهم کم‌یاب است .

درسال ۱۹۱۱ مجددا جریده سراج‌الاخبار بمدیریت ورهبری محمود طر زی بوجود آمدوتا ۱۹۱۹ دوام کرد .این جریده مکتب جدیدی درادب اجتماعی کشو ر گشود وراه نشرات تازه ادبی وسیاسی با دریچهٔ اززندگی جهان نوین بررخ مطالعین بازکرد. جریده ازاستقلال تام‌مملکت حرف زدوبانفوذ استعماری دولت‌انگلیس‌مخالفت شدید نمود . این‌تنها نبود جریده گاه وناگاه از هر ج ومرج اداره داخلی‌نیز انتقاد میکرد ، لهذا بزودی مرکزعلنی آزادی خواهان واصلاح طلبان کشو رگردید .البته

جریده که دریك محیط مطلق‌العنانی شدید زیر نظر مستقیم دولت منتشر میگردید، نمیتوانست بااستبداد وروش شخصی شاه تماس بگیرد، لهذا برای بقای خود به مدیحه سرایی شخص شاه متوسل میشد ودراین راه غلو میورزید. اومقالات بسیاری زیر عنوان «مزایا وثنای اعلیحضر ت » مینوشت واز سیر وسفر وشکار ودربارشا ه سخن میزد ،مثلا درمدح ازشکار امیر چنین عنوان میکرد :

شکارگاه چناری :

«همه اهوان‌صحرا سرخود نهاده بر کف- بامید انکه روزی بشکار خواهی آمـد » (۱)

ویابکنایه دورچنین مینوشت : «پادشاه بزرگ مکرم مابر قـوم (یعنی‌محمدزائی ها) وملت شاهانه شان پدر رحیم ومشفق کریم است، همه‌قوم جلیل که‌به‌خاندا ن سلطنت سنیه افغانیه منسوب است ، تنخواه نسبی دارند، تنخواه نسبی‌اینست که هرفردی‌ازافراد ذکوراین‌قوم همینکه ازسن طفولیت به‌سن بلوغ برسدمبلغ‌چهار صد روپیه کابلی وبه همین منوال برای صنف انائیه سه صد روپیه تنخواه مقرر میشود این یك احسان بزرگ است که به‌اینصورت در هیچ جابرای هیچ‌یك قومی میسر نشده است.» حتی سراج الاخبار برای خوش نگهداشتن امیرحبیب الله خان جنبش های دیمو کراتیك ترکیه وایران رانیز تذمیم میکرد .معهذا سراج‌الاخبار مربی‌فکری عدهٔ از روشنفکران وشهزاده امان الله خان بود ودر انقلاب سیاسی افغانستان تاثیر داشت . تعداد مشترکین رسمی وغیر رسمی سراج الاخبار به ۱۴۰۰ نفر میرسید . روشنفکران ،نویسنده سراج الاخبار محمود طرزی را صمیمانه دوست داشتند.

پدر محمود طرزی سردار غلام محمد خان طرزی از مخالفین امیر عبدالرحمن خان بودودر۱۸۸۱ بقلمرو هنداز‌طرف امیرتبعید گردید. اودر۱۸۸۴ ازکراچی‌به بغداد وباز استانبول رفت‌ودرشام مسکن گزید وبالاخره در انجا در ۱۹۰۰ چشم از جهان پوشید . محمود طرزی متولد در غزنه (۱۸۶۸) در ترکیه مطالعات وسیعی کردوجنبش های فکری وانقلابی جوانان ترك (حزب اتحاد وترقی)راتحلیل کرد. وقتیکه او در ۱۹۰۳ به افغانستان برگشت به تالیف وترجمه درنثر ونظم بپرداخت وآثار متعددی منتشر ساخت ازقبیل :- سراج الاخبار ،سراج الاطفال ، سیاحت درسه قطعه زمین، علم واسلامیت ، آیاچه باید کرد ؟ ادب درفن ،جغرافیای منظوم، معلم‌حکمت ، فسلفه وطن، ازهردهن سخنی، پراگنده ، وتراجم ناولهای ژول ورن: سیاحت در دور زمین سیاحت در جوهوا ،سیاحت در زیر بحر وجزیره پنهان .

محمود طرزی خودرا سعادتمند میدانست که درزندگی خود غلبه افغانستان را بر انگلیس دید وکشور رامستقل یافت وترویج تمدن وفرهنگ جدید جهان رادروطن ملاحظه کرد. اودر ۱۹۱۹ وزیر خارجه افغانستان ورکن دولت امانی گردید ورئیس هیئت صلح افغانی در منصوری وکابل بود. طرزی باری وزیر مختار افانسـتان‌در فرانسه شدوباز برگشت‌وامور وزارت خارجه را دردست گرفت.در اغتشاش‌بچه‌سقا ازکابل به‌قندهار وباز به هرات رفت. طرح کنندگان این اغتشاش اورا در لست سیاهی نام برده بودند که‌برازنام وطن پرستان وآزادیخواهان کشور وهمه محکو م به اعدام شمرده شده‌بودند .اما طرزی اتفاقا نجات یافت‌وبه استانبول رفت وبالاخره همانجا در ۱۹۴۴ بادل پردرد ازجهان گذشت .

(۱) سراج الاخبار شماره ۹سال ۵صفحه ۳

یکی ازهمکاران جوان طرزی درسراج الاخبار عبدالهادی داوی بود که در۱۸۹۵ درکابل تولد شده وتاصنوف رشدی درلیسه حبیبیه تحصیل کرده بود. داوی با عبدالرحمن خان سابق الذکر دراداره سراج الاخبار محررو رقیب، همدیگر بودند . داوی یك نویسنده حساس ویك شاعر دردمندبود . آثار اوکم وبیش درسراج اخبار منتشر میگردید واز منظومات مشهورش «کله مستت وبلبل گرفتار» بود. اودر۱۹۱۸ در ارگ زندانی گردید ولی درنتیجه انقلاب ۱۹۱۹ بزودی رهاشد وبه‌حیث مدیر روزنامه جدید «امان افغان» بکار شروع نمود . اوازان بعد تا اغتشاش درافغانستان در بستهای مدیریت ومستشاریت در وزارت خارجه ،عضویت در کنفرانس صلح منصوری ، سفارت فوق‌العاده بدربار بخارا ، وزارت مختاری افغانی در لندن ووزارت تجارت کارکرد . درطول این دوره داوی به‌حیث یك آزادیخواه وطن پرست واصلاح طلب احترام شد. داوی بعداز ختم اغتشاش بچه سقاً در ۱۹۳۰ به‌سفارت مختاری افغانی در برلین رفت ولی بزودی استعفا کرد وبرگشت ودر ۱۹۳۳ در ارگ زندانی سیاسی گردید. زحمت این محبس ۱۳ سال بدرازاکشید ودرطی آن داوی از شباب بشیب کشید وموهای سیاه سپید گردید، پس خسته بود ودست ازمبارزات سیاسی بزگرفت ودرصف مامورین عالی رتبه دولت بایستاد .اینك نمونه کلام ایام جوانی او :

تابکی؟

تابکی او لاد افغان تا بکی
تابکی هان تابکی‌هان تا بکی

کوکوی مرغ صحر آمد بگوش
خرخر خواب ای گرانجان تا بکی

نور بیداری جهانی راگرفت
خواب غفلت ای حریفان تابکی

سبزه خوابیده هم بر دا شت سر
برنمیداری تو مژگان تا بکی

میرسد آواز سبیل ازراه دور
تو بخواب ای خانه ویران تابکی

میو زد باد خزانت در چمن
شوق گلگشت بیابان تا بکی

بایدت‌برحال‌خویشت خون‌گریست
سیرا نهار و گلستان تا بکی

شوق تعمیر سرای وخانه چند
خاکبازی همچو طفلان تا بکی

روز کار و روزگار عبرت است
خواب راحت در شبستان تا بکی

هست مکتب جان ملت ، جانمن
تابکی باشیم بیجان تا بکی

کودکان رامکتب است و مدرسه
خاکبازی در بیابان تا بکی

یکنفس سر در گریبان در کنید
فکر کالرای جوانان تا بکی

رفت وقت خنده و هزل ومزاح
خوردسالی خورده سالان تا بکی

ای قلم آخر زبانت میبرند
اینقدر حرف «پریشان ، تا بکی

حزب سری دربار :

بعلاوه این جنبشهای فکری سری وعلنی ، هسته تحول درنفس دربارنیزنشو ونما میکرد .اصلاح طلبان لیبرال درباری که از روش امیر حبیب الله خان‌منز جر بودند ، خود قدرت حرکتی نداشتند جزآنکه در دوریکی از اعضای خاندان‌شاهی جمع شوند . این شخص سردار نصرالله خان نایب السلطنه بزرگترین فرد خانواده شاه نبود زیرا او با آنکه مرد ضداستعمار وخواهان استقلال کشور بود، دراداره‌دولت دل بسته‌گی به‌نظام قرون و سطائی وسلطنت مطلق العنان شخصی‌داشت .واما معین السلطنه فرزند بزرگ امیر که حیثیت ولیعهدی اورا داشت پیر وصد یق‌پدر وتعقیب

کنندهٔ خط مشی داخلی وخارجی‌اوبود. پس یگانه شخصی که درخاندان‌شاه موردتوجه لیبرالها ی دربار قرارگرفت عین الدوله امان الله‌خان بود، زیرا اوجوان‌صاحب نظرو ترقی خواه وزحمت کش ودرعین حال متواضع وخوش سلو ك بود. اینست که عین الدوله بزودی درراس يك حلقه متجدد درباری قرار گرفت وبعد ها باافسران بزرگ اردو. در تماس آمد . این تنها نبود ، او توانست نایب السلطنه را به حیث رئیس این جمعیت‌سری شامل نقشه کودتا ئی نماید که درنظر بود، یعنی امیرحبیب الله‌خان در جلال آباد توسط عسکر ازبین برده شده وجایش به‌نایب السطنه داده شود نایب‌السلطنه‌هم‌برای‌تحصیل استقلال‌واصلاح‌اداره داخلی‌مجاهدت‌نماید. نایب‌السلطنه که ازدو لت انگلیس متنفر واز اداره برادر ناراض بود، پذیرفت وده د وازده نفر اعضای جمعیت عهد نامه یی در قران تحریر وامضا کرد ه به نایب السطنه سپردند .

درحالیکه عین الدوله میدانست عمو یش بعداز حصول سلطنت یکقدم درراه ترقی وتحول کشور برنخوا هد داشت ، لهذااو شخصا درپی بدست‌آوردن‌اقتداربود . بعید نیست که درداخل این حلقه اشخاص مقتدر وادعا دار دیگری نیز بودند که با وجود همراهی ظاهری باعین الدوله ونایب السطنه ، هیچ‌کدام آنانرا نمیخواستند و طالب سلطنت برای خود بودند. دربین تمام افراد عمده این حلقه عین الدوله رادیکال ترازهمه بود. دردربار‌اشخاصی چو ن محمدولی خان وشجاع الدو له خان و غیره وغیره ،در اردو افسران بزرگ ودر خار ج هردو رجالی چون فضل‌محمد صا حب مجددی (بعد هشمس المشایخ)، سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله ویکعده دیگر همه طرفدار عین الدوله امان الله خان بودند. مردم کابل وقسما اطراف‌اورامیشناختند مخصوصاً در ایام وکالت سلطنت که‌سال دوماه درپایتخت مینمود ،بازرسی اورابه‌امور مردم واستغا ثه کننده گان ومحبوسین دیده وبه او حسن نظرداشتند .

کسیکه اورا جدا مراقبت وتعقیب میکرد مرزا محمد حسین خان مستوفی‌الممالك بود. او هر حرکتی رادرکابل اعم ازنشرات مخفی ویافیر برامیر وغیره به‌گر دن عین الدوله بارمیکرد ، درحالیکه چنین نبود وعین الدوله وحلقه دربار چون هدف عمدهٔ درپیش داشتند، ابدا دست بکار های بیدار کننده وتهدید آمیز نمیزدند . معهذا امیر برعین الدوله ظنین‌شد واورا ومادرش‌را مورد تهدیدحبس وطلاق قرارداد این هردو نفر به نایب‌السلطنه متوسل‌شدند ونایب السلطنه بسهولت آنهارااز خطر نجات داد وضامن اعمال آینده شا ن گردید .

در ۱۹۱۸ فیر تفنگچه برامیر در شوربازار بعمل آمد واین حادثه نامعلوم حلقه سیاسی دربار رامضطرب ساخت . درزمستان همین سال حزب مخفی دربار فیصله‌کرد که امیر حبیب الله‌خان رادر جلال آباد ازبین برده ونایب السطنه رادر مرحله اول به‌پادشاهی بردارند .واما نایب السطنه درتاریخ‌معین ازخانه خود درجلال آباد خارج نشد،وقتیکه نماینده پارتی بحضور اوبغرض خارج شدن ازمنزل فرستاده شد ، نایب السطنه‌برعکس فیصله سابق خود جواب دادکه من به‌کشتن امیر موا فقت ندارم واما اگر محبوس نهگداشته شود مخالفت نخواهم کرد. این کلمه نایب‌السلطنه که قران عهد نامه پارتی دردست او وسند غیر قابل تردید بود، حزب دربار را از بنیاد درلرزه انداخت، پس تمام اقدامات ونقشه های‌طرح‌شده معطل‌گردید وتایکسال دیگر تنفس عین الدوله ورفقایش بشماره افتاد، زیرا زندگی همه در دست‌نایب‌السطنه بود. امانایب السطنه عقیدتا شخصی نبود که هما هدین خودرا در معرض هلاکت

قرار دهد، اینست که طرفین سکوت کردند ودیگر حرفی بمیان نیامد.

البته پارتی خاموشانه در کمین فرصت بود تاسال ۱۹۱۹ در رسید وامیر حبیب الله خان در لغمان کشته شد، نایب السطنه محبوس گردید، عین الدوله در کابل به سلطنت افغانستان اعلان واستقلال کشور اعلام شد، مرزامحمد حسین خان مستوفی الممالک در کابل کشته گردید، دولت انگلیس شکست خورد و تحولات اساسی در جامعه افغانی ظهور نمود.

سیاست خارجی این دوره :

امیر حبیب الله خان بعداز جلوس خود درمقابل انگلیس در ابتدا سیاست بی اعتنائی راپیش گرفت وخواهشات لارد کرزن وایسرای هند راکه یکی ازاستعمار یون مشهور هندی است واز زمره مخالفین سرسخت افغانستان وایران بود، راجع به مسافرت خود به هند وملاقات بااو نپذیرفت وهمچنین نظر کرزن را درمورد تمدیدخط آهن انگلیس ازچمن به قندهار واز پشاور بدکه ردکرد. کرزن گفته بودکه بغرض آماده گی دفاعی ازاستقلال افغانستان بایستی اردوی افغانی توسط افسران انگلیس تربیه گردد. امیر حبیب الله خان این تمنای اورا نیز عقب زد، کرزن عصبی گردید و لندن را به تهدیدامیر دعوت کرد. امالندن نپذیرفت وگفت اگر امیر حبیب الله خان با حکومت هند قطع روابط نماید هم نباید باافغانستان در اویخت. زیرا دولت انگلیس ازتمایل افغانستان بدولت روس در بیم بود، خصوصاً که وزارت خارجه روس میپرسید که چرانباید روسیه باافغانستان ارتباط مستقیم داشته باشد.

دردربار افغانستان اکثریت رجال عمده مثل سردار نصر الله خان نایب السطنه، سردار امان الله خان عین الدوله، ناظرمحمد سفرخان امین الاطلاعات وسردارعبدالقدوس اعتماد الدوله وهمچنان افسران بزرگ اردو طرفدار مبارزه باانگلیس وتامین استقلال کشور بودند. نظر این دسته رجال از طرف تمام ملت افغانستان وسرحدات کشور و همچنین قشرهای روشنفکران، روحانیون وتجار آزرده از تسلط تجار هندی دربازار های افغانستان، معناً حمایت میشد. درحالیکه دست راست دربار عده اندکی بودند که ازسیاست سازش باانگلیس وحفظ حالت موجوده طرفداری میکردند.

حکومت انگلیس سه سال باین روش دولت افغانستان مقابل ماند وبالاخره در سال ۱۹۰۴ هیئت سیاسی مسترلوئیز دین را بکابل فرستاد. دین زبان دری میدانست چنانیکه امیر حبیب الله خان زبان انگلیسی میدانست معهذا دونفر ترجمان طرفین درمجلس مذاکرات حضور داشت. دین بعادت قدیم انگلیسی مسوده یک قرار داد جدیدی درجیب خود داشت که بایستی بدون چون وچرابه امضای امیر برساند، چنانیکه درطول بیشتر از نیم قرن اینکار رابالای امیر دوست محمدخان امیر محمد یعقوب خان وامیر عبدالرحمن خان اجراء کرده بودند. امیر حبیب الله خان درطول ایام سلطنت خودبرای آخرین بار درمقابل تحمیلات انگلیسی یک مقاومت موقتی نشان داد وگفت عقد یک قرار داد جدید مورداحتیاج نیست. دین ازجادر رفت وگفت معاهده یی که باامیر عبد الرحمن خان عقد گردیده یک معاهده مقدماتی بوده ومحتاج یک عهدنامه جدید است، آنگاه صورت معاهده جدید مرتبه خودرا بنابقرائت گذاشت امیر نگذاشت که تمام کند وگفت دولت انگلیس که بادولت افغانستان اظهاردوستی مینماید چرا درراه حمل اسلحه مورد احتیاج افغانستان از طریق هند موانع ایجاد میکند. دین باناکامی رشته مذاکرات راقطع کرد ودرطی همین مذاکرات بودکه مثل همیشه برزما مدار افغانستان غلبه نمود، منتها امیر مطلق العنان گفت که اگر

معاهده جدیدی بسته شود، تسوید آن بخود من تعلق خواهد داشت نه بشما . دین مجبور بودکه این سوادرا بخواهدووقتیکه به اوداده شدبه هندفرستاد. دولت‌انگلیس که ازروش سرد کابل مطلع بود ناگذیر دانست که صورت تسوید امیر راپذیرد ویاتن به‌قطع روابط دولتین دهد. درحالیکه انقطاع روابط درانوقت بنفع انگلیس نبود ، پس به دین قبولی شرایط مسوده امیررا اختیارداد. اماهنگامیکه دین‌قبولی خودش‌رابسمع امیر حبیب الله‌خان رساند متعجب شدکه امیر گفت گرچه دولت‌انگلیس این مسوده راتصدیق کرده است، معهذا بعضی عبارات آن باید تغیر داده شود . دین دریك‌حالت متشنج قرار گرفت وبناچار تغیرات جدید مسوده رامطالعه کرد ودریافت که بامسوده اصلی مغایرت دارد.

دین فقط میتوانست دوکار کند یامسوده جدید را بپذیرد ویا افغانستان رادر حالت قطع روابط دولتین ترك‌کند .او شق اول راپذیرفت مشروط براینکه حکومت انگلیس آنرا تصویب نماید . دین وانمود میکرد که دراین مبارزه سیاسی فتح بطرف امیر بوده وخودش مغلوب گردیده است ، درحالیکه وضع برعکس بود، زیرا دین بسهولت توانسته بودکه باوجود تغیرات زمانی ، بر زنجیر معاهده یازده سال پیشتر دیورند یك‌حلقه محکم دیگری بیفزاید وامیر رامثل اجدادش درمیدان سیاست مغلوب نماید .

این قرار داد جدید بقرار ذیل است :

«بسم الله رحمن الرحیم اعلیحضرت سراج الملته والدین امیر حبیب الله‌خان پادشاه مستقل مملکت افغانستان وتوابع آن ازیکطرف وجناب سر لوئیس‌ویلیام دین وزیر امورخارجه دولت باعظمت هندوستان ونماینده محترم دولت پادشاهی‌انگلستان ازطرف دیگر .

«اعلیحضرت پادشاه فوق الذکر به‌این وسیله قبول میفرماید که در مسایل‌جزئی وکلی عهدنامه راجع‌به‌امور داخلی‌وخارجی وقراردادی‌که والاحضرت پدرم ضیاء الملة والدین نورالله مرقده بادولت علیه انگلستان منعقد نموده وعمل شده است من‌نیز همانها راقبول نموده عمل خواهم نمود ومخالف آن رفتارنخواهدشد .

«همچنین جناب سرلوئیس ویلیام دین باینوسیله قبول مینمایند که‌همان‌عهدنامه وتعهد که دولت علیه انگلستان باپدر مرحوم اعلحضرت سراج المله والدین،والاحضرت ضیاء الملت والدین راجع بامور داخلی وخارجی وغیره منعقدنموده من آنهارا به‌اعتبار خودباقی میدانم ومینویسم که دولت انگستان مخالف آنهابه هیچ وجه رفتار نخواهد نمود .

«بتاریخ روز سه‌شنبه چهاردهم محرم الحرام ۱۳۲۳ هجری مطابق ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ میلادی درکابل مهر وامضا شد.

امیر حبیب الله‌خان

لوئیس ویلیام دین»

به‌اینترتیب امیر حبیب الله‌خان باامضای معاهده ۱۹۰۵ تمام‌تعهدات امیر عبدالرحمن را بدوش گرفت وکشور همچنان پارچه شده وناقص الاستقلال باقی ماند .

درسال ۱۹۰٤ امیر حبیب الله‌خان پسر خود سردار عنایت الله خان‌معین‌السطنه رابغرض‌یك سفردوستانه درهند فرستادزیراخودش‌قبلاخواهش حکومت‌انگلیس‌راراجع

به‌سفر خود درهند ردکرده بود. البته معین السلطنه درسفر هند اختیار مذاکراتی با حکومت انگلیس نداشت وبعد ازدیدن مزایا وظواهر حکومت انگلیس وهند وستان به افغانستان برگشت . بعدا زعقد موافقتنامه سال ۱۹۰۵ روش امیر بادولت انگلیس دوستانه تر گردید تادرسال ۱۹۰۶ باردیگر اورا در هند دعوت کردند .امیر در ٦ دسمبر ۱۹۰٦باصدنفر درباریان ومامورین‌وافسران وعمله حضوری‌وسه صدنفرعسکر ازکابل حرکت‌کرد. این‌وقت وایسرای هندلاردمنتو وسپهسالارهند لاردکیچنرمعروف بود. امیرقبل ازحرکت درجواب دعوت حکومت‌انگلیس این بیت‌را خوانده بود :

کفر است در طریقت ماکینه داشتن

آئین ماست سینه چون آیینه داشتن

امیر حبیب الله‌خان درواقع به این گفته خود دربرابر انگلیس صادق بود،منتهی اینشرط را افزوده بودکه سفر اودرهندبرای‌بندوبست دولتی‌وعقد عهدسیاسی‌دیگری نی ،بلکه تحصیل معلومات ودیدن اختراعات جدید ه‌است .

امیر در۲جنوری ۱۹۰۷ داخل حدودهند وبراه پشاور،لاهور، آگره ، کلکته و بمبئی از طریق دریا بکراچی رفت وازپشاور به افغانستان مراجعه کرد. این سفردوماه وپنج روز طول کشید ودرطی آن امیر حبیب الله‌خان ازطرف اهالی هند پذیرائی شایانی گردید. اودر جامع پشاور نماز خواند ، در لاهور سنگ‌بنای کالج‌حمایت‌اسلام راگذاشت، مدرسه علیگررامعاینه وگوالیاررا تماشاکرد، مسلمانان‌هندرا ازقربانی‌گاو (عیدقربان نزدیك بود) منع‌کرد، درزیارات اعانه داد‌وباعلمای شیعه مذهب یگانگی‌نمود وهمچنین قصاید مدحیه نسبت به‌خودرا ردکرد. حکومت انگلیس ازامیر حبیب‌الله‌خان استقبال گرم ومجللی کرد، لارد منتو ولارد کیچنر بعداز ملاقات رسمی ایستاده پادر دربار آگره ملاقاتهای خصوصی متعددی باامیر کردند. امیردرطی یك‌ملاقات بوایسرا گفت: من‌از دولت شما احترام شخصی خودم رامنظور ندارم ، با یستی شما هیئت عمومی دولت وملت مرامعزز ومحترم بشمارید، پادشاه افغانستان فردی ازافرادملت افغانستان است ودوستی ودشمنی شخصی‌اوبرای شماهیچ ثمروضرر رنمیبخشد ،اگر شماازراه صمیمیت ومعاونت به‌جلب محبت ملت ودولت من موفق شوید آنگاه میتوانید که ازتحاد ودوستی دولت‌افغانستان خاطر جمع باشید .

انگلیسها که چنین دیدند سخت باامیر محشور شدند واورا جذب کردند .در جزاین معاشرین سه نفرخا نمها ی‌انگلیسی نیزوجود داشت. درهمین مو قع‌بود که در هند وافغانستان گفته شد امیر حبیب‌الله خان به سعی لارد کیچنر بیکی ازلوژ های فرامیشن انگلیسی درآگره شامل گردیده‌است.البته موسسات فرامیشنی تااینوقت‌از چوکات اصلی مذهبی خارج شده ودر قالب دستگاه های سری وسیاسی استعماری تناسخ‌کرده بودند، اعضای آن همدیگر راباعلایم خصوصی شناخته ،برای حفظ‌اسرار جمعیت سوگند برمیدا شتند واوامر محافل مربوطه خودرا بحیث یك عسکر اطاعت میکردند. این‌اعضاکه خودشانرا«ابنای‌جهان» و«حامی‌آزادی وبرادری وبرابری»ومعرا از تمام تعصبات ملی ومذهبی «میشمردند درواقع آقایان انگلیسی را «برا در جانی ملل استثمار شده میپنداشتند. «موسسات فرامیشنی انگلیسی درقرن ۱۹ درتمام آسیا و افریقا (به استثنای خوشبختانه افغانستان)موجود ومرکز همه درلندن بود ،درحالیکه قرن ۱۸ قرن بسط وتعمیم فرامیشن دراروپا وامریکا بحساب میرفت .

در هر حال امیر حبیب الله خان از هند بر گشت وبدوستی انگلیس

پابند ووفادار ماند تاجائیکه برای مکاتبات رسمی بین افغانستان وحکومت انگلیسی هند، کاغذ های مخصوصی بساخت که در پیشانی آن یك کلاه انگلیسی ودرپهلوی کلاه یك تفنگ و یك کریچ عمودی واژگونه ودر زیر کلاه یك فیته اوفقی ، همه با رنگ طلائی منقوش گردیده وروی فیته کلمات امیر افغانستان طبع گردیده بود . در حالیکه سیاست «دوستانه» قدیم انگلیس سر مویی انحراف نکرده وهمان محکومیت افغانستان به انزوای کامل و کانترول سیاست خارجی آن توسط انگلیس ادامه داشت بعلاوه عقب انداختن کشور در ساحه انکشاف اجتماعی اعم از فرهنگ و صنایع واقتصاد ووحدت ملی کما کان نصب العین دولت انگلیس بود .

قرار داد ۱۹۰۷ :ـ این قرار داد که بین سرارتر نیکلس سفیر کبیر انگلیس در دربار روسیه والکساندر ازوسکی وزیر خارجه روسیه امضاء گردید (در۲۳ سپتمبر مبادله ودر ۲۶ سپتمبر در جراید منتشر گردید) کشور ایران‌را درسه منطقه نفوس روس ، نفوذ انگلیس و منطقه بی طرف تقسیم کرد وآن «استقلال لفظی» ایران را که باقیمانده بود نیز عملا از بین برد . واما راجع به افغانستان در اینقرار داد مواد ذیل مذکور گردید : .

«اول ـ حکومت اعلیحضرت شاه بر تانیه عظمی اظهار میدارد که او هیچ اراده ندارد وضع سیاسی افغانستان‌را تغیر بدهد. علاوه‌برآن‌حکومت برتانیه متعهدمیشود که نفوذ خود را در افغانستان بمقصد امن وامان استعمال کرده ، خودش و یا توسط او افغانستان اقدامات تهدید آمیز علیه روسیه نخواهند نمود . حکومت روسیه از جانب خود تعهد مینماید که او افغانستان را خارج حلقه نفوذ روسیه شمرده‌ومناسبات سیاسی با افغانستان توسط حکومت برتانیه کبیر صورت بگیرد ، همچنین روسیه تعهد مینماید که نماینده گان خودش را در افغانستان اعزام ننماید .

« دوم ـ حکومت برتانیه عظمی قبلا در معاهده ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ منعقد در کابل اظهار نموده که قرار داد های منعقده با امیر عبدالرحمن خان را قبول داشته ونیت تعرض به افغانستان و امور داخلی آن ندارد ، حالا هم تعهد مینماید که خلاف قرار داد فوق الذکر اقدام به الحاق و یا اشغال کدام حصه از افغانستان نخواهد نمود، وازمداخله درامور داخلی آنکشور منصرف خواهد بودبشرطیکه امیرافغانستان مسئولیتهای‌خود را که طبق معاهده مذکور در برابر حکومت برتانیهٔ متقبل شده‌است ایفا نماید .

« سوم ـ مامورین روسی وافغانی که در سر حد یا ولایات سر حدی مخصوصاً برای اینکار تعیین شده باشند مجازاندکه بغرض‌تصفیه مسایل‌محلی غیرسیاسی سر راست بایکدیگر ارتباط بگیرند .

«چهارم ـ حکومت برتانیه و حکومت روسیه عقیده خود را راجع به اصل مساوات درامور تجارتی درافغانستان‌اظهار وموافقت‌مینمایدتسهیلاتیکه‌دراین زمینه‌موجودبوده ویا بعد از این حاصل شود برای تجار و تجارت بر تانوی و هندی ، همچنان متساویاً برای تجار و تجارت روسیه مساعد خواهد بودواگر ترقی تجارت لازم سازد که نمایندگان تجارتی مقرر گردند، حکومتین درباب اخذ تدابیر لازمه موافقت خواهند نمود ودرطی آن البته حقوق حکومتی امیر کماحقه احترام کرده خواهد شد .

«پنجم ـ اجرای مواد مذکوره وقتی عملی خواهد شد که حکومت برتانیه کبیر موافقت امیررا بااین مواد به حکومت روسیه اطلاع نماید.»

اما وقتیکه حکومت انگلیس این قرار داد را به سمع امیر حبیب الله خان‌رساند امیر از ظهار موافقت خود داری نمود وانگلیس ها هم سکوت اختیار نمودند ودیگر احتیاجی به موافقت امیر احساس نکردند ، حکومت روسیه بدولت انگلیس خاطر نشان نمود که این قرار داد را بدون موافقت پادشاه افغانستان مرعی الاجرا میشناسد.

قضیه سیستان :

ولایت‌سیستان که‌از نظر اسطوره‌و تاریخ یك‌ولایت تاریخی افغانستان‌قدیم‌و جدید بود، در قرن ۱۹ مورد توجه استعمار روس وانگلیس قرار گرفت زیرا در سرراه افغانستان وایران وبلوچستان و هندوستان قرار داشت . در ۱۸٦٦ حکومت ایران در سیستان دست انداخت وکار افغانستان با ایران بمجادله کشید. دولت انگلیس که طبق قرار داد پاریس (۱۸۵۷ منعقد بین ایران وانگلیس) خودرا در منازعات بین افغانستان وایران حکم‌میشمرد پای پیش کشید ودر ۱۸۷۲ هیئت حکمیت خود (گولد سمت وپا لك) را وارد قضیه کر د . اینوقت دولت ایران زیر نفوذ انگلیس واقع وصدراعظم آنکشور مرزا حسین خان سپهسالار مستقیماً جیره خوار دولت انگلیس بود ، در حالیکه‌پادشاه افغانستان امیر شیر علیخان نقطه مقابل سیاست استعماری انگلیس قرار داشت. نماینده افغانستان سید نور محمد شاه خان صدراعظم کشور و نماینده ایران مرزا معصوم خان وبعد مرزا ملکم خان بود . هیئت حکمیت انگلیس پس از تلاش بسیاری در ۱۷ اگست ۱۸۷۲ رأی خود رابه امضاء گولد سمت چنین صادر کرد :

(درمدت ۱۰۸ بسال‌بدون‌تردید درتمام‌مواقع‌که افغانستان‌یکدولت به‌تمام‌معنی مستقل بوده است سیستان قسمتی از آن محسوب شده و گاهی تابع هرات ویا قندهار شده ... حدود سابق سیستان مدت هاست از بین رفته وامروز در عمل سیستان عبارت از شبه جزیره هلمند وهامون است . سیستان را با یستی بدوحصه اصلی و فرعی تقسیم کرد ، اصلی از شمال و مغرب وجنوب محدود به هامون واز شرق محدود به شعبه عمده رود هلمند است ، فرعی در ساحل راست رود هلمند در امتداد ۱۲۰ میل افتاده که دشت سیستان به آن اضافه میشود .

(خلاصه : اول سیستان در زمان قدیم قسمتی از ایران بود تا دوره صفوی ، از زمان احمد شاه ابدالی قسمتی از مملکت درانی گردیده -۲ روابط قدیمی و تاریخی سیستان با ایران دلیل داشتن ادعای منطقی برای تصرف آن از طرف ایران نیست -۳ ایران اززمان نادربه اینطرف در امور داخلی سیستان هیچ نوع دخالت نداشته‌است -٤- ازنظرجغرافیائی‌واضحاً‌سیستان‌جزء افغانستان‌است-۵-افغانستان‌درادعاهای‌خود نسبت به سیستان بمراتبی دارای رجحان است -٦- سیستان امروز مثل سابق یك مملکت جدا گانه نیست ولازم است بد عاوی طرفین توجه شود وقسمت های متصرفه طرفین معین گردد ، بنظر من مناسب است که به تقسیمات ارضی متو سل شوم وباین ترتیب قسمت معمور سیستان که از سه طرف به هامون واز یکطرف به رود هلمند محدود و شکل شبه جزیرهٔ دارد و نسبتاً دارای جمعیت زیاد و سکنه مختلط است باید حصه متصرفه ایران دانست، وقسمت کم جمعیت ناحیه چخانسور وزمینهای هلمند بالای ساحل و صحرای سیستان نمیتواند جزء ایران باشد ، قلعه ناد علی وهر دو کنار رود خانه هلمند تا بالای بند کوهك به افغانستان گذاشته شود .)

به اینصورت سیستان معمور تر به ایران داده شد وسید نور محمد شاه خا ن اعتراض کرد اما بجائی نرسید . این حکمیت انگلیس تا اندازه سبب انزجاردولت افغانستان گردید که بعد ها یکی از عوامل جنگ دوم افغان وانگلیس محسوب شد .

در هر حال قضیه سیستان در اینجا ختم نشد ودنباله طولانی پیدا کرد .در ۱۸۹٦ مجرای هلمند که از کناره ناد علی عبور ومستقیماً به شمال میرفت - تغییر بستر داد وبمجرای تازه بریان وهم تقسیم آب مورد اختلاف افغانستان وایران واقع گردید وباز هیئت حکمیت انگلیس به تقاضای شاه ایران وموافقت پادشاه افغانستان وارد قضیه گردید. اینبار رئیس‌هیئت حکم‌وسرهنری‌مك‌مهان، بودواین همان‌آدمیست که در ۹٦ - ۱۸۹٤ به اتفاق محمد عمر خان نور زائی نما ینده افغانستان خطسرحدی افغانستان و بلو چستان را از کناره رود گومل تا کوه ملك سیاه در طول تقریباً ۸۰۰

میل تعیین کرد . مکمهان در جنوری ۱۹۰۳ وارد سیستان شد وبعد از دو سال وسه ماه پس از مساحت اراضی بالاخره چنین اعلان کرد که : مساحه اراضی کنونی سیستان ۷۰۰٦ میل مربع ودارای ۲۵۰۰۰ نفوس است که از آنجمله ٤١٥۳ میل مربع زمین در دست افغانستان با قیمانده و ۲۸٤۷ میل مربع به ایران واگذار شده‌است . در حال حاضر هلمند سه شعبه تشکیل کرده است : اول رود سیستان که از بند سیستان جدا گشته وسیستان مربوط به ایران‌را آبیاری میکند. دوم خود دریای‌عظیم هلمند . سوم نهر ناد علی که قبلا مجرای اصلی هیرمند بود . منازعه افغانستان‌و ایران درسر شناختن مجرای کنونی هلمند و مجرای قدیم آن بود و همچنین درسر تقسیم ابخورهٔ دولت ایران از دریای هلمند که اصلا یك دریای داخلی افغانستان‌است هیئت حکم در موضوع اخیر نیز فیصله خود را صادر وبنماید گان دو لتین تسلیم کرد تابدولت‌های‌خود بفرستند.اصلا ازعهدگولدسمت(۱۸۷۲) به ایران‌حق‌داده‌شده‌بود که در آب هلمند سفلی تا مسافه ٥۰ کیلو متر شریك باشد . عجالتاً هیئت حکم مجرای قدیمی رود هلمند را سر حد جدید افغانستان و ایران شناخت ودر سپتمبر ۱۹۰٤ موافقت طرفین را بالای این قضاوت حاصل نمود وبالاخره قرار حکمیت بقرار ذیل صادر گردید : ـ

«قرار حکمیت کلنل مکمهان ، بتاریخ دهم «ماه اپریل ۱۹۰٥ مطابق چهارم سفر ۱۳۲۳ ـ مقدمه :

«فقره ۱ـ فرض جنرال سر فریدر یك گولد سمت بحیث حکم فی مابین ایران و افغانستان این بود که مسئله حقوق ایران وافغانستان را در باب آب سیستان قطع وفصل نماید ، معزی الیه قرار داد حکمیت خود را در باب هر دو فقره در۱۸۷۲ میلادی اظهار نموده ، قرار داد مذکور به امضای جناب مستطاب اجل وزیر امور خارجه اعلیحضرت قوی شوکت پادشاه انگلستان و قیصر هندوستان رسیده ازطرف دولتین ایران وافغانستان در سنه (۱۸۷۳) «میلادی پذیرفته شد .

«فقره ۲ـ دروقت قرار داد مذکور رودخانه هیرمند درسیستان‌یك شعبه بزرگ ومقسم یعنی رود سیستان را داشت که محل انفصال آن از برای اینکه آب مکفی را گردانیده‌داخل‌این رودنماید، بندگزی محدث‌بودکه معروف‌به‌بندکوهك‌یابند سیستان‌بود رود خانه هیرمند ازآنجا جلوتر بیك مجرا رفته از نادعلی میگذشت و به امتداد مجرائیکه حالا به «سیخ سر» معروف است به نیزار وهامون داخل میشد در ۱۸۹٦ میلادی سیلاب بزرگی باعث این شد که رود خانه مجرای بزرگی تازه را برای‌خودش بریدکه ازمجرای قدیم نزدیك «شاه گل» جداگردید واین مجرای تازه اکنون به رود پریان معروف است .

« فقره ۳ ـ ... تغیراتی که درمجرای انهار ودرمجرای رودخانه بزرگ اتفاق افتاد از سنه ۱۸۷۲ میلادی تنازعات مختلفه درباب آب فیما بین ایران وافغانستان بظهور رسیده ، از تحقیقاتی که کردم چنین معلوم میشود که چندی قبل مامورین مقتدر طرفین یعنی حکام سیستان وچخانسور همیشه این منازعات را مابین خودشان دوستانه قطع وفصل مینمودند ، این مامورین که احتیاجات آب یکدیگر را بخوبی میدانستند همواره اوقات ابراز کمال قابلیت ومعرفت‌را درقطع وفصل تنازعات‌حسب دلخواه ورضایت خاطر طرفین نموده اند .

فقرهٔ ٤ـ حیف‌است‌که دراین چندسال گذشته یابه جهت تغیرات‌مجرای‌بزرگ یابه علت اینکه درروابط مردم طرفین تفرقه انداخته شد (!) هرچه سبب باشد معلوم گردید که‌قطع وفصل دوستانه محذورات متعلقه به‌آب حالاصورت پذیر نیست، مابین سنوات ۱۹۰۰ و۱۹۰۲ میلادی رشته مسایل‌آب‌پیداشد که جزوی وبذات خود خالی ازاهمیت بود، امابه‌علت‌تفرقه‌روابط باعث‌کج‌فهمی طرفین‌ومزیدسوء ظن‌ومغایرت‌گردید ودرآخر بواسطه کمی‌فوق‌العاده‌آب هیرمنددرسنه۱۹۰۲میلادی ومشاجرات‌دیگرکه ازآن

مبنی‌شند، کار بوضع نازك‌رسیدومنجربه رجوع‌حکمیت‌حالیه‌دولت‌فخمیه انگلیس‌گردید.

فقره ۵ـ شروطی‌که درتحت‌آن دولتین ایران وافغانستان حکمیت‌را قبول نموده اند اینست‌که قرارداداین‌حکمیت بروفق مقصود قراردادجنرال‌سرفر یدریك گولدسمید نموده باشد .

فقره ٦ـ لهذا درتشکیل قرار داد خودم مقید بشرط مذکور باشد .

فقره ۷ـ قرارداد جنرال فریدریك گولدسمید درباب‌مسئله‌آب ازاین قرار بود، این‌جمله رابابد صریحا دانست وفهمید که هیچ کدام ازطرفین نباید اقدامی به‌حدوث بنائی نماید بمنظور اینکه درابی که‌برای زراعت هردو طرف هیرمند لازم است مداخله کرده‌باشند ، علاوه بران جناب مستطاب اجل وزیر امور خارجه‌اعلیحضرت قوی شوکت پادشاه انگلستان وقیصر هندوستان بحیث امضا کننده حتمی آنقرار داد بعد ازمشوره باجنرال سرفریدریك‌گولدسمید درسنه ۱۸۷۲میلادی مقرر فرمودندکه فقره مندرجه نباید به‌انها ر دایر وموجودیاانهارقدیمه‌وبایره متروکه،که تعمیر واجب و احداث انهاهمیشه مطلوب باشد،راجع‌مفهوم شود ونیز مانع حفر انهارتازه‌نمیباشد مشرو ط براینکه آب‌لازمه هردو کنارکم‌نشود .

فقره ۸ـ قرار داد فوق بطور واضح است که هیچ‌لزوم ندارد توضیح آن‌بشود مگردریك نقطه مخصوص یعنی چونکه‌حکم‌آن قرارداد اینست‌که ایران حق‌دارد بمقدار از ابی‌که برای مشروب نمودن زراعت لازم باشد محض رفع‌اشتباه درا‌تیه فقطاین مسئله رابابد توضیح بشود که‌ازبرای احتیاجات ایران چـه مقدار آب لازم ومکفی تصور شود .

فقره ۹ـ از قرار پیما یشات ومعاینات دقیقه وتحقیقات عمیقه این کمیسیون درسیستان مطالب ذیل واضحا محقق ومعین گردید.

«الف»ـسیستان نسبت به قلت آب ازکثرت آب بیشتر صدمه میخورد ،نسبت به‌صدمه که از احتیاج آب‌برای مشروب نمودن زراعت میرسد ، صدمه که‌بواسطه خرابی زمین وحاصل سال بسال ازسیلاب میرسد ،خیلی بیشتراست. "

«ب»ـ درسیستان مسئله کفایت آب فقط درکمتر سالهای استثنائی وغیرمعتاد برخاسته است که دران سالها خاك افغان باخاك ایران بالسویه صدمه‌خورده‌است ، علاوه براین مسایل کفایت آب فقط آنوقت اهمیت دارد که‌راجع بزراعت بهار باشد، دروقتیکه آب رودخانه ازهمه اوقات کمتر است یعنی بین میزان‌پائیز ونوروز وبا وجود این محقق ومعین گردیده است که درعرض ۳۵ سال گذشته فقط درسه سال دران موسم‌آب درسیستان کم شده است بقدریکه اهمیت داشته باشد . علی‌هذالازم است که اولابه احتیاجات آب درموسم زراعت بهار تعمق شود زیراکه قرار دادی که مبنی براحتیاجات آن فصل باشد به بقیه سال‌هم مناسبت خواهد داشت .

«ج»ـبعداز تنقیح مقدار عادی رود خانه هیرمند بادقت تمام درعرض مدت‌فیمابین پائیز ونوروز واضحا محقق شده‌است که‌یك ثلث آبی که‌حالا به‌سیستان دربندکمال خان‌میرسدازبرای مشروب‌نمودن‌تمام زراعت‌موجوده درخاك‌ایران‌بطورمناسب‌خیلی‌مکفی خواهد بودبلکه اینقدر گنجایش خواهدداشت‌که درآینده زراعت‌موجوده بسیارتوسیع شود وبقیه آب ازبرای جمیع احتیاجات خـاك ا فغانستان نـیز کفـایـت کلـی خواهد کرد .

فقرهٔ ۱۰ـ علی هذا قرارداد حکمیت خودم راقرار ذیل ابراز مینمایم :

قرار داد :

فصل اول ـ هیچ‌کدام ازطرفین نباید اقدامی به‌احداث بنایی‌یانهری نماید کـه ازان بمقدار آبی که‌برای مشروب نمودن زراعت هردوکنار رود لازم میباشد، محسوب شود. اماهردو طرف حق دارند درخاك خودشان انهار موجوده رادایر داشته باشند وانهار قدیمه وبایره ومترو که رادایر وجاری نمایند ونیز ازرود هیرمند انهار جدیده

را احداث بکنند،مشروط بر اینکه مقدار آبیکه ازبرای مشروب‌نمودن زراعت هر دو طرف لازم باشد ، کم‌نشود .

فصل دوم — مقدار آبي که‌لازم است ازبرای مشروب نمودن زمینهای ایران که ازبند کوهك یاپا ئینتر ازان آب میگیرد ، یك ثلث جمیع آب رودخانه هیرمند که داخل سیستان میشود،سیستانیکه قرار دادجنرال سر فرد ریك گلداسمید راجع به آنست ، مشتمل برتمام زمین‌هائی است که‌بهر دوطرف هیرمند ازبند کمال‌خان و پائینتر واقع است .

فصل سوم — علی هـذا ایران‌مستحق میباشد بیك ثلث‌جمیع‌آب رودخانه‌هیرمند که ،محسوب شود درنقطه که آنجا ابتداء بشود به‌بردن آب ازرودخانه هیرمند برای زراعت زمینهای این‌کناره یا انکناره که دربندر کمال خان یا پائینتر ازان وا قـع است .

فصل چهار م— دراحداث بنائی یاانهار درجانب افغانستان برای گردانیدن آب بزمینهای سیستان چنانچه درفوق مشروح شد، باید ملاحظه این امر بشود که اقلا یك‌ثلث جمیع‌آب تمام رود خا نه هیرمند برای استعمال ایران‌به‌بندکوهك‌برسد.

فصل پنجم —محض اطمینا ن وخاطر جمعی هردو طر ف که‌به این قرار داد درست عملی میشود، ونیز برای‌رفع احتیاج بمرجوعات جدیده بدولت فخیمه انگلیس واشراف ماموریات مخصوصه صا حبمنصب انگلیس که مهندس با تجربه انهار باشد بالاستقرار شامل اجزای قونسلخانه دولت فخیمه انگلیس درسیستان خواهد بـود، صا حب منصب مذکور مقتدر خواهد بودکه هروقت از طرفین‌یکی اظهار خواهش‌نماید که در قضیه مشبته یا متنازعه فیها که در باب مسایل آب اتفاق بیافتد ،رای‌خودرا اظهار نماید وهروقت لازم باشد اقدام نموده حقیقت واقعه رابرساند باستحضا ر دولتي که مسئله تعلق به‌آن داشته باشد ونیز خواهد توانست توجه اینطر ف یـا آنطرف رامعطوف نماید بظهور علامات مهم خطریکه نسبت بمقدار ایشان محتمل‌باشد بواسطه اسباب طبیعي یااحداث بنائی یانهری خودشان محض اینکه صاحب منصب مذکور بتواند بطور مناسب از عهدۀ فرایض ماموریت خود براید ، طر فین‌معزی الیه راخواهند گذاشت که‌بلا مانع وباکمال آزادي بررودخانه هیرمند وشعبات آن رود وسر نهرهائي که ازانهاجدامیشودراه‌داشته‌باشد

فصل ششم — بقا وحفظ بند کوهك ازبرای صلاح خاك ایران درسیستان اهمیت کلي دارد ،بعید ازامکان نیست که از گودشدن مجرای رودخانه در محل بندموجوده پائینتر ازان ،لازم بیافتد که‌بنداز انجامنتقل شده ازمحل‌حالي‌یك‌کمی بالاتربسته‌شود، درصورتیکه این لازم باشد ، افغانستان باید ایران رابگذارد که محل این بند راتغیر بدهدوبه ایران این حق‌را منظور بداردکه نهریراکه بفاصله کـمي از چنین بند تـازه الی رودسیستان لازم باشد ، درخاك افغانستان حفر نمایند ، بالسویه اگر لازم بهم برساند که‌افغانستان بندموجود شاه گل راکه بغرض رود پریان بسته است حرکت داده قدری پائینتر برده مذکور بربند د، ایران باید چنانچه قبل ازاین واقع‌شده‌است، افغانستان راازان بند تامجرای نادعلي حق راه نهری درخاك ایران بدهد .

فصل‌هفتم — این‌نکته درنظر خواهد بودکه حقوقي که‌درباب رودخانه هیرمند وضع جغرافي افغا نستان طبعا بحیث ملکیت هیرمندبالائی به‌او میدهد،بنابرقرارداد جنرال سرفردریك گلداسمید درمساعدت ایران‌به اندازه مندرجۀ فوق مقید شده‌است پس نتیجه اینست‌که ایران حقي ندارد حقوق‌آبي‌راکه باین طریق حاصل نموده است بدون رضایت افغانستان بدولت دیگری منتقل نماید .

فصل هشتم — نمیتوانم این قرار داد رابدون یك‌کلمه تحذیر هردو دولت‌متعلقه ختم نمایم ،ازاحوالات‌تاریخي رودخانه هیرمند درسیستان معلوم میشود که رودخانه مذکور همیشه اوقات متحمل تغیرات ناگهاني ومهم درمجرای خودش بوده‌است

وتغیر ات مذکور ه وقت‌بوقت تمام رودخانه رابمجرای تازه گردانیده ،جمیع انهار دابرهٔ انوقت رابایر نموده است، امکان دارد همچنین تغیرات درآتیه هم‌بوقوع برسد، علیهذا در احداث نهرهای تاز ه یاتوسیع انهار قدیمه که ازهیرمند جدامیشودوباید دقت و احتیاط تمام مصروف شد ، زیر که اگر احیانا اقدام‌به‌اینکاربی‌احتیاط لازمه بشود، احتمال دارد که کار منجر به‌این ن شودکه‌رودخانه درچنین نقاط بکلی‌باعث خرابی زیادبهردو مملکت بشود، احتمال این خطربه‌افغانستان وایران هردو بالسویه میرود. امضای میکماهون»

به‌اینترتیب از ۱۸۷۲ تا۱۹۰۵ توسط حکمیت دولت انگلیس ثلث آب دریا ی هلمند وبیشتر از ثلث اراضی سیستان از افغانستان جدا وبه ایران داده شد .امامایه نزاع بین دوهمسایه ازبین نرفت وگاه وناگاه ازطرف حکومت ایران یك امر فیصله شده قدیم مورد مشاجره جدید قرارداده میشد چنانکه در۱۹۳۸ منازعه جدیدپیدا شد وآقای باقر کاظمی نماینده ایران درکابل مشغول مذاکر ه باوزارت خارجه‌افغانستان گردید. وزارت خارجه افغانستان درنهایت «دریادلی» باسفیر کبیر ایران یك قرارداد شانزده فقره یی به‌قرار ذیل امضا کرد:

«قرارداد تقسیم آب‌هلمند بین‌دولت‌شاهنشاهی ایران‌ودولت‌پادشاهی‌افغانستان.

«چون دولت شا هنشاهی ایران ودولت پادشاهی افغانستا ن هردو بالسویه متمایل بودند که راجع به‌تقسیم آب هیرمند بین دومملکت قرار داد عادلانه ای(؟)داده شود وبرای انجام‌این‌مقصود قرارداد مخصوصی منعقد وامضا نمایند لهذا نمایندگان مختارخودرابه شرح‌ذیل انتخاب نمودند. ازطرف دولت شاهنشاهی ایران‌جناب آقای باقرکاظمی سفیر کبیر دولت شاهنشاهی در کابل ، از طرف دولت پادشاهی افغانستان عالیقدر جلالتماب علی محمد خان وزیر امور خارجه دولت پادشاهی . نمایندگان مذبور پس ازتبادل اختیار نامه‌های خودکه‌واجب شرایط صحت واعتبار بودند درموارد ذیل موافقت نمودند:

ماد ه‌اول- دولتین ایران وافغانستان موافقت ،مینمایند که‌همه‌ساله هر مقدار آب رودخانه هیرمند که‌به بندکمال خان میرسد بین‌ایران وافغانستان ازبند کمال‌ببعد بالمناصفه تقسیم شود. (؟!)

ماده دوم - برای آنکه ازده چهار برجك الی بندکمال خان زاید برمقدار آبی‌که فعلابرده میشود ، مصرف نگردد ،دولت افغانستان تعهد میکند که درفاصله مزبورعلاوه برانهاریکه جاری بوده وهست نهر دیگری احداث وحتی تعمیر ننمایند .

ماده سوم - مامورین ومیرا بهای مجاز طرفین همه‌ساله درفصل پائیزمقدار آبی که دربند کمال خان تاسیخ‌سرمقدار آبی که هریك طرفین بوسیله انهار شعبهٔ از هیرمند میبرند معلوم مینمایند ودرسهم طرفین محسوب میدارند بقسمیکه این دوسهم متساوی باشند . صورت تقسیمات واسامی انها ومقدار هریك از انهار طر فین راپس از تشخیص بیکدیگر ابلاغ خواهند نمود، اگر بعداز این‌تغیری در صورت های مزبور لازم شود که‌بخواهند دریکی اضافه ودرعوض جای‌دیگر کسر کنند بیکدیگر اطلا ع خواهند داد.

ماده چهارم - دستگاه ها وادوات لازمه برای تعیین مقدار آب رودخانه وانهار طرفین رامامورین فنی ایران وافغانستان بخر ج‌دولتین بالمناصفه تهیه کرده ودر محل های مناسب ازبند کمال خان ببعد نصب نموده ودر صورت لزوم مجرای رودخانه رانیز (ازبند کوهك الی سیخ‌سر) تنظیم مینما یند.

ماده پنجم -برای اینکه تقسیم وتنظیم آب‌رودخانه هیرمنداز بندکمال خان بوجه عادلانه که منظور این قرار داد است صورت گیرد مامورین‌فنی طرفین درنقا طیکه

مناسب بدانند درخاکهای خود مقسم های دایمی خواهند ساخت.ومخارج ساختمان این مقسم هارا طرفین معاهدین بعداز حصول توافق نظریکدیگر در طرح آن متناسب بامقداراًبیکه میبرند عهده دار خواهند بود.

ماده ششم — تاساختن سدو بند های دایمی بندهای گزی بقرار سابق ساخته خواهدشد واگرطرفین برای بستن بندهابچوب گز ضرورت داشته باشند باتادیه قیمت بیکدیگر خواهند داد.

ماده هفتم — چون دهنه نهرهائی که مستقیما ازرودخانه هیرمند ازبند کمال خان منشعب شده بخاك طرفین جاری میشود خاکی میباشد برای اینکه زیان و نقصان درحصهٔ هریك از طرفین پیدانشود دولتین متعهد میشوند که ازتاریخ امضای این قرار دادمنتهی تاچهارسال بمرور آن دهنـه را با آجـر و اهك هریك به نحو وبه ترتیب صحیحـی بسا زند .

ماده هشتم — دولتین متعهد میشوندکه هیچگونه اقدامات وعملیات ازبندکمال خان تابند دوست محمدخان سیخ سرکه مقسم آخرین است نخواهدکرد که موجب نقصان یا نکث میزان سهم هریك ازطرفین بشود .

ماده نهم — دولتین ایران وافغانستان متفقا قبلا موافقت مینمایند که مامورین فنی ومیرابهای که مامور اجرای عملیات مندرجه دراین قرارداد هستند وهمچنین عمله جات مامور بستن وساختن وپاك کردن وتنظیم بندها وانهار بین کوهك وسیخ سر که اقدام به آن بموجب این قرار داد در خـاك طرف مـقابل مجاز شمرده شده باشد بـدون اسلحه میتوانند باجواز بخاك یکدیگر بروند. تبصره — مصالح وادوات واشیائیکه مامورین وعمله ها برای انجام وظایف مندرجه دراین قرار دادلازم دارند یابرای رفع حوایـج زندگی خـود در موقـع خروج ازسرحد همراه خود میبرند از حقوق گمرکی معاف خواهند بود .

ماده دهم — درصورتیکه رودخانه هیرمند بالای بندکمال خان به بستر جدیدی منتقل شود، مدلول ماده اول درمحل دیگر که به منزله بندکمال خان در علاقه چخانسور فعلی میباشد ، باموافقت دولتین اجراء وتقسیم خواهد شد. چنانچه پائینتر ازبند کمال خان به بهتر جدید منتقل ویابستر فعلی طوری عمیـق شودکه برای اراضی سیستان آبیاری ممکن نشود، دولتین موافقت میکنند دراینصورت برای استفاده اراضی سیستان از سهمیهٔ ابیکه درماده اول معین شده است بر ضایت طرفین تحت شرایط جداگانه قرار دادی بدهند.

ماده یازدهم — هرگونه اختلافی دراجرای مقررات اینقرار دادرخ دهد که میـر آبها ومتصدیان امر ازحل آن عاجز ویا ازحدود اختیارات آنان خارج باشد بمرجعیت حاکم ورئیس مالیه سیستان ازطرف دولت ایران وحاکم ورئیس مالیه چخانسور از طرف دولت افغانستان یانمایندگان آنها تصفیه خواهد شد ورایکه این هیئت به اتفاق اتخاذ نمایند قاطع خواهد بود، چنانچه موضوع مختلف فیه باینطریق تادوماه ازتاریخ بروز اختلاف حل نگردد، بین مراکز طرفین به اسرع اوقات بطور قطع حل وتسوید میشود.

ماده دوازدهم — طرفین معاهدین تعهد مینمایند که هرگاه اتباع یکی ازآنها طریقه استفاده از آب رودخانه هیرمند را ازبندکمال خان که در اینقرار داد مندرج است بهم بزنند یااز مقررات آن تخلف نمایند فورا درخاك خوداقدامات لازمه رابرای رفع آن بعمل

آورده مقصرین رابمجا زات قانونی برسانند .
ماده سیزدهم ــ طرفین متعاهدین درظرف دوماه ازروز امضای اینقرار دادترتیب استفاده از آب هیرمند را ازبند کمال وسهم خودرا درخاك به اطلاع مامورین سرحدی واهالی وساکنین اطراف رودخانه هیرمند خواهند رسانید .
ماده چهاردهم ــ هریك از طرفین متعاهدین هرچه زودترپس ازامضای اینقرارداد مامورین برای مراجعات ونظارت دراجرای مواد اینقرار داد تعیین وکتبا بطرف مقابل معرفی خواهند نمود .
ماده پانزدهم ــ اینقرار داد درظرف سه ماه ازتاریخ امضای آن به تصدیق مقامات مربوطه خواهد رسید ونسخ تصدیق شده درکابل مبادله خواهدشد .
ماده شانزدهم ــ اینقرار داد دردونسخه بزبان فارسی تحریر شده وهردو نسخه آن معتبراست. نظربمراتب فوق نمایندگان مختار طرفین اینقرار دادرا امضاء وبمهر خود ممهور نمودند .
کابل بتاریخ ششم دلو (بهمن) ۱۳۱۷ شمسی
سفیر کبیر دولت شاهنشاهی ایران باقر کاظمی
وزیر امور خارجه دولت پادشاهی افغانستان علی محمد
به اینترتیب «نصف آب هلمند »بانام تاریخی «سیستان » ازطرف دولت افغانستان به ایران بخشیده شد.(البته شورای ملی افغانستان اینقرارداد را ردنمود)
واما امیر حبیب الله خان بعداز معاهده ۱۹۰۵ باانگلیس درتعهد ات خودتازمان مرگ دست بسته ووفادار ماند، واز هیچ فرصت مساعدبرای طرد کانترول انگلیس در سیاست خارجی افغانستان استفاده نکرد تمام فعالیت امیر درسیاست خارجی منحصر بودبه اعانت یکهزار پوند ازطرف خودش در ۱۹۱۱ وششهزار پوند ازطرف مردم افغانستان در ۱۹۱۲ بدولت ترکیه بمناسبت وقوع حریقی دراستانبول وحدوث خساراتی از طرف دولت ایتالیا بمردم ترابلس. امیر این اعانه راتوسط جعفر بی قنسل ترکیه دربمبی بپرداخت والبته محمد سعید بن نامق صدراعظم ترکیه کتبا ازدولت افغانستان تشکر کرد وجواب دوستانه ازامیر حبیب الله خان گرفت . همچنین امیردر ۱۹۱۳ یکهزار پونداعانه توسط سفیرخوددرکلکته وقونسل دولت جاپان به قحط زدهگان جاپان بداد .
مناسبات سیاسی افغانستان بادولت روسیه زاری دراینوقت خصوصاً بعدازمعاهده ۱۹۰۷ روسی و انگلیس کماکان معدوم وفقط روابط تجارتی بین مملکتین برقرار بود . سیاست تجارتی روسیه بزودی درافغانستان حسن استقبال گردید وروبه انکشاف گذاشت .دولت روس همانقدر تکسی که دولت افغانستان از اشیای تجارتی میگرفت، همانقدر به تجار افغانی تخفیف قایل شده بود، پس دادوستد طرفین روز بروز وسعت اختیار مینمود . صادرات افغانستان درروسیه عبارت بوداز :پشم ،پنبه،پوست باب گوسفند، گاو ، اسپ، تخم های رشقه وپیاز وبید انجیر وکنجد، کشمش ، کشته انجیر، آلو، بادام، جوز ،پسته ،بزغنج،انار،پوست،جو، گندم، برنج،ابریشم،زیره، قالین ،روده وتریاك .همچنین افغانستان مال التجاره هندی را ازقبیل: ململ، دهاکه وسان، رنگ ومرچ وقرمزدانه به آسیای مرکزی روسیه صادرمیکرد.قیمت این صادرات افغانستان درروسیه مثلا درسال ۱۹۱۵به ۲٤ ملیون روپیه ویا ۸ ملیون روبل بالغ میشد. واردات افغانستان ازروسیه اموال ذیل بود: پارچه باب ابریشمی وزری وپشمی

ونخی، گلاباتون،مس،ظروف مسی،سیخ‌آهن،چرم، کاغذچینی‌وشیشه‌باب، کلوش، نخ‌باب قندوچای، تیغ‌باب، تخته‌فولادی،المونیم، هفت‌جوش‌وسیماب، نفت‌وگوگرد، ساعت، موزه افتابه لگن برنجی، شیرینی باب وعطریات وصابون وموم، چودن، ظروف چودنی وغیره این اموال شهرت ومشتری بسیاری در افغانستان داشت وبه پخته کی واصالت‌ودوام مشهور بود وقیمت سالانه آن تقریبا برپنج ونیم ملیون روبل بالغ میشد .رویهمرفته شهرت مال التجاره روسی درافغانستان بجائی رسیدکه حتی ازایالات شرقی‌افغانستان که به‌هند نزدیکتر بودند، بهوس دادوستد تجارتی باروسیه افتادند. خصوصا اقسام چیت وصندوف روسی که‌طرف احتیاج وپسند مردم بود. همچنین قماشهای درب وببرك وطلا تسکه وماهوت وتوار ومخمل، موزه،ساعت، پوستین، چینی، صابون و غیره —طرف پسند طبقات متوسط وبالاتر محسوب میشد .عایدات دولت نیز ازمالیات گمرکی این‌تجارت‌روزافزون‌بود. تنهاگمرکات‌ولایت قطغن‌وبدخشان‌سالانه به۲ملیون‌وسه صد هزار روپیه در معرض اجاره داری گذاشته میشد، درحالیکه یك قسمت عمده‌مالیات دردهن مستاجر فرومیرفت ، همچنین ازولایات بلخ‌ومیمنه وغیره درهرحال تجارت افغانستان باروسیه یگانه تجارتی بودکه صادرات افغانستان برواردانش میچربید .

واما مناسبات سیاسی افغانستان باایران دیگر موضوعی نداشت، مخصوصابعد ازمعاهده ۱۹۰۷ ، زیرا ایران تقسیم شده بود ونفوذ مستقیم انگلیس وروس درشمال وجنوب ایران کشیده می‌شد، تاجائیکه قانون‌تازه مشروطیت ایران‌رابهم زدند وبنام محمدعلی مخلوع (که ازطرف مجلس ملت رانده ‌شده ودر ۱۹۰۹ جایش به‌محمد مرزا داده شده بود) اختلال‌را درکشور تولید نمودند ، مارگن توسبتر امریکایی مستخدم ایران اخراج ، وزیر مالیه ایران بدست یکنفر ارمنی کشته شد، دار روس درآذر بایجان منصوب وثقته‌الاسلام مثل مرغی ازحلق آویخته گـردید وگنبد امام رضا بـه توپ بسته شد، درحالیکه مجلس ملی‌ایران در ۱۹۱۲ بکلی ازبین برده شده بود. این وضع دوام داشت تاجنگ اول جهانی آغاز گردید. درطی‌این زمان طبقه‌حاکمه ایران آله‌دست استعمار فرنگ بودمگرمردم‌وطبقه متوسطه‌کشور ازشئون‌مملکت دفاع میکردند. اینها جهاد عمومی راتبلیغ واز قدرت دولت المان استمداد وطرف ترکیه استریا را الزام کردند وخواهان انتقال پایتخت ازتهران به اصفهان گردیدند . مردم شیراز نیز برضد انگلیس قیام کردند و۳۰ هزار ژاندارم ایران طرف ملت راگرفتند. معهذا کشور بیطرف ایران میدان زدوخورد دول ترکیه وروسیه زاری وانگلیس‌گردید. کلنل بیت انگلیسی درپارلمان لندن گفت که همسایه های «وحشی»هندیعنی ایرا ن وافغانستان به‌اتفاق روس وانگلیس جاروب کرده شوند.

امیر حبیب الله‌خان هنگامیکه جنگ جهانی اول (۱۹۱٤) مشتعل گر دید ، دست بسته د ر ا نتظار د و ستی ا نگلیس نشست و در طـی یـك دربار عامی « بیطرفی » افغـانستان را اعـلام کـرد. امیـر دراین د ربا ر منعقد درقصر استور (عید رمضان ۱۳۳۲ قمری) باحضور سفیر دولت انگلیس گفت که :

خط وایسرا صاحب هند (لازد هاردنگ) درخصوص اخبار کیفیت حرب عمومی اروپا وداخل بودن دولت معظمه برتانیه دراین حرب بحضور ما رسیده، وضمنا بطور اشعار دوستانه نوشته‌اند که : چون دولت علیه افغانستان اززمان اعلیحضرت ضیاء الملة والدین مرحوم بادولت معظمه برتانیا عهد دوستی وپیمان مودت داشته ودارد و در مبهمات ومعظمات امور خارجه پرسیدن رای واستشاره دولت برتانیا ازجمله مواد عهدنامه قرار داده شده وتجدیدهم شده است، ازآنرو بیطرفی دولت علیه افغانستان

را دراین حرب حاضره مناسب‌تر وموافقتر دانسته، باشعار دوستانه واظهارمخالصت کارانه ابتداء ورزیده‌شد. بعدازآن امیراضافه کردکه: مآل ومفهوم تحریرات‌دوستانه (!) جناب وایسرا همین بودکه گفتیم . ماهم پس ازبعضی تمهیدات دوستانه برای دوست خود جناب وایسرای نوشتیم که: واقعا دولت علیه ما بادولت بهیه شما تا بوقتیکه به‌شرف وحیثیت واستقلال وحریت آن هیچ تعرضی ازهیچ طرف بوقوع‌نیامده باشد وشرایط معهوده خلل پذیر نشده باشد، کماکان برعهد وپیمان دوستی خودپایدار واستواراست وکذالك تابه هنگامیکه برمنافع‌حاکمیت وحقوق‌ملکیه اوازهیچ‌طرف هیچ تجاوزی بوقوع نیامده باشد، ازمسلك بیطرفی انحراف نخواهد ورزید. (۱)

امیر بیطرفی افغانستان را اعلام کرد، درحالیکه درافغانستان هیجان عمومی‌مردم احساس میشد. ومردم سرحدات آزاد افغانستان در خزان همین سال برضد استعمار انگلیس قیام کردند .

در اکتوبر ۱۹۱۵ هیئت سیاسی آلمان واستریا وترکیه بانامه های ویلهلم دوم امپراطور آلمان ومحمد رشاد خامس سلطان ترك وارد افغانستان گردیده واتحاد نظامی باهمی را علیه انگلیس پیشنهاد کرد. این هیئت تا ۲۲ می ۱۹۱۶ درافغانستان باقیماند. قسمت بزرگ دربار ومامورین افغانستان برهبری سردار نصراله خان‌نایب السلطنه طرفدار این اتحاد واعلان جنگ باانگلیس بودند، توده‌های مردم سخن ازجهاد میزدند ومردم وزیرستان از ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۷ مبارزه مسلح خود را برضد انگلیس‌ادامه میدادند. معهذا امیر حبیب‌اله خان هیئت سیاسی دول مذکور را ناکام رجعت داد و خود در جرگه عمومی (۵۴۰ نفری) ۱۹۱۵ تمام رهبران احتمالی جهاد را درکابل‌مشغول نگهداشت، مهمترین اینها ازعلمای مذهبی بودند چون: پاچای اسلامپور (ماذون ملا نجم الدین هده)، ملا محمد جان موسهی پسر فیض محمد صاحب (ماذون ملاعبدالغفور سوات)، ملای تگاو (ماذون ملاصاحب هده)، پاچای تیرگری (ماذون آخند زاده هده)، میان صاحب برو، میان‌صاحب حصارك ، استاد هده، شمس الحق صاحب، حافظ چی پسر صوفی صاحب ، ملامحمد مرید، ملاعبدالغفار، شیخان صاحبان وپسران حضرت مجددی شور بازار وغیره. درهمین وقت بودکه رسالات اطاعت اولی الامر توسط مطبعه عنایت کابل چاپ و در تمام مساجد وقشله های نظامی افغانستان منتشر گردید و مقالاتی دراین مورد در سراج الاخبار نوشته شد. امیر حبیب‌اله‌خان سعی بسیار کرد که‌مردم افغانستان را در داخل کشور وسرحدات آزاد شرقی آن بنام اطاعت پادشاه مسلمان از قیام ومبارزه به‌ضد انگلیس بازدارد، در حالیکه درهند وایران باضعف قوتهای مبارز، مبارزه آزادی خواهی دوام داشت .

امیر میخواست مذاکرات را باهیئت سیاسی آلمان وترکیه طول دهد تامقاصد خویش را بالای انگلیس از راه مفاهمه بقبولاند، اما نمیخواست علیه انگلیس، برای این منظور اعلان جنگ بدهد. درمقابل این‌همه مساعی امیر حبیب اله‌خان که به‌نفع دولت انگلیس دریك مرحله بحرانی تمام شد، دولت انگلیس به امیر وعده داد که بعد از ختم جنگ، استقلال سیاسی افغانستان را برسمیت خواهد شناخت، ۶۰ملیون کلدار حق السکوت خواهد پرداخت وهم سالانه تا ۲ ملیون و۴صد هزار کلداربدولت افغانستان خواهد داد . درحالیکه بعد ازختم جنگ دولت انگلیس یکی ازاین وعده‌ها را

---

(۱) سراج الاخبار شماره اول سال ٤ مورخ ١٤ سنبله ١٢٩٣ شمسی صفحه ٢

ایفا نکرد، تنها ۲۰ ملیون کلدار تاپشاور فرستاد که آنهم همانجا بماند تاامیر کشته شد .

این روش امیر در داخل افغانستان تولید تنفر وانزجار عمیقی نمود مخصوصا روشنفکران و آزادیخواهان جدا در صدد مخالفت برآمدند. محمود طرزی که قلم در دست داشت زیر عنوان «استقلال دولت علیه مستقله افغانستان» درسال ۱۹۱۷ (شماره ۱۳ سال ۷ دلو ۱۲۹۶ شمسی) چنین نوشت : «افغانستان دولت با استقلال آزادبوده وهست وخواهد بود.» طرزی بعد ازتعریف کلمه استقلال ازنظر لغوی و حقوقی گفت: «دولت علیه مستقله افغانستان باهمه معانی استقلال، مستقل وآزادبوده وهست وخواهد بود، ماشش ونیم سال است که خودرا مستقل اعلان کرده‌ایم وبرخلاف دعوی خود هیچ مدعی ندیده‌ایم ...»

درسال ۱۹۱۸ بین دولت جدید التاسیس اتحاد شوروی سوسیالستی وجرمنی معاهدهٔ صلح «برست لیتوفسک» بسته شد. درماده هفتم این معاهده راجع به‌استقلال افغانستان وایران چنین ذکر گردید: «دولت ایران وافغانستان باید مستقل بوده و ضمیمه هیچ دولت دیگری نگردند، ودول امضاء کنندگان صلح موظفند که استقلال سیاسی واقتصادی وتمامیت مملکتین ایران وافغانستان رامحترم شمارند .»

البته تمام این چیز هانظری بود تااینکه مردم افغانستان دستگاه حاکمه طرفدار انگلیس را واژگون نموده ودست به‌شمشیر بردند وآنگاه درنتیجه پیروزی بردشمن، استقلال کشور خود را تامین کردند .

کشته شدن امیرحبیب‌الله خان (۲۱ فروری ۱۹۱۹) :

امیر حبیب الهخان در اوایل سلطنت خودطرف تنفر زیاد مردم افغانستان قرار نداشت زیرا مردم ازخشونت پدرش کوفته خاطر بودند وزمامداری او راغنیمت می شمردند. اما امیر حبیب الهخان نتوانست این وضع راحفظ کند. حکام ومامورین مطلق العنان ورشوه خوار دولت اوتوده های مردم رابستوه آورده بودند، امضا معاهده با انگلیس در ۱۹۰۵ قشر روشنفکر را ازارادهٔ امیر ناامید ساخته بود وخونریزی از مشروطه طلبان این ناامیدی‌را به‌کینه وانتقام مبدل‌کرد، وانعکاس آن‌آتش تفنگچه شوربازار بود. بیباکی وتکبر وتهدید امیر دربار را به‌ضد اوبرانگیخت وحیات‌خصوصی او که درحرم فرورفته بود، درشهر ها تولید نفرت کرد. نرمش وسازش سیاسی امیر باانگلیس وجلو گیری ازعزم جهاد مردم افغانستان وسرحدات آزاد، تاثیر عمیق ومنفی درکشور نموده بود، زیرا هنگامیکه ملانجم الدین صاحب هده درسال ۱۹۰۹ فتوای جهاد علیه استعمار انگلیس صادر کرد، درکابل، کاپیسا، پروان، لوگر، پاکتیا وغیره هیجانی درمردم پیدا وآمادگی به‌جنگ آغاز شد، نایب السلطنه نیز به‌امداد اسلحه درسرحد پرداخت. اما امیر حبیب‌الهخان «جهاد مردم رابدون اجازه وامر پادشاه اسلام ناجائز بقلمداد » وآخندزاده موسیی ملامحمد جان‌صاحب راکه درصدد جمع‌آوری مجاهدین وحمله علیه انگلیس بود درکابل احضار وتحت نظر نگهداشت . همچنان امیر ناظر محمد صفرخان امین الاطلاعات را که یکی از ارکان امور نایب السلطنه و تحریک کننده جهاد بود، محبوس کرد وحاجی عبدالرزاق خان راکه بین نایب‌السلطنه وسرحدات آزاد وسیط بود، محکوم به‌کندن ریشش نمود .

در زمستان ۱۹۱۹ هنگامیکه امیر حبیب‌الهخان بادربار خود درشتائیه جلال آباد ولغمان مشغول تفرج وسردار امان‌الهخان عین الدوله بحیث وکیل سلطنت درپایتخت

مقیم بود. یك حادثه سیاسی درموضع «کله گوش ـ لغمان» واقع شدکه در زندگانی اجتماعی افغانستان تاثیر عمیقی کرد. امیر حبیب‌اله خان درفروری ۱۹۱۹ (جمادی الاول ۱۳۳۷) باتمام دربار خود به‌قصد «شکار ماهی» از جلال آباد در لغمان رفت و درکله گوش خیمه زد. خیمه امیر یك‌دیرّکه کلان بودکه دریك گوشه آن‌تخت خوابش باپرده‌ئی ازصحن خیمه جدا میشد، در دورخیمه دهلیزی بواسطه یك دیوار تجری تشکیل شده بود که‌محل پاسبانی واستراحت غلام بچه‌ها ونوکریوالهای حضور امیر بود ودرخارج تجیر عساکر شاهی وافسران‌محافظ قرارداشت. دراطراف‌آن خیمه‌های درباریان افراشته بود. در دهلیز خیمه امیر محمدخان غلام‌بچه وخارج دهلیز شاه علیرضا خان کندکمشر افسر نوکریوال بودند. شب پنجشنبه بود و۱۸ جمادی الاول ۱۳۳۷ (مطابق شب ۲۱ فروری ۱۹۱۹) درساعت ۳ بعد از نصف شب مردی مسلح- شاید با معاونی ـ یك‌گوشه‌از دامن خیمه‌را بالا زده بسرعت داخل خیمه بزرگ‌گردید، درحالیکه شاه آرام وبیصدا خفته‌بود. مرد دهن تفنـگچه خودرا در نهایت خونسردی دربن گوش چپ امیر گذاشته آتش کرد وبسرعت ازراهیکه آمده بود بدررفت. گلوله تفنگچه طرف راست پیشانی امیر را متورم ساخته بود واما خارج نشد. بصدای تفنگچه محمدخان غلام بچه نوکریوال از دهلیز تجری بااحتیاط داخل دروازه خیمه شده واز دور دیدکه شاه همچنان خفته است، مطمئن شد وبرگشت، درصورتیکه شاه از جهان گذشته بود ودر خارج خیمه فریادی بلند بودکه میگفت : درنزدیك خیمه امیر صاحب شلیك اسلحه شده است. بعدها گفته میشد که این فریاد ازخود ضارب بوده است و همچنین گفته شد: همینکه ضارب از خیمه شاه خارج گردید فورا ازطرف شاه علیرضا خان کندکمشر گرفتار گردید ولی دفعتا افسر عالی رتبه‌تری پیدا شد وبررخ عسکر محافظ سیلی سبختی کشیده ضارب را رهاکرد وبه کندکمشر گفت: آرام باشید، اعلیحضرت خوابند. درهر حال امیر حبیب‌اله خان به‌اینصورت ازبین برده شد ویکنفر سردار شاعر (سردار عبدالرسول خان متخلص به‌رسول) منظومهٔ درمرثیه امیر نوشت که یك بیت آن این است :

«گلوله بسر فخر ایشیا زده اند تپانچه بسر سایه خدازده اند» (!)

نایب السلطنه : بعد ازصدای کشته شدن امیر نایب السلطنه آمد وخارج‌خیمه امیر نشست، مامورین جمع شدند وکشته امیر را بدیدند، اما نایب السلطنه ازدیدن برادر متاثرا امتناع نمود وبدرباریان گفت: درجهان ازاین قبیل امور بسیار واقع میشود نباید مضطرب بود بلکه باحواس جمع بایستی متوجه مطلب اصلی شد وآن‌حفظ وطن وسلطنت اسلامی است. آنگاه معین السلطنه راکه مبهوت مانده بود تسلی داد وگفت: وقت آنست که شماطوری بامن پیش آئید که‌من هنگام فوت ضیاء الملةوالدین باپدر شما پیش آمدم وصمیمانه خدمت نمودم. نایب السلطنه امر به اجتماع عسکر وعمله دربار داد ودرضمن نطقی مرگ امیررا افشا کرد. سپهسالار محمد نـادر خان موظف شد که قبلا بجلال آباد رفته قشون رآماده موافقت باوضع جدید نماید، محمد ولی خان سرجماعه ماموز گردید که‌میت امیر را بجلال آباد منتقل سازد وتیلفون‌لغمان وجلال آباد زیر سانسر قرار گرفت .

روز پنجشنبه ۱۸ جمادی الاول مساوی اول حوت ۱۲۹۷ (۲۱ فروری ۱۹۱۹) آغاز شده بود که‌از بین جمعیت ملکی ونظامی لغمان علی‌احمد خان شاه آغاسی ملکی پیش شد وگفت: تاوقتیکه پادشاه جدید انتخاب نشود، پادشاه سابق شرعا تدفین

شده نمیتواند ، چون شما درخاندان شاهی مرد عالم وفاضل وکامل هستید، لهذا من به‌شما بیعت میکنم. معین السلطنه دست اورا عقب زدوخود پیش شد وگفت: بیعت کردن نخست حق من است. پس دست درازکرد وبیعت نمود. بیعت شروع ونایب السلطنه پادشاه افغانستان شناخته شد .

در همین روز نایب السلطنه وارد جلال آباد گردید، سپاه بقوماندهٔ معین‌السلطنه در قشله نظامی شاه جدید را استقبال وسلام کرد. مامورین ملکی وعدهٔ از روشناسان دربار شاهی دست بیعت دادند وبیرق سرخ شاهی افراشته گردید. امیر حبیب اله خان درمیدان گلف جلال آباد دفن شد. شاه جدید نامه‌ئی به‌وایسرای هند بفرستاد و گفت: به‌ساعت ۳ شب پنجشنبه اعلیحضرت سراج الملة والدین درکله‌گوش درهٔلغمان ازطرف شخص مجهولی بضرب تفنگچه شهید شد، همه‌گی مرا به‌سلطنت انتخاب نمودند، تعلقات حکومتین‌را مانند سابق انشاء الله دوستانه قایم خواهم داشت.

روز دیگر (جمعه) فرامین شاه جدید درولایات افغانستان ارسال و ازکشته شدن شاه سابق ونصب‌شاه جدید اعلام‌نمود وبیعت‌طلب‌کرد، درحالیکه درهمین‌روزسردار امان‌الله خان عین‌الدوله درشهرکابل سلطنت خودرا اعلام کرده بود. امیر نصرالله خان یك فرمان رسمی ویك مکتوب خصوصی توسط شجاع الدوله خان فراشباشی بعنوان عین الدوله فرستاده ودر فرمان رسمی حادثه کشته شدن امیر حبیب اله‌خان وانتخاب خودش به پادشاهی، ودر نامه خصوصی تعیین یك هیئت مشاور را برای عین الدوله وفرستادن بیعت مردم در جلال آباد تذکر داده بود. هیئت مشاور اینها بودند: سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله، سردار عبدالوهاب خان، محمد سرور خان نایب‌الحکومه سابق هرات، صالح‌محمدخان نایب‌سالار، مرزامحمود خان امین نظام وسردار محمدعلی خان سرکردهٔ تعمیرات .

شجاع الدوله خان به‌ساعت ده صبح جمعه بکابل رسید وباعین الدوله ملاقات کرد. این‌همان شخص است‌که گفته میشد عضو جمعیت سری دربار وهمکار عین‌الدوله وکشنده امیر حبیب‌الله خان است. چون تاسه روز خبری ازشجاع الدوله وکابل به جلال آباد نرسید، امیر نصراله‌خان نامه دیگری باسردار محمد یونس خان بعنوان عین الدوله بکابل فرستاد زیرا تلفون کابل جواب نمیداد. اما سردار یونس‌خان همینکه بکابل رسید واوضاع تازه را بدید فورا به‌امیر امان اله‌خان بیعت کرد .

در ۲٤ جمادی‌الاول شجاع الدوله خان وغلام محمد خان پنجات باشی ازکابل با دوکاغذ، یکی نقل بیعت نامه مردم ومامورین ملکی‌ونظامی کابل بنام امیرامان اله‌خان ودیگر مکتوبی از افسر ومامور ونمایندگان اهالی کابل بعنوان نایب السلطنه، بجلال آباد فرستاده شد. اینها درعرض راه خطوط تلفون راقطع میکردند وسواران جلال آباد راکه به‌حفاظت راهها گماشته شده بودند، برفتن کابل وبیعت به‌امیر امان‌اله خان تشویق میکردند، در حالیکه در همین روز در جلال آباد مراسم تاج پوشی امیرنصراله خان باآتش توپها بعمل آمده بود. نمازشام شجاع الدوله وغلام محمدخان وارد جلال آباد وبعد از تفتیش وتلاشی بنزد امیر پیش شدند . امیر نامهٔ عنوانی خودرا بخواند که نوشته بود :

جناب نایب السلطنه صاحب، معین السلطنه صاحب عضدالدوله صاحب، سردار صاحب صنایع، سردار صاحب مدافع، سردار غلام علی‌خان صاحب، سردار سپهسالار صاحب وجمله عمله ملکی ونظامی پادشاه شهید بیموجب ، السلام علیکم ان کانوا علی

سبیل الهدی. بعد از ان ازانصراف تحقیق در مورد کشته شدن امیر حبیب اله خان واغماض نایب السلطنه ازحق سلطنت موروثی پسرانش وقبول بیعت برای خود حرف زده شده ودر آخر گفته شده بود: «ماهمه دست بیعت به امیرالمومنین امیر امان اله خان داده‌ایم، شماهم ازاندیشه امارت گذشته دربیعت عمومی امضا نمائید والامسئولیت وذمه واری خون ریزی بگردن شما خواهد بود. این تنها نبود، شجاع الدوله خان در حین تفصیل شفاهی اوضاع کابل بحضور نایب السلطنه، ضمنا ازاعلان استقلال امان اله‌خان وجوش وهیجان مردم وغلیان سپاه کابل سخن ها راند.

اما نایب السلطنه مایل به‌خون ریزی نبود، گرچه طرفداران او نقشه جنگ را چنین طرح نموده بودند: از جنوب دوست محمدخان ناظم باافسر وعسکر گردیز بالای کابل در افتد، ازشمال معین السلطنه بامردم تگاو ومستوفی الممالك ازراه کوهدامن کابل را مورد حمله قرار دهد، خود سردار باقشون شرق بصفت قلب سپاه پایتخت را استهداف نماید. شیخ پاشاه کنری هم متعهد شدکه ازعقب باده هزار نفر مهمندی مسلح بکابل بتازد وعین الدوله را گرفتار کند. سردار نصراله خان نپذیرفت وگفت اگر من برای گرفتن تاج وتخت بجنبم تمام سرحدات شرق کشور درزیر پرچم من جمع خواهند شد ولی ریختن خون در افغانستان بنفع اسلام نیست لهذا من ازپادشاهی که‌بالای خون بنا گردد گذشتم. آنگاه او بمنشی خود مرزا محمدعمر خان امرکرد که بیعت نامه اورا به‌عنوان امیر امان‌اله‌خان بنویسد. در ۲۵ جمادی الاول بیعت نامه ذیل به‌امضای نایب السلطنه بعنوان امیر امان اله‌خان فرستاده شد:

«حضرت الهی جل جلاله وجود عزیز فرزند ارجمند کامگار ونور دیدهٔ برخوردار امیر اماله خان را ازحوادث روزگار برکنار داشته بمقاصد دارین کامیاب گرداند. چون بموجب التجا وبیعت ارجمندان سعادتمندان معین السلطنه وعضد الدوله وباقی‌ارجمندان عزیز وخدام حضور وصاحب منصبان نظامی وملکی، امارت افغانستان راقبول کرده ومشروحا بحضور آن ارجمند عزیز الوجود اطلاع داده بودم. درثنی اطلاعدهی آن فرزند ارجمند برای من رسید ومعلوم شدکه مردمان دارالسلطنه کابل بحضور شما بیعت نموده وشما قبول امارت دولت افغانستان رابرای خود کرده‌اید، لهذا چون خود من خواهش امارت را نداشتم ومحض برای سر پرستی شمایان ولحاظ حفظ دین وملت افغانستان آن بارگران بردوش خود قبول نموده بودم وهرگز بنفاق وآزرده‌گی شماروادار نبوده ونیستم وشمارا فرزند ارجمند دلبند بقراریکه میدانستم میدانم و امارت ودولت وحشمت آن فرزند ارجمند را ازخود میشمارم، بنابران خود من برضا ورغبت خود از امارت افغانستان استعفا نموده از درگاه حضرت الهی جل وجلاله امارت وامامت آن فرزند ارجمند رانیك وپاینده وباقی میخواهم. انشاء اله تعالی خود من هم عازم دارالسلطنه کابل شده وبدیده بوسی فرزند ارجمند خود کامیاب گردیده دست بیعت برای آن فرزند ارجمند خود خواهم داد. باقی ایام بکام باد. نصراله.»

یکروز بعد سردار عنایت‌اله خان وسردار حیات‌اله خان هم بیعت نامه‌ئی به‌خط مرزا محمد حسین خان مستوفی الممالك بعنوان امیر امان‌اله‌خان امضاء کرده‌فرستادند. درخاتمه بیعت نامه این مصرع قیدشده بود: ای غایب از نظر بخدا میسپارمت.

تا اینوقت اعلامیه های امیر امان اله‌خان درسرتاسر کشور تاثیر عمیق خود را دربین مردم وسپاه بخشیده بود. اوگفته بودکه من‌تاج سلطنت را باشرط استقلال وآزادی داخلی وخارجی افغانستان پذیرفته‌ام وهم اشاره به‌لزوم توجه در زندگی سپاه کشور

نموده بود، لهذا درهر جائی که مخالفت باامیر احساس شد عسکر محل بطرفداری ازشاه جدید مداخلت کرد. مثلا در قطغن ناظر محمدصفر خان والی که مربوط بدسته نایب السلطنه بوده وبیعت‌نامه بنام اوترتیب کرده بود، ازطرف عسکر معزول ومحبوس وبکابل تحت الحفظ فرستاده شد. در میمنه همچنین جنرال عبدالغفار خان گرفتار طرفداران دولت جدید گردید، بعدها در هرات نیز این واقعه تکرار شد. درجلال آباد همچنین شد، سپاه ازبین خودیکنفر عسکر هراتی بنام غلام رسول خان راوکیل و قوماندان خویش قراردادند. این قوماندان جدیدعسکر محافظ بالای خزانه وکدام وجبا خانه وتمام ادارات دولتی بگماشت وخطبه بنام امیر امان‌الهخان بخواند، بیرق شاهی نایب السلطنه را ازبام عمارت فرود آورد ونایب‌السلطنه را باحترام تحت نظروحفاظت نگهداشت، سردار محمد نادرخان سپهسالار وخاندانش را بامرزا محمدحسین خان مستوفي الممالک‌محبوس‌وتوسط قشون‌محافظ بزیر قوماندہ شاه‌علیرضاخان کندکمشر بکابل فرستاد وهم بیعت‌سپاه را توسط نماینده خود بدربارکابل روانه کرد.این فعالیت سپاه نمونه‌بارز نظم ودسپلین اردوی افغانستان بود، درحالیکه هیچ‌خونی ریخته‌نشد وتخریباتی بعمل نیامد .

متعاقبا در۳ جمادی الثانی (۸ مارچ) نایب السلطنه ومعین السلطنه توسط موتر از جلال آباد بکابل رسیده سر راست داخل «سراچه ، حرمسرای ارگ» شدند. بعداز چند روزی معین السلطنه درمحبس سراچه بعایله خود یکجا شد ونایب السلطنه تنها به برج شمالی ارگ وباز بخانه فوقانی دروازه حرمسرای کلان ارگ معروف به «جرثقیل» منتقل گردید. معین السلطنه تقریبا چهارماه دراینجا با عایله خود باقیماند وباز به‌عمارت شخصی اش فرستاده شد، زیرا اوداماد محمود طرزی و باجهٔبرادر خود امیر امان الهخان ودر عین حال مردکم ادعائی بود، چنانکه بعداز مدتی از منزل‌شخصی هم آزاد وجزء درباریان برادر قرارگرفت. واما نایب السلطنه مرد دیگری بود، او در افغانستان وسرحدات آزاد کشور نام واعتبار داشت، در پایتخت یك عده مامورین وروحانیون ومتنفذین بزرگ طرفدار اوبودند. امیر امان الهخان اورا رقیب قوی‌خود تلقی میکرد. در عمق این‌قضایا علت اصلي دیگر نهفته بود وآن اینکه در دولت سابق افغانستان نایب‌السلطنه مرکز افکار ضدانگلیسی‌بود، درفعالیت هاییکه درسرحدات آزاد علیه برتانیه بعمل می‌آمد اومداخله داشت، نایب السلطنه جنگ با انگلیس و استقلال افغانستان را میخواست، لهذا دولت انگلیس دشمن این‌شخص بود ولو اداره داخلی نایب السلطنه باپالیسی انگلیس در افغانستان وفق میکرد یعنی او مخالف تحولات اجتماعی مترقی ودلبسته اداره قرون وسطائی بود، پس حیات این شخص از نظر سیاست داخلی وخارجی تحت خطرقرار داشت. امیر امان‌الله خان دوماه بعد از حبس نایب السلطنه درباری تشکیل ونتیجه یك تحقیقات مصنوعی راکه بربنای الزام نایب السلطنه وشاه علیرضا خان‌کندکمشر ویکنفر از درباریان (عبدالاحد خان) قرار داشت، بیان کرد ورای خواست وهم گفت که عضد الدوله وخاندان شاهی به‌اعدام نایب السلطنه رای داده‌اند. سردار مدافع امین‌اله خان کاکای امیر بایستاد وگفت یك برادر مارا دیگران کشتند واین دیگری را خود ما بکشیم ؟ البته درمحبوس بودنش حرفی ندارم. سردار صنایع محمدعمر خان این پیشنهاد را تائید کرد. وبرادر سوم سردار غلام علي خان گفت اتهام هرجرمي محتاج ثبوت است شما برادر بزرگ مارا به‌محکمه شرعیه محول نمائید اگر اتهام ثابت شد مجازات والا رها خواهد شد، رای

ما وشما معتبر نیست .

پس نایب السلطنه محبوس ماند وعبدالاحد خان تبعید شد وشاه علیرضا خان افسر بیگناه‌که ضارب وکشنده امیر حبیب‌الله خان را باافسر رها کننده‌آن از دست محافظ میشناخت، ازنظر سیاست محکوم به‌اعدام شد. یکی ازشهود دروغین که علیه او شهادت داد فتح علی‌خان جاغوری ازخاندان سردار شیر علیخان جاغوری بود و کندکمشر گاوله باران گردید. درحالیکه تاآنوقت درتمام حلقه های پایتخت علنا گفته میشد که کشنده امیر حبیب‌اله خان، شجاع الدوله خان فراشباشی (عضو جمعیت‌سری دربار) است نه‌دیگری . همین شخص بود که در دوره امیر امان اله‌خان امین العسس کابل، وزیر امنیت عمومیه، رئیس هیئت تنظیمه هرات وآخرا وزیر مختار افغانی در لندن گردید. انگلیسی ها اورا بد میدیدند ودر سقوط دولت امانیه اورا ازلندن اخراج کردند. شجاع الدوله خان دربرلین مقیم گردید ودر همان جاحین جنگ دوم جهانی وفات کرد. مستوفی الممالك مرزا محمد حسین خان در ١٤ ثور ١٢٩٨ (١٩١٩) درباغ ارگ ازدرختی آویخته شد .

نایب السلطنه یکسال وسه ماه درمحبس بماند ودر طی آن ازمامور محبس خود (محمد امین فراشباشی جدید) قلم وکاغذی بخواست ونامه‌ئی به امیر امان اله‌خان بنوشت وتوسط محمد رفیق خان کندکمشر عساکر محافظ ارگ بفرستاد وجواب گرفت. محمد رفیق خان مضمون این نامه وجواب را چنین قصه کرد :

«ارجمند کامکار امیر امان اله‌خان. بشما معلوم است که من در وقت امیرصاحب شهید شمارا حمایت مینمودم وحالا هم باشما مخالفت ندارم، اکنون از شما سه‌چیز میخواهم : اول مرا از محبس رها کرده اجازه بدهید که بقیه عمر خودرا درمکه معظمه ومدینه منوره بگذرانم. اگرقبول نشود مرابخانه من بفرستید ومن ازخانه خود خارج نمیشوم. سوم اگر اینهم قبول نشود من حاضرم که برای شما خدمت نمایم . نصراله.»

امیر امان اله‌خان درجواب این‌نامه سرباز چنین نوشت: «عم معظم سردارنصراله خان. من دروقت پدرم جنایتی نکرده بودم‌که شمامرا حمایه میکردید. اگر شما بامن مخالفت نداشتید چرا درجلال آباد دوست محمدخان ناظم را مقرر کردیدکه برای‌حمله بکابل به‌سمت جنوبی (پاکتیا) برود ؟ شماچند وقتی دراینجا خواهید بود . امان‌اله»

شجاع الدوله خان درسال ١٩٢١ (١٣٠٠ شمسی) درشهر هرات بمن گفت : امیر امان اله‌خان مرا درمحبس نایب السلطنه (جرثقیل) باپیغامی فرستاد، محمدامین فراشباشی مرا داخل اطاق سردار نمود وخود برگشت . تخت بام واطاق هردوبواسطه کلکین های آئینه دار ومرتفع روشنائی میگرفت، زیرا کلکین بزرگ اطاق سردارکه مشرف بخارج بود بانمد مستور گردیده بود. این عمارت که درطبقه دوم قرار [illegible]ت عبارت ازیك تخت‌بام مسقف، یك‌اطاق بزرگ، یك‌اطاق کوچك ویك تشناب بود. م[illegible]فظ درسر زینه تخت‌بام می ایستاد وسردار تنها بود. فرش اطاق عبارت ازیك سطرنجی، یك چپرکت واثاثیه آن عبارت ازیك جوره صراحی وگیلاس، یك آبدان بزرگ ویك جوره آفتابه لگن بود، زیر چپرکت توشکی‌گسترده‌ونایب السلطنه بامتانت همیشه‌گی روی آن نشلسته بود، سردار چپن عادی دربر ودستار سفیدی درسر داشت وقدری خسته ولاغر ومحزون بنظر می‌آمد. دریك گوشه اطاق هم سجاده‌ئی گسترده بود،

من تعظیم نمودم واو باتبسمی جواب داد، ملتفت شدم که‌سردار باریش دست‌نخورده وچهره زرد شده، یك ملاحت مخصوصی دارد. وقتیکه از صحت سردار پرسیدم، به اختصار گفت خوب است. آنوقت خودش پرسید : چطور آمدید مگر کاری دارید؟گفتم: امیر صاحب بحضور شما سلام میرسانند وصحت شمارا میپرسند وهم میفرمایند که: «همان قرآنی که نوشته ها درانست کجاست ؟ نشان بدهیدکه‌کار است.» نایب السلطنه جواب داد : من اطلاعی ندارم کجاست، بخود شما معلوم است که کجاست. شجاع الدوله گفت که من به‌سردار گفتم اگر قرآن مطلوب نشان داده شود بفایده حضور عالی است. سردار گفت بیادم نمانده که‌کجا است شاید نزدخود امان اله جان باشد. چون میدانستم اصرار بیسود است باتعظیم مرخص شدم، سردار فقط سری بعلامه خدا حافظی شور داد. من از استقامت واستغنای طبع نایب السلطنه متاثرشدم که‌حتی یك خواهش کوچکی هم ننمود. وقتیکه جواب سردار رابه امیر رساندم، دقیقه‌ئی متفکر ماند وباز پرسید: دیگر هیچ چیزی نگفت ؟ گفتم هیچ. بازمکثی کرد وپرسید: صحت شان چطور است؟ گفتم ظاهرا خوب بود. شجاع الدوله خان توضیح کردکه امیر امان اله‌خان ازنیافتن قرآن بسیار اندیشه‌مند بود، زیرا دراین قرآن امان‌اله‌خان ونایب السلطنه ویك عده از اعضای عمده حزب سری دربار کتبا تعهد کرده بودند که‌باتطبیق مرام خود اوضاع افغانستان را تبدیل نمایند، درحالیکه این قرآن درنزد نایب السلطنه بود وباتمام تفتیش که درجلال آباد وکابل در عمارت او بعمل آمد، پیدا نشد.

بعد از چندی امیر امان اله‌خان نایب السلطنه را ازجرثقیل فرود آورد، مجددا درسراچه حرمسرا جاداد وحرم اوعالیه بیگم رابافرزند کوچکش بااو یکجا نمود وهم بمادر پیر سردار ودختر سردار (سردار بیگم) اجازه داده شدکه روزانه نزد سردار آمده وشبانه برگردند، تمام وسایل رهایش ومشروب وماکول سردار ازطرف ارگ تهیه میگردید. اینست که سردار زنده ماند واحتمال مصالحه وآشتی باامیر امان‌اله‌خان پیدا شد، در حالیکه یك‌دست مخفی‌اماقوی چنین چیزی نمیخواست و درصدد نابودی این خاندان حکمران بود به‌امید آنکه دولتی در افغانستان بوجود آید که‌معنا ازراجه های دست نشانده هندوستان متمایز نباشد، تادولت انگلیس برای همیشه ازتشویش اینکشور خاطر جمع گردد .

درکابل یك پروپاگند شدیدی آغاز نمودکه نایب السلطنه درمحبس باتعذیب و شکنجه دولت ودشنام دچاراست. تاثیراین پروپاگند درطرفداران جدی نایب‌السلطنه طوفانی ازهیجان تولیدکرد. یکی ازاین طرفداران مردی بنام محمداختر خان پسرناظر محمد صفرخان امین الاطلاعات بودکه خودش وخاندانش بااستعداد ادبی وسیاسی از مخالفین سرسخت استعمار انگلیس بشمار میرفتند. ناظر محمدصفر خان ازهمکاران وفادار نایب السلطنه به‌همین سبب یکبار محبوس گردیده بود، پسرش محمدانورخان بسمل جزء مشروطه خواهان افغانستان. داخل زندان ارگ شده وبرادرش محمداختر خان دهباشی سراوسان حضور امیر حبیب‌اله خان ازخدمت طرد شده بود. امانایب السلطنه محمد اخترخان را درآغوش گرفت وجز مصاحبین خود قرارداد، بعدها اورا در عوض پدرش امین الاطلاعات مقرر کرد وامور سرحدات آزاد افغانستان را در دست او گذاشت. امیر امان‌اله‌خان این خاندان راازخدمات دولتی معزول نمود معهذا محمد

انور بسمل که از مشروطه خواهان قدیم بود طرفدار رژیم مترقی امیر امان اله خان بود .

درچنین فضائی ناگهانی یك مسلمان هندوستان بنام ملا عمادالدین از پشاوروارد کابل شد وبفعالیت آغاز کرد. این آدم زرنگ وچالاك ازقبل افغانستان را میشناخت و معمولا خودش را ازراه جاسوسی بکابل مربوط نموده بود. او ازپشاور کتبا خودرا در خدمت جاسوسی افغانستان گذاشت ومدتی مجانا خدمت کرد تاطرف اعتماد گردید وبکابل آمد ویك معاش ابتدائی ششصد روپیه برایش مقرر شد. ازان بعد هرسال اوبنام گرفتن معاش درکابل آمده یکی دوماهی بسر میبرد وبر میگشت. اما اوآنقدر فعال بودکه درطی همین مدت باکار کنان محکمه اطلاعات ومحمد اخترخان، حتی با سردار امان اله خان عین الدوله آشنا گردید وخدمت ورفت وآمد نمود. اینك بازاو رسید وبتدریج محمداخترخان راکه درسرتاسر سرحدات آزاد مشهوربود، به این خیال آورد که بیکار درافغانستان نشستن بیسود است بایستی درسرحدات آزاد رفت و فعالیت کرد، ولی همینکه محمد اخترخان حاضر شد اوقضیه ظلم امان اله خان را برنایب السلطنه پیش کشید. در نتیجه محمد اخترخان به تشکیل یك جمعیت سری از اشخاص ذیل پرداخت :

ملاعمادالدین مذکور، غلام حیدر سرحدی که تخم مرغ را ازفاصله ٤٠متر به گـلـه میزد، عبدالرحیم خان ازخاندان سعدالدین خان قاضی القضات که درعهد امیر حبیب اله خان سرکرده رباط های کشور واکنون معزول بود، عبداله غلام بچه نایب السلطنه، محمد امین پسر محمدعمرخان محمدزائی، سردار محمد محسن محمدزائی ، سردار محمدکریم خان محمدزائی، از درباریان نایب السلطنه، دلاورخان پنجشیری ناظرشخصی محمد اخترخان، مرزا محمدعلی خان نایب شاعر شیوا ازبسته گان دربار نایب السلطنه وحافظ محمد اکبرخان فارغ شاعر وکتابدار سردار عزیزاله خان پسر نایب السلطنه.

مرام این جمعیت کشتن امیر امان اله خان ودر نتیجه نجات دادن نایب السلطنه بود. وظیفه خبررسانی جمعیت ذمت ملاعمادالدین وداوطلب کشتن شاه، غلام حیدرسرحدی و رئیس جمعیت محمد اختر خان بود. محمداخترخان یك تفنگ یازده تیر انگلیسی ودو هزار روپیه به غلام حیدر ویك یك تفنگچه به اعضای جمعیت داد. مگر سردار محمد کریم خان عضو جمعیت به هدایت پدرش سردار محمد اکبرخان سر ازجمعیت بتافت ودر جلسه ها حاضر نشد. همچنین دلوخان پنجشیری، مرزا محمد علی خان نایب ومحمد اکبرخان فارغ از موافقت باکشتن شاه سرباز زدند وچون هرسه نفر رفیق شخصی محمد اخترخان بودند خود اوراهم از اقدام به چنین عملی منع کردند، البته سود نکرد وآنها از جمعیت کناره گرفتند .

بالاخره عمادالدین اطلاع دادکه فرداروزجمعه شاه پغمان میرود پس غلام حید ر، عمادالدین عبدالرحیم ویکی دونفر دیگر قبلا درپل قرغه رفته پل راتخریب وخود ها در مزرعه جوا رپل زیرساقه های گندم موضع گرفتند.در نصف روز موترکلانی پیدا شده وهمینکه نزدیك پل خراب شده رسید متوقف گردید. بیست وپنج نفر عسکر مسلح بادوافسر ازموتر پیاده شده وبتفحص پل مشغول شدند. تروریستها به گمان آنکه عسکر محافظ شاه اهست وپل را ترمیم کرده میگذرند، درانتظار ورود شخص شاه خاموش ماندند. شجاع الدوله خان امین العسس وعبدالحمیدخان کمیدان به عساکرامر دادندکه اطراف پل ومزرعه گندم محاصره شود. عبدالرحیم خواست ازیکطرف مزرعه

خارج شود ولی باعسکری مقابل شد وبایستاد وباتفنگچه مزرقندااقدار سپاهی‌راهدف قرار داد، آتش تفنگ یك عسکر دیگر خودش‌را ازپا درانداخت شجاع‌الدولـه فریاد کرد: برادران نترسید بیائید که حرف بـزنیم، ماپغمان میرفتیم پل‌را خراب یـافتیم ومتوقف شدیم شمابی‌سبب آتش‌کردید،اگردشمنی‌داشته‌باشیدبگوئید من‌امین‌العسس هستم‌شمارا حفظ مینمایم. تاآنوقت‌عساکراوتمام مزرعه‌رامحاصره کرده‌بودوترور یستها راه فرار وتوان‌مقابله‌نداشتند، لهذاتسلیم‌وخلع‌السلاح ودرزندان‌کوتوالی داخل‌شدند.
رئیس جمعیت نماز عصر این اطلاع را گـرفت ، در حالیـکه موتر او آماده حر کـت بود ودواسپ سواری درگلبهار انتظار اورا میکشید تاباناظر خود دلوخان پنجشیری داخل پنجشیر شده وازراه قطغن امور اعبوز کنند .امااو بدلوخان گفت: من فـرار نخواهم کرد زیرا رفقا وخانواده من درعوض من تبا هخواهند شد.
شب استنطاق شروع وتاصبح دوام کرد. ملا عماد الدین دراستنطاق گفت: من جز ء متهمین نی‌بلکه خادم شاه‌هستم‌وقبل ازحرکت نوشته‌ئی به‌کوتوالی‌سپرده ام خوانده شود. امرالدین خان که‌قبلا ازهند به‌افغانستان آمد هوجز مشروطه‌خواهان محبوس شده بود وازطرف امیر امان‌الله خان رها واینك یکی ازمامورین کوتوالی‌بود تصدیق کردکه این نوشته بمن‌رسیده ولی چون روز تعطیل واعلیحضر ت خار ج شهر بودند ، نوشته نزد من‌ماند .شخص‌شاه نوشته راخواست ودید که‌ملای هندی چنین نوشته بود:
من ازچندی به‌اینطر ف بشبهه افتاده بودم که‌یکدسته خائنین درصدد سو ء قصدی اندومن مصروف کشف آن‌شدم ، امروز جمعه صبح کشف کردم که آنها بغرض اجرای سوء قصدی پغمان میروند، چون فرصت تنک بود، این نوشته‌را فرستادم که بحضور اعلیحضرت تقدیم شود، خودمن به‌این خدمت‌مهم رفتم‌وچون‌روز جمعه ودوایر مسدود است این خط رابرای امر الدین خان فرستادم که‌برساند.
شاه خوش باور که اورا جاسوس قدیم خود میشناخت نوشته‌اورا تصد یـق وامر رهائیش‌را صادر کرد. ملا رها شد وازکابل برای همیشه غایب‌گردید. درعوض تمام اعضای جمعیت‌که درقرغه هم نرفته بودند، دستگیر واحضار ودر محبس داخل شدند . تنهارئیس جمعیت که صبح وقت درخانه دلاورخان رفته ومنتظر اقدام‌حکومت بود، همینکه پولیس دق‌الباب کرد ،اوتفنگچه رادرشقیقه راست خود گـذاشته و آتش کرد، گله از چشم چپ اوخارج شد. محمد اخترخان که مرد مغروری‌بودبدلاور خان‌گفت : خاموش باش ،من‌برای آنکه درمحبس واستنطاق توهین نشوم خودم‌ر ا کشتم .اوتوسط پولیس به‌کوتوالی منتقل وبه حکـم شاه ده خـل شفا خـا نه گـردید .
درطی استنطاق معلوم‌شد که محمدمحسن خان محمدزائی قبلاقضایارا بـه‌سمـع شاه رسانده است، لهـذا اورها وبعدها علاقدار محلی درعلاقه غزنی مقررشد .دلاور خان پنجشیری ومحمداکبر خان فارغ نو شتند کـه در مـرام سوء قصد شاه شامل نیستیم ، اماچون رفیـق محمد اخترخان بودیم ازاوجدا نشدیم . سردار ،محمدکریم خان نوشت که‌من ازطرف محمد اخترخان دعوت بشمول جمعیت شدم، اماوقتی که‌به پدرم گفتم ،مرا مجازات واز برامدن خانه منع کرد، ازان بعداطلاعی از جمعیت ندارم. غلام حیدر وعبدالرحیم وغیره دلیلی برای انکار نداشتند .
بعداز چندروزی دربار مجازات منعقد ومتهمین بااوراق تحقیقات بحضو ر شخص شاه پیش شدند، تنها ازمحمد اخترخان بواسطه زخم چشم هنوز تحقیقاتی بعمل نیامده بود. شاه شفاهاً از محمداخترخان پرسید: که:ـ خوب اخترجان میدانم که‌دروغ‌نمیگوئی ، بکوببینم ازاین‌اقدام خودچه مطلبی داشتی ؟ شا همیخوا ست

اشارتی به‌نایب السطنه شود، امامحمد اخترخان مطلب رادرك کرده‌بود، لهذاجواب دادکه : اعلیحضرت این اقدام من سبب معین نداشت جزانکه دلم میخواست چنین کنم. شاه لب خند تلخی کرده پرسید : اگر شما رها شوید وبازدست تان برسد نسبت به من چه‌خواهید کرد؟.مردجواب داد که اعلیحضرت میدانند زندگی درنزد من دیگر قیمتی ندارد وگر فرضا زنده بمانم ودست‌من‌برسد بازشمارا خواهم‌کشت. شاه پرسید :درباب رفقای خودچه میگوئید؟چون هنوز چشم محمد اختر خان بسته بود ونمیدانست که‌کدام هاگرفتار وحاضر شده اندپس‌پرسید: مقصد اعلیحضرت از کدام رفیق‌من‌است ؟شاه گفت مثلا دلوخان (دلاور پنجشیری). محمداخترخان‌گفت وقتیکه اورادعوت کردم ردکرد ومراهم منع‌کرد وبانظر من ،موافق‌نشد. شاه‌گفت.حافظ محمد اکبر چطور ؟جواب داداوهم مثل دلوخان نظر مرا ردکرد.شاه‌گفت‌این غلام‌حیدر رااز‌کجاکردی ؟جواب داد برای ان اورا آوردم که‌نشا نچی قابلی است‌وهدف راخطا نمیکند . شاه پرسید درباب محمد کریم چه‌میگوئید؟ جواب‌داد اودراول به‌جمعیت ما شامل شد، هنوزسخن محمداخترخان تمام نشده‌بودکه سردار محمدکریم خان‌مداخله کرده گفت: محمداختر بدمیکند. سخن اونیز تمام نشده بودکه شاه امرکرداوراتنبیه کردند وسوال‌خودرا۰ازمحمد اختر خان تکرار کرد. محمد اخترخان جواب دادکه‌بعدها محمد کریم خان جمعیت راترك کردونزدمن نیامد.

شاه گفت‌درباب‌مرزامحمدعلي خان چیزی نگفتید ؟محمداختر خان جواب داد وقتیکه مرزا صاحب‌را دعوت کردم ردکرد ومراهم دوستانه منع کرد، دیگر بین مادر این موضوع حرفي مبادله نشد.درهمین وقت،مرزامحمد علي‌خان‌ازخانه اش آورده‌شده بود. شاه‌ازاوپرسید وقتیکه محمداخترخان شمارابه ضدمن‌دعوت به‌اقدام کردشماچه کردید ؟ مرزا به‌ارامی جواب‌داد ردکردم .شاه پرسید شما وفال.پشت نا خن، هم می‌بینید ؟ جواب داد : اعلیحضرت این چیز هامحض برای تفریح بود. شاه‌گفت وقتیکه شماازقصد کشتن من آگاه شدید چرابمن اطلاع ندادید ؟مرزا جواب دادمن به‌پادشاه خیانت نکردم ودعوت رانپذیرفتم ولی‌نخواستم بدوستان خودنیزخیانت کنم. محمد اختر متحیر بودکه چراشاه ازدیگران چیزی نپرسید ،درحالیکه عمادالدین‌خودرا جاسوس قدیم شاه معرفي کرده‌بود ومحمد حسن محمدزائی جاسو س جدید شاه‌بود که سوء قصد درقرغه رامستقیما به‌شاه راپور داده وجمعیت راگرفتار سا خته بود، بقیه درسرعمل گرفتار شده واعتراف کرده بودند. شاه بعداز سکو ت‌مختصری امر کردکه :

محمداختر خان، غلام‌حیدرخان، دلوخان، مرزا محمدعلی‌خان تایب، عبدالله‌خان غلام‌بچه، ومحمدامین‌خان پسرسردار محمدعمرخان اعدام شوند. حافظ محمداکبرخان بواسطه پدرش حافظ مجذوب و عبدالرحیم بواسطه پدرکلانش‌قاضی‌القضات ازاعدام معاف هستند -محمد انور بسمل برادر محمد اخترخان محبوس وتمام دارائی خانواده شان ضبط گردد- محمدکریم محبوس وپدر وخانواده اش درغزني تبعید گردند .

این‌حکم مجرا گردید ومحکومین درتپه شیر پور برده شدند.،محمد اخترخان باچشم بسته صدا کرد: دلوخان کجاستی ؟مردجواب‌داد: پهلویت هستم ،مثلیکه‌در زندگی پهلویت بودم .محمد اخترخان گفت خوب‌است بایدچنین میبود . توپها صدا کرد واینان دردمی معدوم گردیدند .

شجاع‌الدوله خان درضمن توضیح این وقایع گفت فقط این اقدام محمد اخترخان بود که سبب نابودی نایب السطنه گردید ورنه‌شاه مصمم بوداورا مثل‌معین السلطنه درخانه اش بفرستد واز اد ومحترم‌نگهدارد .البته بعداز این‌حادثه‌دوباره نایب‌السطنه اززن وفرزندش جدا واز سراچه حرمسرا به محبس جرثقیل منتقل گردیدوبه جز از محمدامین فرا شباشي زند انبان، دیگری اززندی‌گی اومطلع نبود. نایب السطنه بتدریج امابه سرعت توان خود رااز دست دادودر شب جمعه ۲رمضان ۱۳۳۸مساوی

....

۳۱ ثور ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) چشم ازجهان پوشید وبه اینصورت یك مرکز عمدهٔ ضد انگلیسی دردربار افغانستان معدوم گردید.

امیرامان الله خان درپغمان بودکه جنرال غلام جیلانی خان چرخی قلعدار ارگ خبرمرگ نایب‌السلطنه‌را تیلفونی اطلاع داد. شاه از پغمان بکابل آمد وباجان محمد خان جاجی غندمشر نوکریوالِ ارگ در محبس نایب السطنه بالاشد ووقتیکه مرده اورا روی بسترش بدید، آهی کشید وبگریست. تااوایل‌شب تجهیز وتکفین نایب‌السلطنه بحضور پسرش سردار عزیزالله‌خان بعمل آمد وشب هنگام بدون تشریفات معمول توسط یك‌عده عسکر وافسر ارگ درمسجد «میرهای ده‌افغانان» نماز جنازه خوانده شد وجسد درقبرستان «قول‌چکان» نوآباد ده افغانان دفن گردید .